



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

متن سخنرانی حجت الاسلام و المسلمین امید شیروانی



در دهمه اول محرم - تیرماه ۱۴۰۴

کرمان، شهرستان راور، هیئت امام صادق علیه السلام

فهرست

شب اول ۱۰

- ۱۰..... اهمیت زیارت عاشورا در ایام زیارتی
- ۱۰..... خدایی که کرامت خود را ثابت کرده است
- ۱۱..... مقام والای امام حسین (ع) نشانی از کرامت الهی
- ۱۱..... داستان وهابی و روضه امام حسین (ع)
- ۱۲..... "وَ أَكْرَمَنِي بِكَ": تکریم خداوند به واسطه امام حسین (ع)
- ۱۲..... تکریم نعمت الهی و ارتقاء مقام
- ۱۲..... از محب بودن تا مقام خون خواهی
- ۱۳..... ارتباط زیارت عاشورا با ظهور امام عصر (عج)
- ۱۳..... شهدای جبهه حق و فهم زیارت عاشورا
- ۱۴..... ورود به خیمه امام (ع) و پاکی از گناه
- ۱۴..... بیعتی استوار و مظلومیت مسلم بن عقیل (ع)
- ۱۵..... اوج مظلومیت: مسلم بن عقیل (ع) در کوفه
- ۱۵..... جسارت به امیرالمومنین (ع) و صبر مسلم (ع)
- ۱۶..... درسی از مظلومیت اهل بیت (ع)

شب دوم..... ۱۷

- ۱۷..... درس نامه‌ی عاشورا: راهی به سوی اوج سعادت
- ۱۷..... تکریم الهی: نعمت حضور در مکتب حسینی
- ۱۷..... بحران شادی و نشاط در دنیای امروز
- ۱۸..... تناقض شادی‌های مصنوعی و اوج افسردگی
- ۱۸..... بازارچه‌ی درمان افسردگی: یک طنز تلخ
- ۱۸..... اکرم بک: اتصال به منبع نور الهی
- ۱۹..... روضه و آرامش: پناهگاه امام خمینی (ره)
- ۱۹..... اندیشه‌ی اومانیسم و خلاء معنوی در غرب
- ۱۹..... افسردگی و خودکشی در جوامع پیشرفته: غیبت حسین (ع)
- ۲۰..... خدای حسین (ع): حاضر در هر لحظه از زندگی
- ۲۰..... فخر شیعه: زندگی در مکتب امام حسین (ع)

۲۰.....	تالارهای اشرافی و آمار طلاق.....
۲۱.....	واقعیت زندگی و آسیب‌های مجازی.....
۲۱.....	نشاط حقیقی: پیوند با اهل بیت (ع).....
۲۲.....	فراز "طالب‌الثرار": مقامی بالاتر.....
۲۲.....	تکامل انسانی: فراتر از زیست مادی.....
۲۲.....	کلاس اول: خدای حاضر در زندگی.....
۲۳.....	معنای "خون‌خواهی حسین (ع)".....
۲۳.....	"طَلَبَ ثَارَكَ مَعَ إِمَامٍ مَنصُورٍ": معیاری برای خون‌خواهی.....
۲۳.....	رشد و تکامل انسانی: در رکاب امام.....
۲۴.....	دعای عهد: بیعتی ابدی در مسیر امام.....
۲۴.....	بیعت صبحگاهی با امام عصر (عج).....
۲۴.....	میثاقی ناگسستنی: "لَا أُحُولُ عَنْهَا وَلَا أُزُولُ أَبَدًا".....
۲۴.....	کاروان کربلا: پیوستن و عهدشکنی.....
۲۵.....	بصیرت حضرت زینب (س) در کربلا.....
۲۵.....	اشارتی به لحظات وداع در کربلا.....

۲۶..... شب سوم.....

۲۶.....	درس‌هایی از مکتب عاشورا.....
۲۶.....	از تکریم تا خون‌خواهی: معنای بلند "طَلَبَ ثَارَكَ".....
۲۶.....	دعای عهد: تجدید بیعت با امام زمان (عج).....
۲۷.....	وظیفه‌ی یاری در رکاب امام زمان (عج).....
۲۷.....	جهاد در دوران غیبت: شناخت جبهه‌ی حق و باطل.....
۲۸.....	تلاش امام زمان (عج) برای ظهور: عنایت به خواص.....
۲۸.....	عنایت امام زمان (عج) در لحظات دشوار.....
۲۹.....	"یاری مهدی (عج)": شرط خون‌خواهی حسین (ع).....
۲۹.....	تجدید بیعت پس از مرگ: نبرد همیشگی حق و باطل.....
۲۹.....	شیعه و جهاد: یک زندگی مبارزه.....
۳۰.....	غربالگری در میدان جهاد: درس از کربلا و امام حسن (ع).....
۳۰.....	مؤمن واقعی: مجاهد در صحنه‌ی نبرد.....

- دعای غدیر و سقیفه: ریشه ی نبردهای امروز..... ۳۱.....
- تفکر سقیفه‌ای: جدایی دین از سیاست..... ۳۱.....
- اومانيسم: سقیفه امروزین..... ۳۲.....
- ریشه ی منازعات: حاکمیت الهی یا انسانی؟..... ۳۲.....
- امتداد نبرد غدیر و سقیفه در دوران معاصر..... ۳۲.....
- ریشه ی دشمنی‌ها: جنگ بر سر "یا حسین"..... ۳۳.....
- وحشی‌گری یزیدیان: تکرار تاریخ در عصر حاضر..... ۳۳.....
- روضه ی شام: مظلومیت آل‌الله..... ۳۴.....
- ورود به کوفه و شام: اوج مصیبت..... ۳۴.....
- جسارت به بانوان حرم و نگاه به سر مطهر..... ۳۵.....

شب چهارم..... ۳۶.....

- اوج‌گیری مقام انسانی با خون‌خواهی حسین (ع)..... ۳۶.....
- اومانيسم: گمراهی در پی ارزش‌های دنیوی..... ۳۶.....
- آرامش هیئت و پوچی اومانيستی..... ۳۷.....
- زندان مادی‌گرایی: اسارت و بهره‌کشی..... ۳۷.....
- کاخ یزید و عدالت امیرالمومنین (ع)..... ۳۸.....
- مقام خون‌خواه حسین (ع): بیعت صبحگاهی برای نبرد..... ۳۸.....
- آمادگی برای نبرد: الهام از شهدا..... ۳۹.....
- تلاش برای یاری: سرعت در اطاعت و عدم تلف وقت..... ۳۹.....
- نبرد همیشگی: از سقیفه تا کربلا تا امروز..... ۴۰.....
- جدایی دین از سیاست: ماهیت سقیفه..... ۴۱.....
- مقابله با سقیفه: حاکمیت الهی..... ۴۱.....
- انقلاب اسلامی: اوج نبرد حق و باطل..... ۴۱.....
- ۹۰ میلیون رزمنده: وحدت و بصیرت در صحنه ی جنگ..... ۴۲.....
- نماد ایثار: سلام آخر رزمنده بر اباعبدالله (ع)..... ۴۲.....
- جنگ نرم: هوشیاری در برابر توطئه‌های دشمن..... ۴۳.....
- زینب کبری (س): گواه بر اوج مظلومیت و صلابت..... ۴۳.....

شب پنجم..... ۴۵.....

- نبرد بی‌امان حق و باطل و نقش بیعت با امام زمان (عج)..... ۴۵
- مبارزه، شرط آمادگی برای ظهور ۴۵
- ریشه‌ی اتهام "جنگ‌طلبی" و ماهیت واقعی دشمن ۴۶
- تحریم‌های ناعادلانه: ادامه‌ی نبرد تمدنی ۴۶
- جنگ مستمر: یا باور می‌کنیم یا چوبش را می‌خوریم ۴۷
- قدرت مردم در تعیین سرنوشت: درس سقیفه ۴۸
- جنگ رسانه‌ای و تضعیف جایگاه پیامبر (ص) ۴۸
- "الزُّجُلُ لَيْهَ جُرْ": تضعیف جایگاه نبوت ۴۹
- استراتژی سقیفه: تنزل مقام پیامبر (ص) و انتشار شبهات ۴۹
- "چه اشکالی داره؟"؛ کلیدواژه‌ی فریب سقیفه ۵۰
- مظلومیت اهل بیت (ع) و آغاز فاجعه ۵۰
- اشکال‌تراشی در دین: از غدیر تا کربلا ۵۱
- فاطمه (س) و دفاع از ولایت: روضه‌ی کوچه ۵۲
- از "چه اشکالی داره" تا جنایت کربلا ۵۲

شب ششم ۵۳

- تداوم نبرد حق و باطل و رسالت خون‌خواهی حسینی ۵۳
- اومانيسم، وارث سقیفه: تقابل عقل انسانی با حکم الهی ۵۳
- "چه اشکالی داره؟": جمله‌ی فریبنده برای توجیه باطل ۵۴
- ۴۰ نفر یاری: شرط مبارزه برای حفظ حق ۵۴
- تهمت دنیا‌طلبی به علی (ع) و پیامدهای آن ۵۵
- سهل‌انگاری در دین، فرصتی برای شیطان ۵۵
- فاجعه مدینه و تولد "اولاد حره" ۵۶
- تجربه‌ی تلخ چنگیز و مدینه: هزینه‌ی عدم مقاومت ۵۶
- انقلاب اسلامی: ایستادگی در برابر اومانيسم جهانی ۵۷
- انقلاب اسلامی: ایستادگی در برابر اومانيسم جهانی ۵۸
- ایثار ملت ایران: درس مقاومت از مکتب عاشورا ۵۹
- قاسم بن الحسن (ع): الگوی رزمندگان نوجوان ۵۹
- وداع قاسم (ع) و حسین (ع): نهایت مظلومیت ۶۰

شب هفتم.....	۶۲
جنگ تحمیلی رژیم صهیونیستی: هزار شهید، اغلب غیرنظامی.....	۶۲
ریشه جنگ امروز در سقیفه و کربلا.....	۶۲
ترفندهای شیطان برای انحراف جامعه مبارز.....	۶۳
"يُؤْمِنُونَ بَبَعْضٍ وَ يَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ": اولین انحراف سقیفه.....	۶۳
اهمیت آخرت در نگاه مومنان و تفاوت آن با نگاه دنیایی سقیفه.....	۶۴
تغییر جامعه پس از سقیفه: از ترجم به ثروت‌اندوزی.....	۶۴
ظهور پدیده‌ی ثروت‌اندوزی و کاهش عدالت در جامعه‌ی سقیفه‌ای.....	۶۵
تکبر ثروتمندان و فساد اخلاقی جامعه‌ی سقیفه‌ای.....	۶۶
"جمیله" و ابتذال در جامعه‌ی پس از سقیفه.....	۶۷
سقوط ارزش‌ها: از قاری قرآن به آوازه‌خوان.....	۶۷
"چه اشکالی داره" و ظهور حاکمیت یزید.....	۶۸
سقیفه و تبدیل زن به ابزار لذت‌جویی.....	۶۸
شباهت اومانیزم با سقیفه: نادیده گرفتن دین در اجتماع.....	۶۹
کرونا و تفاوت واکنش ایران و غرب.....	۷۰
تأثیر تفکر غدیر بر رحم و اقتصاد جامعه.....	۷۰
فقر در آمریکا و معماری "آنتی هوملس".....	۷۱
قاسم بن الحسن (ع): قربانی بی‌رحمی تفکر یزیدی.....	۷۱
شهادت علی اصغر (ع): نمادی از نهایت قساوت.....	۷۲
شب هشتم.....	۷۴
ریشه تاریخی جنگ: غدیر و سقیفه.....	۷۴
توالی انحراف فکری و عملی در سقیفه.....	۷۵
بی‌تفاوتی و سستی در مقابل حق.....	۷۵
نقش ایمان و علم در پیروزی در جنگ.....	۷۶
قوانین جنگ: علم و فناوری.....	۷۶
"العلم سلطان": تأثیر فضای علمی در عرصه جنگ.....	۷۷
تأثیر فناوری و علم در جنگ ۱۲ روزه و دفاع مقدس.....	۷۷
پیشرفت علمی ایران و نگرانی غرب.....	۷۷

- ۷۸.....نبوغ ایرانی در دفاع مقدس و تولید علم جنگی.
- ۷۹.....تولید علم در میدان جنگ: از خیر تا نیروگاه.
- ۷۹.....علم و شهادت: از تهرانی مقدم تا مهندسان نیروگاه.
- ۷۹.....چالش‌های پیشرفت علمی در جنگ تمدنی.
- ۸۰.....تولید داخلی و استقلال در صنعت انرژی.
- ۸۱.....تجربه مهندسان انقلابی و آرزوی شهادت.
- ۸۱.....روضة علی اکبر (ع) و مظلومیت حضرت زهرا (س).

شب نهم..... ۸۳

- ۸۳.....جنگ تمدنی و خونخواهی امام حسین (ع).
- ۸۴.....دعای عهد: بیعت با امام و جهاد در رکاب او.
- ۸۴.....ریشه فکری دشمن: اومانیسم و سکولاریسم.
- ۸۵.....اهمیت علم در جنگ: "العلم سلطان".
- ۸۶.....از خندق تا فناوری‌های نوین.
- ۸۶.....سقیفه و انحراف تاریخ.
- ۸۷.....استمرار خط سقیفه تا کربلا و مبارزه علمی عباسیان.
- ۸۷.....تغییر رویکرد بنی عباس: مبارزه علمی با اهل بیت (ع).
- ۸۸.....فریب علمی و انحراف مفاهیم دینی.
- ۸۹.....تحریف مفاهیم باطل‌سازی غصب و غدیر.
- ۹۰.....سلطه فکری و علمی و جایگاه علوم انسانی.
- ۹۰.....اومانیسم، ابزار سلطه مدرن.
- ۹۱.....نتیجه تفکر جبری: توجیه ظلم.
- ۹۲.....شهادت حضرت عباس (ع): رجز، مقاومت و مظلومیت.

شب دهم..... ۹۴

- ۹۴.....غدیر و سقیفه: دو مسیر حق و باطل.
- ۹۵.....صحنه جنگ امروز: اومانیسم در مقابل دین خدا.
- ۹۵.....کربلا: ریشه‌های یهودی و صهیونیستی.
- ۹۶.....علم جاده‌صاف‌کن استکبار و تفاوت آن با علم واقعی.
- ۹۷.....نورانیت علم الهی و تجربه جنگی.

- ۹۸.....نمونه عینی: جنگ ۱۲ روزه و فناوری موشکی.
- ۹۸.....نادر مهدوی و فتح خلیج فارس: اتکاء به خدا نه علم مادی
- ۹۹.....توسل و پیروزی در نبرد.....
- ۱۰۰.....حق و تو: مظهر ظلم مدرن.....
- ۱۰۱.....معجزه الهی در صحنه نبرد: "وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ".....
- ۱۰۲.....شهید نادر مهدوی و اوج بندگی در دفاع مقدس.....
- ۱۰۴.....پیام عاشورا: شهادت و بندگی در مسیر حق.....
- ۱۰۴.....تنهایی امام حسین (ع) و وصیت به امام سجاد (ع).....
- ۱۰۷.....توصیه‌های امام به زین العابدین (ع).....

شب یازدهم..... ۱۰۸

- ۱۰۸.....جنگ حق و باطل: غدیر در مقابل سقیفه و اومانیسیم.....
- ۱۰۹.....دیدگاه اومانیسیم به انسان، دنیا و آخرت.....
- ۱۰۹.....تفاوت نگاه اومانستی و اهل غدیر به معنویت.....
- ۱۱۰.....ریشه غم و اندوه: نگاه به داشته‌های دیگران و دنیاپرستی.....
- ۱۱۱.....سه تضمین پیامبر (ص) برای دنیاپرستان.....
- ۱۱۲.....زندگی اهل غدیر: سادگی و رضایت در مقابل دنیاطلبی.....
- ۱۱۳.....تفاوت بهشت غدیری و جهنم اومانستی.....
- ۱۱۳.....اثرات تفکر سقیفه (اومانستی) در جامعه.....
- ۱۱۴.....پذیرش دین به عنوان مخدر و ایستادگی هیئت حسینی.....
- ۱۱۵.....هیئت حسینی: مظهر مبارزه با ظلم و حامی غیرت.....
- ۱۱۶.....از گودال قتلگاه تا خیمه‌های آتش گرفته.....
- ۱۱۷.....شام غریبان: شب ناموس و غیرت.....

اهمیت زیارت عاشورا در ایام زیارتی

در ایام زیارتی، به ویژه هنگامی که افراد به کربلای معلی مشرف می شوند تا امام حسین (ع) را زیارت کنند، انواع مختلفی از زیارات وجود دارد. به ما آموخته اند که در زیارت، می توانیم هرگونه که میل داریم با حضرت سخن بگوییم و هیچ محدودیتی در بیان دلیات خود نداریم. با این حال، اگر این زیارات با روشی خاص و دقیق انجام شوند، درک عمیق تری حاصل شده و ارتباط قلبی محکم تری برقرار خواهد شد. در میان این زیارات، زیارت عاشورا از اهمیت ویژه ای برخوردار است و بزرگان ما برکات و آثار فراوانی برای آن ذکر کرده اند. گاهی با تأمل در زیارت عاشورا، می توان دریافت که سراسر آن، کلاس درسی است برای کسانی که قصد فهم مکتب عاشورا را دارند. کافی است کلمه به کلمه و با دقت آن را بررسی کنند.

"فَأَسْأَلُ اللَّهَ الَّذِي أَكْرَمَ مَقَامَكَ وَ أَكْرَمَنِي بِكَ"

یکی از فرازهای زیارت عاشورا که در این ایام، شاید روزی دو یا سه بار از جلسه ای به جلسه دیگر تلاوت می شود، این عبارت است: "فَأَسْأَلُ اللَّهَ الَّذِي أَكْرَمَ مَقَامَكَ وَ أَكْرَمَنِي بِكَ أَنْ يَرْزُقَنِي طَلَبَ ثَارِكَ مَعَ إِمَامٍ مَنْصُورٍ". این بخش از زیارت عاشورا چه پیامی برای ما دارد؟ گویی ما را به کلاس درسی فرا می خواند که در آن، به جای بنده حقیر، خود امام معصوم (ع) آموزگار است. به جای آنکه من سخن بگویم، اجازه دهیم اهل بیت (ع) خودشان به ما بیاموزند. وقتی می خواهی امام حسین (ع) را زیارت کنی، این جمله را بگو. یعنی چه بگویی؟ "فَأَسْأَلُ اللَّهَ الَّذِي أَكْرَمَ مَقَامَكَ". از خدا می خواهم. از کدام خدا؟ دقیق شوید: از کدام خدا؟

خدایی که کرامت خود را ثابت کرده است

هنگامی که سالیان متمادی در دستگاه امام حسین (ع) نوکری کرده اید، هنگامی که با نزدیک شدن محرم تمام وجودتان حال و هوایی دیگر می گیرد، هنگامی که این سیاه پوشان تمام عشق و لذت زندگی تان می شوند، برای تجربه این عشق متعالی به هیئت می آید. برای کسب آرامش بی کران، به زیارت کربلا و حرم می روید. اینجاست که می پرسیم: "کدام خدا؟" پاسخ این است: "فَأَسْأَلُ اللَّهَ الَّذِي أَكْرَمَ مَقَامَكَ وَ أَكْرَمَنِي بِكَ". ما از خدایی سخن می گوئیم که تا امروز خدایی خود را برای من و شما به اثبات رسانده است. این خدا، مهربان و بخشنده است. چگونه این را فهمیدیم؟

مقام والای امام حسین (ع) نشانی از کرامت الهی

در این فراز از زیارت عاشورا آمده است: "فَأَسْأَلُ اللَّهَ الَّذِي أَكْرَمَ مَقَامَكَ وَ أَكْرَمَنِي بِكَ". از خدایی درخواست می‌کنم که در وهله اول، به شما، امام حسین (ع) - که ما حضرتش را زیارت می‌کنیم و با ایشان سخن می‌گوییم - مقامی والا بخشید. "أَكْرَمَ مَقَامَكَ" یعنی شما را به اوج کمال رساند. از واقعه عاشورا تا به امروز، در سراسر جهان شخصیتی به عزیز و دوست داشتنی بودن و محبوبیت امام حسین (ع) نمی‌توان یافت. خداوند چنان محبتی از حضرت را در دل‌ها قرار داده و حرارتی در این قلوب نهاده است که هرگز سرد نخواهد شد. نام ایشان چنان بر دل‌ها اثر می‌گذارد که شیدایی، عاشقی و محبت تمام وجود افراد را فرا می‌گیرد.

داستان وهابی و روزه امام حسین (ع)

یکی از وهابی‌ها نقل می‌کند که با دوستی از شیعیان در زاهدان بحث می‌کردیم. بحث و استدلال و اثبات ادامه داشت. می‌گفت: "این دوست شیعه ما باهوش بود. پس از بحث‌های فراوان، یکباره به من گفت: 'ببین، می‌خواهی امشب را بحث نکنیم و کار دیگری انجام دهیم؟' پرسیدم: 'چه کاری؟' گفت: 'همراه من به هیئت بیا.' او این پیشنهاد را به یک وهابی داد. وهابی‌ای که از زیارت و توسل پرهیز دارد و خود را از خدا هم موحدتر می‌داند و زیارت و اعمال مشابه را نادرست می‌پندارد.

او می‌گوید: "قصد نداشتم بروم، اما دیدم این رفیق ما بسیار با مرام و محبت است. به قول خودمانی، در رودربایستی قرار گرفتم. گفتم: 'باشه، می‌آیم، اما ته جلسه می‌نشینم.' به هیئت رفتیم. دوستم به میان جمعیت رفت و مشغول شور و سینه‌زنی و روزه و گریه شد، اما من همان‌ته نشستیم. با حالتی خاص و نگاهی به اطراف، منتظر بودم تا جلسه تمام شود و بروم.

او ادامه می‌دهد: "آن مداح شروع به روزه‌خوانی کرد." (حالا به خاطر نمی‌آورم که آیا از سه ساله یا شش ماهه حضرت علی‌اصغر (ع) روزه خواند.) "وقتی شروع به روزه‌خوانی کرد، ناگهان به خود آمدم و دیدم که به پهنای صورتم اشک می‌ریزم." چه کسی؟ یک وهابی! تصور کنید یک وهابی اشک می‌ریزد. "گریه‌ام دیگر قطع نمی‌شد." دوستم به سمت آمد و پرسید: "چه شده؟ چرا این‌گونه شدی؟" گفتم: "دیگر کار خودت را کردی." "أَسْأَلُ اللَّهَ الَّذِي أَكْرَمَ مَقَامَكَ؛ مقام امام حسین (ع) را چنان بالا بردند که کشتی نجات شده است. همه می‌توانند سوار این کشتی شوند. هر کسی با هر حال و هوایی، با هر زندگی‌ای که داشته باشد، حضرت دست او را می‌گیرد و او را بالا می‌آورد.

"وَ أَكْرَمَنِي بِكَ"؛ تکریم خداوند به واسطه امام حسین (ع)

سپس بلافاصله می‌فرماید: "وَ أَكْرَمَنِي بِكَ". خدا شما را بالا برد و من را نیز به واسطه شما بالا آورد. سالیان سال است که به من احترام می‌گذارند، سالیان سال است که ملتی مرا تحویل می‌گیرند، سالیان سال است که خودت، خدایا، مرا تحویل می‌گیری، به واسطه اینکه سینه‌زن و گریه‌کن حسین باشم. مرا به این مجالس راه می‌دهی. این "وَ أَكْرَمَنِي بِكَ" یعنی مرا بزرگ کردی.

همین که شما در اینجا حضور دارید، با حسین (ع) آشنا هستید، اهل روضه و گریه هستید، یعنی خدایی بسیار بسیار خوب دارید. حال، از این خدایی که مردانگی، مروت و خدایی خود را ابتدا اثبات کرده است، چیزی می‌خواهیم. ببینید چه اتفاقی در زیارت عاشورا می‌افتد.

تکریم نعمت الهی و ارتقاء مقام

در زیارت عاشورا به ما می‌آموزند که ابتدا جایگاه فعلی خود را به خوبی ببینیم. اینجایی که الان هستید را دست کم نگیرید. این عشق و محبتی که در دل شماست را دست کم نگیرید. این توفیق حضور در روضه و زیارت را دست کم نگیرید. ابتدا این‌ها را تکریم خداوند بدانید. اینکه دلتان گرم می‌شود و "وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ" (و نعمت پروردگارت را بازگو کن)؛ وقتی نعمت خدا را می‌بینید، دلتان گرم می‌شود، گویی خدا ما را نیز در بندگان به حساب می‌آورد و ما را بسیار مورد توجه و تکریم قرار داده است. تا اینجا فرد را جلو می‌آورد.

از محب بودن تا مقام خون‌خواهی

سپس می‌فرماید: "خب، حالا که فهمیدی خدا دوستت دارد، فهمیدی که خدا به واسطه ابی عبدالله الحسین (ع) تو را بالا آورده، حالا حواست جمع باشد. این جایگاهی که الان داری، می‌تواند بالاتر هم برود. این تکریم و این مقامی که به تو دادند، در فردای قیامت آشکارتر خواهد شد."

یکی از دوستان می‌گفت: "ما نمی‌خواهیم زیاد به این مسائل پردازیم، اما می‌دانیم که این‌ها حقایق ماجرا هستند." شهید عادل رضایی، از مداحین و ذاکرین شهدا در سالگرد بود. برخی می‌گفتند خوابش را دیده‌اند. از قول ایشان نقل می‌کردند که این شهید بزرگوار عزیز گفت: "آنجا به من گفتند: 'عادل، وضعیت چگونه است؟' گفت: 'اینجا به ازای هر روضه‌ای که من خوانده‌ام، به من عنایت خاص کرده‌اند، جا داده‌اند و نعمت‌هایی که نمی‌دانم چیست'."

حالا می‌فرماید: "تا اینجا آمدی، ببین تا اینجا آمدی. حالا من دارم امام حسین (ع) را زیارت می‌کنم." می‌گویند ابتدا جایگاه و مقام را ببین، ببین کجا ایستاده‌ای، چقدر عزیزی، چقدر تکریم شده‌ای. حالا می‌توانی از این هم بالاتر بروی، مقام بالاتری نیز برای تو هست. می‌توانی عزیزتر شوی. چگونه؟ "أَكْرَمَ مَقَامَكَ وَ أَكْرَمَنِي بِكَ أَنْ يَرْزُقَنِي..."

اگر من از مرحله محب بودن، گریه‌کن بودن، روضه‌خوان بودن بگذرم - این مرحله‌ای بزرگ است و این مقام، مقامی بزرگ است - از این مرحله یک گام بالاتر بیایم، به کدام مقام برسیم؟ از مقام محب و گریه‌کن و روضه‌خوان، یک گام بالاتر بیایم، به کدام مقام برسیم؟ "أَنْ يَرْزُقَنِي طَلَبَ تَارِكَ". یعنی خون‌خواه حسین. خوب دقت کنید چه شد. این فهم بنده است؛ همان‌طور که علما در جلسات بیان می‌کردند، گویی زیارت عاشورا می‌خواهد به ما بیاموزد که خون‌خواهی حسین (ع) مقام بلندی است.

ارتباط زیارت عاشورا با ظهور امام عصر (عج)

ابتدا روضه‌خوان می‌شوی، گریه‌کن می‌شوی، عاشق می‌شوی. سپس، اگر لیاقت پیدا کردی و در این روضه‌ها دلت را خوب صفا دادی و صیقل بخشیدی، و بیرون از این فضا گناه را ترک کردی و با حسین (ع) زندگی کردی، دلت چنان صاف می‌شود که خون‌خواه حسین می‌شوی. دیگر نمی‌توانی با دشمنان حسین دوست باشی: "سِلْمٌ لِمَنْ سَأَلَكُمْ وَ حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَكُمْ". دیگر نمی‌توانم در آن جایگاه بمانم، یک گام بالاتر می‌آیم. قبول؟

پس یک مقام، مقام محب و گریه‌کن و روضه‌خوان شد. زیارت عاشورا به من می‌آموزد که مقام بالاتری نیز هست: خون‌خواه حسین. سپس یک قید به آن اضافه می‌کند و به آن اوج می‌بخشد: "می‌خواهی خون‌خواه باشی؟ بله، اما یک خون‌خواهی در یک سطح بسیار بالا، با کلاس و بلند." کدام خون‌خواهی؟ "طَلَبَ تَارِكَ مَعَ إِمَامٍ مَنْصُورٍ". من اهل بیت محمد. "اللهم صل علی محمد و آل محمد." یعنی چه؟

یعنی زیارت عاشورا دستت را گرفت، تو را به هیئت آورد. ابتدا کوچک بودی. از چایی دادن و چرخاندن پرچم، آرام آرام بالا آمدی. با روضه ارتباط گرفتی، گریه کردی. با سینه‌زنی ارتباط گرفتی، اهل شور و حماسه شدی. در دلت خون‌خواهی ارباب نهاده شد. گفتی: "ای کاش روزی برسد که انتقام سیلی مادر را بگیرم".

شهادای جبهه حق و فهم زیارت عاشورا

وقتی این حال در دلت ایجاد شد، تو را به امام وصل کرد. می‌فرماید: "ببین، اگر می‌خواهی خون‌خواه باشی، باید با امامت حرکت کنی. تو در هر دورانی، امامی داری. در هر دورانی زندگی کنی، اگر دوران امیرالمومنین (ع) باشی، باید

با علی حرکت کنی. اگر دوران امام صادق (ع) باشی، با امام صادق (ع). و امروز هم که دوران حضرت حجت (عج) است، باید با مهدی فاطمه (عج) حرکت کنی."

اگر تو از این روضه‌ها و گریه‌ها اوج گرفتی و در رکاب مهدی (عج) خون‌خواه ابی عبدالله الحسین (ع) شدی، آنگاه درک کرده‌ای که اینجا باید چه چیزی بدست آوری، درک کرده‌ای که به دنبال چه چیزی باشی. تصاویر شهادتی که در اینجا می‌بینیم، همگی مصداق همین ماجرا هستند. تمام این‌هایی که تصاویرشان را اینجا می‌بینیم، همگی با زیارت عاشورا زندگی کرده‌اند و زیارت عاشورا را فهم کرده‌اند.

خدا رحمت کند، رضوان خدا بر حاج قاسم عزیز باد. او مداح حرفه‌ای نبود، اما آنقدر با زیارت عاشورا و روضه ابی عبدالله الحسین (ع) مانوس بود که یکی از علما می‌گفتند: "آقا، نظرتان در مورد آقای سلیمانی چیست؟" می‌گفت: "من ایشان را در یک جا امتحان کردم." پرسیدم: "کجا؟" گفت: "در جلسه‌ای نشسته بود. من هنوز روضه را شروع نکرده بودم که حق‌گریه ایشان را دیدم. فهمیدم کارش درست است."

ورود به خیمه امام (ع) و پاکی از گناه

اگر کسی توانست در دستگاه امام حسین (ع) جایگاه خود را پیدا کند، از روضه، از گریه، از اشک، پاکی از گناه را در بیرون از این محیط پیدا کند، لیاقت پیدا می‌کند که وارد خیمه امام شود. شما شب عاشورا را دیده‌اید. شب عاشورا بسیاری نتوانستند در خیمه بمانند. گفتند: "بدهکاران برخیزند و بروند." هر کسی شایسته و لایق نبود. اما اگر کسی به این لیاقت رسید، فهمید که با حق‌الناس نمی‌توان در خیمه امام بود. این را فهمید، از این روضه‌ها مایه گرفت، پاک زندگی کرد، و راهش را به خیمه امام می‌دهند و همراه با امام می‌شود.

بیعتی استوار و مظلومیت مسلم بن عقیل (ع)

از زیارت عاشورا، ما را به دعای عهد وصل می‌کنند، ما را به امامان وصل می‌کنند. در دعای عهد می‌گویند چه بگویی؟ اگر حسینی شدی، اگر کربلایی شدی، حالا در دعای عهد بگو: "اللَّهُمَّ إِنِّي أَجِدُّ لَهُ فِي صَبِيحَةِ يَوْمِي هَذَا." هر صبح که از خواب بیدار شدی، می‌گویی: "امروز صبح من تجدید می‌کنم چه چیزی را؟" "وَمَا عِشْتُ مِنْ أَيَّامِي عَهْدًا وَ عَقْدًا." "من با امام خودم تجدید بیعت می‌کنم. چه اتفاقی افتاد؟"

یعنی اهل بیت (ع) به ما می‌آموزند که دوران غیبت و دوران حضور، مانع شما نمی‌شود. اگر شما حواس جمع و باهوش باشید، از زیارت عاشورا به کربلا پر می‌زنید، از کربلا با امام وارد خیمه می‌شوید. آن زمان می‌فهمید که هر صبح که بیدار می‌شوید، خون‌خواهی حسین، حرکت در مسیر جبهه حق، با حق بودن و دفاع از حق، باید جزء وجود شما باشد.

سپس ادامه می‌دهد: "لَا أَحُولُ عَنْهَا وَلَا أَزُولُ أَبَدًا". بیعتی باشد که دیگر مانند کوفیان از آن برنگردند. یک بیعت محکم و جانانه باشد.

آخر وقتی بحث از بیعت می‌شود، فوراً ذهن ما به سمت مسجدی می‌رود که نماز مغرب و عشا برگزار می‌شود. نمازی که با شکوهی برگزار می‌شود، اما وقتی امام جماعت نماز را به پایان می‌برد و به پشت سرش نگاه می‌کند، می‌بیند هیچ کس نیست. امام جماعت از در این مسجد بیرون می‌آید. تمام کسانی که تا روز پیش، نه، تا همین لحظاتی پیش با او بودند، او را مقتدای خود می‌دانستند، فرستاده امام خود می‌دانستند، و به او گفته بودند: "ما تا پای جان هستیم." او در کوچه‌های این شهر غریبانه و تنها می‌چرخد. کجا رفتند این مردم؟ گفته بودند: "ما هستیم، به حسین بگو بیا." کجا رفتند؟

اوج مظلومیت: مسلم بن عقیل (ع) در کوفه

کار به جایی می‌رسد که بانویی در را باز می‌کند و می‌بیند مردی غریبانه آنجا ایستاده است. می‌پرسد: "چرا اینجا؟" به خانه‌ات برو. مگر زن و بچه نداری؟" آقا می‌فرماید: "من اینجا جایی ندارم." خدایا، روزی شود که نایب امام، فرستاده امام بگوید: "من جایی ندارم." خدایا، وضعیتی است که قومی زندگی کنند و امامشان برای آنها نماینده بفرستد، و سپس این نماینده تک و تنها بماند. بعد پیرزنی بگوید: "آقا جا نداری؟ بیا خانه ما. بیا من بهت غذا می‌دهم، بیا من بهت آب می‌دهم، بیا جا می‌دهم."

سپس جاسوسان خبر ببرند و به خانه‌اش بریزند، این آقا را از خانه بیرون بکشند. او بیرون می‌آید تا مبادا خدای ناکرده به آن خانم لطمه‌ای وارد شود. در جنگ رو در رو، حریف او نمی‌شوند. کسی که عشق حسین (ع) دارد، دستش خسته نمی‌شود. مبارز می‌طلبند، اما نمی‌توانند حریف شوند. مجبورند فریب دهند و حيله به کار ببرند. چه می‌کنند؟ خندقی حفر می‌کنند و او را با فریب و نیرنگ به داخل آن می‌اندازند. او را اسیر کرده و به دارالاماره می‌آورند.

جسارت به امیرالمومنین (ع) و صبر مسلم (ع)

عزیزان، روضه را می‌خوانند. من فقط یک جمله بگویم؛ روزی من باشد امشب. وقتی مسلم (ع) را به دارالاماره کوفه آوردند، آن ابن زیاد ملعون، مرد غیور بنی‌هاشم را وقتی می‌خواهد اذیت کند و آزار دهد... لا اله الا الله، لا اله الا الله. وقتی این مرد دلیر و غیور، که تا پای جان جنگیده و خسته و زخمی است را می‌خواهد اذیت کند، اولین کاری که می‌کند، دشنام به علی بن ابیطالب (ع) است. مسلم (ع) از این دشنام، به قدری می‌سوزد که از ضربات شمشیر نمی‌سوزد. مسلم (ع) از این توهین این ناجنس و نمک‌به‌حرام، با آن دهان کثیفش، به قدری می‌سوزد که انگار به او می‌گوید: "تو اصلاً قابل نیستی اسم علی را بیاوری. توهین می‌کنی به علی؟ تو کی هستی اصلاً؟"

درسی از مظلومیت اهل بیت (ع)

یک جمله دیگر از داستان‌هایی که از شهدا و رفقای جنگ شنیده‌ایم. به قدری که این (ابن زیاد) آنها را اذیت کرد، به قدری که مظلومیت اهل بیت (ع) آنها را آزار می‌داد، غربت اهل بیت (ع) آنها را رنج می‌داد: "آیا علی (ع) اینقدر مظلوم باشد؟" این ناجنس برای اذیت کردن مسلم (ع)، توهین کند، دشمنان بد و بیراه بگویند. اما این جلسه یک خوبی داشت، یک حسن داشت: در این جلسه دیگر بچه کوچک نبود. اگر او توهین کرد، دیگر همسر و فرزندان نبودند. اگر توهین کرد، دیگر خیزران در دستش نبود. اگر توهین کرد، ظرف شراب در دستش نبود. با صدای بلند ناله بزن: یا حسین!

درس نامه‌ی عاشورا: راهی به سوی اوج سعادت

به لطف الهی، شب گذشته فرازی از زیارت عاشورا را به عنوان یک کلاس درس و مکتبی انسان‌ساز مرور کردیم. ما به یقین می‌دانیم که اگر قرار است به واسطه‌ی اباعبدالله الحسین (ع) به کمال برسیم و دست ما نیز مانند تمامی شهدایی که تصاویرشان در اینجا قرار دارد، گرفته شده و به اوج رسانده شود، باید با این مکتب همراه شده و در مسیر آن گام برداریم. توصیه‌ی ائمه (ع) به زیارت با این عباراتی که به ما داده‌اند، بدین معناست که ابتدا باید نکاتی را بیاموزیم و درک کنیم و سپس آن‌ها را دنبال نماییم.

فراز مورد بحث از زیارت عاشورا که با هم مرور کردیم این است: "فَأَسْأَلُ اللَّهَ الَّذِي أَكْرَمَ مَقَامَكَ وَأَكْرَمَنِي بِكَ أَنْ يَرْزُقَنِي طَلَبَ تَارِكَ مَعَ إِمَامٍ مَنصُورٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)".

تکریم الهی: نعمت حضور در مکتب حسینی

همان‌طور که گفتیم، این بخش از زیارت عاشورا چند نکته را به طور فشرده برای سینه‌زن، روضه‌خوان و گریه‌کن توضیح می‌دهد:

۱. لطف و تکریم الهی: اولاً، خداوند به واسطه‌ی امام حسین (ع) به شما لطف کرده و شما را تکریم نموده است. این همان معنای "أَكْرَمَنِي بِكَ" است.

۲. دعوت به فراز و فراتر رفتن: ثانیاً، این خدا که به واسطه‌ی امام حسین (ع) به شما کرامت بخشیده است، به ما می‌آموزد که در این نقطه متوقف نشویم. حالا که طعم این تکریم، طعم با خدا بودن و با حسین (ع) بودن را چشیده‌ای و عزیز شده‌ای، توانسته‌ای بالاترین لذت‌ها و نشاط‌ها را تجربه کنی.

بحران شادی و نشاط در دنیای امروز

امروزه یکی از مسائلی که دنیا با آن دست و پنجه نرم می‌کند، مسئله شادی و نشاط است. سازمان‌های بین‌المللی هر سال را با نامی خاص معرفی می‌کنند؛ در همین چند سال اخیر، یکی از سال‌ها را به نام سال افسردگی نام‌گذاری کردند. چرا این کار را کردند؟ گفتند که در کشورهای پیشرفته و مدعی توسعه، بالاترین مشکلی که اکنون با آن روبرو هستند، افسردگی است.

دقت کنید، منظورشان این نیست که فردی خسته شده یا حالش گرفته است. خیر، وقتی درباره افسردگی صحبت می‌کنند، منظورشان حالت شدید افسردگی است؛ به قول روانشناسان، یک اختلال که نشانه‌های خاص خود را دارد.

تناقض شادی‌های مصنوعی و اوج افسردگی

حالا این پرسش مطرح می‌شود: این جوامع، آن‌طور که ما می‌بینیم و بررسی می‌کنیم، یا در محل کار هستند و یا در آخر هفته، تمام پولی را که درآورده‌اند، در مراکز به اصطلاح تفریحی می‌گذرانند. اولین کاری که آن‌ها می‌کنند، مصرف مشروبات الکلی و نجاساتی است که به گمان خودشان شادی‌آور است. سپس به سراغ موسیقی تند و بعد هم به قول خودشان، رقص و آواز می‌روند. این‌ها بیش از هر چیز دیگری در زندگی‌شان حضور دارد. به همین دلیل هم سلبریتی‌هایشان معمولاً خواننده هستند.

با این حجم از موسیقی‌های تند و به اصطلاح شاد، با این حد از باده‌گساری و با این حد از رقص و به قول خودشان، جشن و پایکوبی، سؤال اینجاست که چرا این‌ها دچار این حد از افسردگی شده‌اند؟ چرا آمار مراجعه به دفاتر مشاوره و روانشناسان در میان آن‌ها بسیار بالاست؟ اگر کسی بخواهد، می‌تواند این‌ها را در فضای مجازی با یک جستجوی کوچک پیدا کند.

بازارچه‌ی درمان افسردگی: یک طنز تلخ

چیزی بامزه و خنده‌دار، اما دردناک را جایی می‌خواندم: گفته بود که بازاریاب‌ها، یعنی کسانی که تبلیغات شرکت‌ها را به این سو و آن سو می‌برند، حالا فهمیده‌اند یکی از بهترین جاهای بازاریابی در قلب دفاتر مشاوره‌هاست. اینقدر که مردم به این روانشناسان برای درمان و مشاوره مراجعه می‌کنند، آنجا جای خیلی خوبی است. ببینید کار به کجا رسیده! خب، سؤال این است: با این همه تولید مشروبات الکلی، آهنگ‌های به قول خودشان تند و شاد، این همه رقص و این همه مراکز تفریحی کنار ساحل و کوه و غیره، چرا این وضع است؟ (بحث من اکنون این نیست عزیزان؛ علما و فضلا در جلسات ان‌شاء الله به این‌ها جداگانه خواهند پرداخت.)

اکرم بک: اتصال به منبع نور الهی

در حال حاضر، این بخش از زیارت عاشورا برای من مهم است: "أَكْرَمَنِي بِكَ". می‌گوید خدا ما را عزیز کرده است. یعنی چه؟ یعنی یکی از عزت‌هایی که به گریه‌کن حسین (ع) داده، این است که وقتی به روضه می‌آید، روضه او را به منبع نور الهی، به منبع قدرت لایزال الهی و به عزیز عالم، یعنی حسین (ع)، وصل می‌کند. این اتصال چنان وجود انسان را پر از نور و معنویت و نشاط و شادابی و روحیه می‌کند که جلسه که تمام می‌شود، بچه‌های هیئتی دور هم

می‌نشینند و نمی‌توانند خنده‌شان را کنترل کنند. حرف‌های ساده هم می‌زنند، اما آنقدر سر حال هستند. وقتی از اینجا بیرون می‌روند، با نشاط بیرون می‌روند. نشاط واقعی را ما اینجا تجربه کرده‌ایم.

روضة و آرامش: پناهگاه امام خمینی (ره)

مرحوم حضرت امام (رضوان الله علیه) پس از شهادت آقا مصطفی (ره)، که برای ایشان بسیار سنگین بود، (رابطه‌ی این پدر و پسر فوق‌العاده عجیب بود.) می‌گویند امام (ره) به خاطر این شهادت فرزندشان آنقدر تحت فشار روحی بودند که ما نگران امام بودیم. به قول خود کرمانی‌ها، می‌گفتیم نکند غم باد کند. ما نگران امام بودیم و هر کاری هم می‌کردیم، صلابت و عظمت امام اجازه نمی‌داد ما کاری بکنیم یا حرفی بزنیم. آخر سر، یک نفر گفت: "آقا، من راهش را پیدا کرده‌ام." گفتیم: "چیست؟" گفت: "آقای فلانی را صدا کنیم روضه بخواند." امام (ره) فرمودند: "همین کار را بکنید."

صدا کردیم و روضه‌خوان شروع به روضه کرد (حالا یادم نیست آقای کوثری بودند یا کس دیگری). همین که روضه شروع شد، هق‌هق گریه امام آغاز گشت. ما پناهمان به این روضه‌هاست. وقتی ناراحت می‌شویم، به این روضه‌ها پناه می‌بریم. می‌خواهیم شاد باشیم، به جشن‌هایمان می‌پردازیم؛ جشن میلاد می‌گیریم. وقتی غصه‌ها فشار می‌آورد، دعای توسل می‌خوانیم. این‌ها ما را به منبع قدرت وصل می‌کند. "أَكْرَمَنِي بِكَ" است.

اندیشه‌ی اومانیسیم و خلاء معنوی در غرب

امروز، یک نگاه و تفکری متأثر از این تمدن بی‌خدا وجود دارد. (من روی عبارت "تمدن بی‌خدا" تأکید دارم، نه اینکه جمله‌ای بگویم و از آن بگذرم.) امروز، تفکر حاکم بر این کشورهای غربی - آمریکا و اروپا - اومانیسیم است. اومانیسیم در یک کلمه یعنی این: خدا هست، اما دنیا را خلق کرده و رفته بالا در آسمان‌ها نشسته است. خب، خدا کجاست؟ خدا در آسمان است. هر وقت کارش داشتی، برو در کلیسا با او حرف بزن. اما در زندگی چه؟ این جمله را از من داشته باشید، بعداً هم بیشتر با آن کار دارم: وقتی خدای تو در آسمان است، این کف زمین را چه کسی باید مشکلش را حل کند؟ مشکل را باید خودت فکری به حالش بکنی. یا پول داری مشکلاتت حل می‌شود، یا پول نداری، برو سرت را بگذار و بمیر.

افسردگی و خودکشی در جوامع پیشرفته: غیبت حسین (ع)

بعد می‌بینی آمار خودکشی در مشکلات بالا می‌رود. ژاپن پیشرفته، با همه ادعای تکنولوژی‌اش که در اینجا ماشین‌های تویوتايش را می‌بینی و کیف می‌کنی، طبق بعضی از آمارها، بالاترین آمار خودکشی در جهان را دارد. خب چه خبر

است؟ چرا این گونه‌اند؟ چون حسین (ع) را ندارند. چون این روضه‌ها را ندارند. چیزی که آنها را به این خدا وصل کند، ندارند. خدایشان رفته در آسمان‌ها.

خدای حسین (ع): حاضر در هر لحظه از زندگی

خدایی که حسین (ع) از آن حرف می‌زند، در آسمان‌ها نیست. خدا در کف زندگی است. لحظه به لحظه زندگی شما. در گودال قتلگاه، لحظات آخر سیدالشهدا (ع). موقع روضه گودال می‌خوانی، می‌آیی این جمله را می‌گویی: "کسی رفت نزدیک ببیند حسین (ع) در سجده چه می‌گوید. آیا این قوم را نفرین می‌کند؟ رفت و شنید که می‌گوید: "رَضًا بِقَضَائِكَ وَ تَسْلِيمًا لِأَمْرِكَ لَا مَعْبُودَ سِوَاكَ". من و تو بیعت کرده‌ایم.

کسی که با حسین (ع) حرکت می‌کند، خدایش در آسمان نمی‌ماند. خدایش در زندگی‌اش است. خدای او لحظه به لحظه با اوست. خدای بچه شیعه، خدای اومانیستی نمی‌شود. برگردم به بحث "أَكْرَمَنِي بِكَ". خدایی که تو را تکریم کرده، تو را از این افسردگی‌ها دور کرده است؛ از اینکه بخواهی یک دقیقه شاد باشی، یک ترانه بگذاری، دو دقیقه به قول خودت برقصی و بعد از آن هم هزار بدبختی دیگر. می‌خواهم از این بحث دور شوم، دلم نمی‌آید.

فخر شیعه: زندگی در مکتب امام حسین (ع)

عده‌ای امروز ما بچه‌های هیئتی را مسخره می‌کنند، بر چیزهایی که خودشان مسخره شده‌اند. بگذارید مثالی بزنم: بچه هیئتی خیلی عزیز است. کسی که به روضه امام حسین (ع) می‌آید، زندگی‌اش زندگی عزیزی است. بگذارید کمی در موردش حرف بزنم.

تالارهای اشرافی و آمار طلاق

یک تالار عروسی در تهران. تالار نیست، از این کاخ‌هایی است که ما هیچ وقت آمارش را هم نمی‌گیریم. اعداد و ارقام آنجا جابجا می‌شود که هیچ وقت در زندگی ما نیست؛ الحمدلله که نیست. عروسی‌هایی که آنجا برپا می‌شود، مراسم‌هایی که آنجا برگزار می‌شود، ماشین‌هایی که فقط در پارکینگ پارک می‌شوند، هیچ کدامشان زیر میلیارد نیست. جا هم ندارند آنجا.

صاحب این تالار، پس از یک سال کار، در سالگرد شروع کار تالارش، ابتکاری به خرج می‌دهد. از آن سوسول‌بازی‌هایی که می‌کند، می‌گوید: "تمام عروس و دامادهایی که در این یک سال اینجا عروسی گرفتند را دعوت می‌کنیم و یک مراسم به مناسبت سالگرد تالار برگزار می‌کنیم." شروع می‌کنند یکی یکی به عروس و دامادها زنگ زدن.

نتیجه چه می‌شود؟ می‌گوید: "صد درصد کسانی که در این تالار با این تشریفات عروسی گرفتند (حالا اشتباه از بنده است، عدد بالاتر بود، دارم احتیاط می‌کنم) بیش از نصف این‌ها کارشان به طلاق و جدایی کشید." بیش از نصف که می‌گویم، یعنی از ده نفرشان، هفت نفر دیگر الان سر زندگی نیستند. این زندگی که به قول خودشان با این ریخت و پاش و با این چشم و هم چشمی و با این همه ادا و اطوار... کجاست این‌هایی که اینقدر ژست عاشقانه می‌گیرند و بعد هم از عروسی‌هایشان فیلم می‌گیرند و در فضای مجازی می‌گذارند؟ پایانش این‌گونه است، آنجا که نمی‌آیند منتشر کنند چه شد.

واقعیت زندگی و آسیب‌های مجازی

به قول این آقایان، فضای مجازی - می‌گویند اینستاگرام - بیچاره کرده کل مردم دنیا را. زیباترین لحظه‌های زندگی‌شان را شکار می‌کنند و آنجا می‌گذارند. کل زندگی دردناکشان را حذف می‌کنند، گویی هیچ غمی وجود ندارد. ولی شما به دور و بر خودتان نگاه می‌کنید، به فضاهای پیرامونی خودتان نگاه می‌کنید، اینقدر آمار طلاق را بالا نمی‌بینید. گرچه ما هم متأثر شده‌ایم از آن فضاهای زخمی به ما هم رسیده، طعمش متأسفانه بعضی جاها حضور پیدا کرده. همان اندازه از آنها آمده، همان اندازه هم گرفتار شده‌ایم.

نشاط حقیقی: پیوند با اهل بیت (ع)

روزی زندگی‌هایمان آنقدر ساده بود. امروز خانه‌های کوچک و فینگیلی تا سقفش وسیله است؛ نمی‌فهمیم کجا بخوابیم. ما هم به آن سمت رفتیم، متأسفانه. بعد می‌خواهند یک شب عروسی بگیرند، شاد باشند، ولی شادی‌شان شده ترانه و رقص و آواز. آنها که می‌خواهند نگاه کنند به شما می‌گویند: "شما چرا اینقدر عروسی‌هایتان دلگیر است؟" برادر من، تو شادی را نفهمیدی! ما در عروسی‌هایمان یک مداح دعوت می‌کنیم، دو دقیقه مدح اهل بیت (ع) می‌کنند، زندگی‌مان را بیمه می‌کنیم.

یک دقیقه فکر می‌کنی خوشی؟ تا عمر داری هی داری در این چشم و هم‌چشمی‌ها می‌سوزی. مادری می‌گوید: "از شب عروسی به بعد، دختر من روی خوشی ندیده." چرا؟ "چون جهیزیه‌اش را گفتند این‌طور است، گفتند فلانی گفت چرا بالا نشست، پایین نشستی." الان کارشان به جدایی می‌کشد. چند تا از این موارد را دور و برت شنیده‌ای؟

ما فهمیده‌ایم نشاط کجاست، فهمیده‌ایم شادی کجاست. اگر کسی می‌خواهد شاد باشد، باید به منبع شادی وصل شود. آن که ما را به منبع وصل می‌کند، اهل بیت (ع) است، مخصوصاً سیدالشهدا (ع). هیچ کس اینجا نمی‌آید (ببینید دقت کنید، من فقط یک کد کوچک این‌گونه بدهم) شما هم پایتان را در مجلس روضه می‌گذارید، اما آیا همان حسی را دارید که وقتی یکی از اقوام و خویشانتان از دنیا می‌رود و در مراسم ترحیم حاضر می‌شوید؟ هیچ وقت این‌گونه نبوده. وقتی

دارید روضه می خوانید، آیا حس کسی را دارید که...؟ نه، این گونه نیست. جنسش فرق می کند. " فَاسْأَلُ اللَّهَ الَّذِي أَكْرَمَ مَقَامَكَ وَ أَكْرَمَنِي بِكَ ". ما داریم زندگی می کنیم، شیرین و جذاب.

فراز "طالب الثار": مقامی بالاتر

به کسانی که ادعای زندگی می کنند و تلاش می کنند شاید بتوانند زندگی کنند، فخرش به ماست. پیامبران را در طول تاریخ مسخره کردند، فکر کردند با مسخره کردن آن ها کارشان حل می شود. خب، بعد آمدم قدم بعدی. گفتیم: " فَاسْأَلُ اللَّهَ الَّذِي أَكْرَمَ مَقَامَكَ وَ أَكْرَمَنِي بِكَ أَنْ يَرْزُقَنِي طَلَبَ ثَارِكَ ". اگر کسی اینجا را فهمید، فهمید که آقا او را تکریم کرده، فهمید که در این عالم عزیز شده، فهمید که از هزار گرفتاری و بدبختی و کثافت کاری دورش کرده، شاد و شاداب دارد زندگی اش را می کند، می گوید: " حالا بیا یک گام بالاتر، حالا یک قدم بالاتر. تو جا داری، می توانی رشد کنی، تو جا داری می توانی بالا بیایی ".

تکامل انسانی: فراتر از زیست مادی

نباید این نگاه اومانیستی غربی، زندگی را فقط محدود به خانه، از خانه به آشپزخانه، و از آنجا به سرویس بهداشتی و خواب کند. کل زندگی به دنبال این باشد که چیزی پیدا کنم بخورم، هنوز نخورده بروم سرویس، بعد هم بیایم بخوابم. می گوید ما که زندگی را این گونه معنا نمی کنیم؛ این زندگی نیست. می خواهم یک سطح بالاتر زندگی کنم. سطح بالاتر چیست؟ " أَنْ يَرْزُقَنِي طَلَبَ ثَارِكَ ". خون خواه حسین می شوم.

دقت کنید چه عرض می کنم خدمتتان، بزرگوار! خون خواه حسین بودن در دستگاه زیارت عاشورا، مقامی بالاتر از مقام سال (عادی) است. کسی که بخواهد خون خواه حسین بشود، باید کلاس اول را طی کرده باشد، باید مرحله اول را جلو آمده باشد.

کلاس اول: خدای حاضر در زندگی

مرحله اول چیست؟ مرحله اول این است که من خدایی دارم که خدای اومانیستی نیست، که رها کرده باشد و رفته باشد در آسمان. خدای کف زندگی است. کلاس اول را طی کرده باشم: این که من به واسطه حسین (ع) عزیز شدم و اگر بخوام عزیز باشم، باید با حسین (ع) باشم. وقتی این ها را فهمیدم، تازه می گویند: "خون خواه حسین باش".

معنای "خون خواهی حسین (ع)"

خون خواه حسین بودن یعنی چه؟ من این را قبلاً هم گفته‌ام. حالا دوستانی اگر در خدمتشان بودیم و شنیده باشند. آقا، یک نفر را می‌خواهند خون خواهی کنند، چه شکلی خون خواهی می‌کنند؟ شما هر روز الان دارید زیارت عاشورا می‌خوانید. الحمدلله، بحمدلله، الحمدلله، این جمله را هر روز دارید می‌گویید: خون خواه حسین بودن یعنی چه؟

یک نفر عادی موقعی که می‌خواهند خون خواهی کنند، می‌گویند اگر یک نفر به ناحق کشته شود، شما می‌روید خون خواهی‌اش می‌کنید. خب قاتلینش را می‌گیرید، قصاص می‌کنید، می‌گویید خون خواهی. خب، قاتلین امام حسین (ع) را که مختار قصاص کرد. آنهایی هم که اگر مختار دستش به آنها نرسیده باشد، دیگر به مرگ طبیعی مردند، هزار سال از آن ماجرا گذشته. الان در جهنمند. اگر بگویی خون خواهی حسین، یعنی بنی‌امیه‌ای که باعث ماجرای کربلا شد. بنی‌امیه هم که سرنگون شد. بنی‌عباس آمد، بنی‌عباس هم سرنگون شد. خون خواهی کسی که هزار سال پیش بوده و الان هم به شهادت رسیده، به چه معنایی است؟ یعنی چه طلبی؟

"طَلَبَ ثَارَكَ مَعَ إِمَامٍ مَنصُورٍ": معیاری برای خون خواهی

زیارت عاشورا این کد خون خواهی را به ما می‌دهد. می‌گوید: "طَلَبَ ثَارَكَ مَعَ إِمَامٍ مَنصُورٍ". هر وقت می‌خواهی ببینی خون خواه حسین هستی یا نه، ببین کنار امام زمانت هستی یا نه. ببین در خیمه امامت هستی یا نه. ببین در رکاب امامت هستی یا نه. آن کسی که در زمان امام صادق (ع) است، کنار امام صادق (ع). آن کسی که در زمان امام رضا (ع) است، کنار امام رضا (ع). و آن هم که زمان اکنون است، کنار حجت ابن الحسن (ع). بگو یا مهدی، یا مهدی.

رشد و تکامل انسانی: در رکاب امام

اگر کسی بخواهد بفهمد به مقام خون خواهی رسیده است، عزیز من، با تأکید می‌گویم، مبدا نگاه‌های اومانیستی این آمریکایی‌های بدبخت و بیچاره که جز قتل و غارت کار دیگری ندارند، ما را به پایین بکشد. خوشحال باشیم که داریم زندگی می‌کنیم، خوشحال باشیم که ماشینمان را تبدیل کرده‌ایم به این، آن را به آن. نگاه کنیم ببینیم شصت سال گذشته، فقط دنبال این بوده‌ایم که ماشین عوض کنیم، خانه عوض کنیم. رشد را کجا ببینیم؟ بزرگ شدن را کجا ببینیم؟ عزیز شدن را کجا ببینیم؟ می‌گوید: "بیا بالا، خون خواه حسین باش." خون حسین باش یعنی کجا؟ کنار امام.

دعای عهد: بیعتی ابدی در مسیر امام

اگر این طور معنا شد، دیشب پلی زدیم به دعای عهد. گفتیم باید دعای عهد بخوانیم. دیگر اگر قرار است کنار مهدی (عج) بایستیم، دعای عهد می‌آید و به ما قشنگ یاد می‌دهد که چطور باید بایستی، چه شکلی باید بایستی، و چه کار باید بکنیم.

بیعت صبحگاهی با امام عصر (عج)

خب، اولین مطلبی که از دعای عهد دیشب خواندیم و می‌خواهم هر شب این را تکرار کنیم (بعضی چیزها با شنیدن یاد می‌گیریم، بعضی چیزها باید هزار بار تکرار شود، خودم را عرض می‌کنم، هزار بار)، قرآن می‌فرماید: "وَ اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا" (خدا را بسیار یاد کنید). دعای عهد به ما چه یاد می‌دهد؟ "اللَّهُمَّ إِنِّي أُجَدِّدُ لَهُ فِي صَبِيحَةِ يَوْمِي هَذَا وَ مَا عِشْتُ مِنْ أَيَّامِي عَهْدًا وَ عَقْدًا وَ بَيْعَةً لَهُ فِي عُنُقِي".

صبح تا صبح زندگی‌ات را باید تعریف کنی: برای چه دارم زندگی می‌کنم؟ در این زندگی چه چیزی می‌خواهم؟ چه چیزی در این زندگی به دست بیاورم؟ قشنگ است؟ جذاب است؟ دعای عهد به ما هدایت می‌کند: "أُجَدِّدُ لَهُ فِي صَبِيحَةِ يَوْمِي هَذَا عَهْدًا وَ عَقْدًا". صبح تا صبح خودش را در کربلا تصور کند. صبح تا صبح خودش را صبح عاشورا تصور کند. صبح تا صبح که بیدار می‌شود، بگوید: "ما با آقامان بیعت کردیم. بیعت کردیم آقا، ما در رکاب شمایم. امروز دستور چیست؟ آقا، ما در رکاب شمایم. امر چیست؟ فرمان چیست؟ چه کار کنیم الان؟"

میثاقی ناگسستنی: "لَا أَحُولُ عَنْهَا وَ لَا أَزُولُ أَبَدًا"

بعد می‌فرماید: "لَا أَحُولُ عَنْهَا وَ لَا أَزُولُ أَبَدًا". پیمانی که دیگر از آن برنگردم. پیمانی که دیگر از آن برنگردد. اگر کسی این را اصل ماجرا دید، زندگی‌اش با خون خواه شدن حسین (ع) و همراهی با امامش ترفیع پیدا می‌کند. انسان پیشرفت می‌کند. پیشرفت تازه معنایش روشن می‌شود، کامل می‌شود، به تکامل می‌رسد. تازه تکامل معنا می‌شود.

کاروان کربلا: پیوستن و عهدشکنی

این روزها، آن گونه که در نقل‌ها و مقاتل نوشته‌اند، کاروان فردا به کربلا می‌رسد. از این دوم محرم تا شب تاسوعا و عاشورا، آن شب عزیز و عجیب، همه این روزها هست. عده‌ای هم تازه دارند می‌آیند و اضافه می‌شوند. تعدادی را هم حضرت فرستادند دنبالشان که بیاورندشان. کسانی مانند زهیر، در همین روزها می‌آیند و وارد این کاروان می‌شوند. اما

آن شب آخر، عده‌ای دیگر وا نمی‌ایستند. حضرت فضا را تاریک می‌کند و می‌گوید: "هر کسی می‌خواهد برود، برود".
"بِيعْتُكَ لَا أَحُولُ عَنْهَا وَلَا أَزُولُ أَبَدًا".

بصیرت حضرت زینب (س) در کربلا

این‌طور نقل شده و این‌گونه می‌گویند: روز اول که وارد شدند، همه فضا برایشان عادی بود، اما برای یک نفر کمی فضا متفاوت بود. روضه را عزیزانمان می‌خوانند و استفاده می‌کنند. فقط یک جمله بگویم؛ این‌گونه در ذهنم مانده، درست بگویم. (اگر اشتباه گفتم، بعداً اهل بیت و آقای مولانا خدمت شما هستم، متشکرم.)

می‌گویند حضرت زینب سلام الله علیها وقتی وارد سرزمین کربلا شدند، حالشان پریشان شد. "اینجا کجاست؟" این همان سرزمینی است که هزاران هزار پیغمبر خبرش را شنیده بودند. به زینب سلام الله علیها خبرش را داده بودند که چنین جایی است. "اینجا کجاست؟" اینجا گوشه‌هایی از این سرزمین را برای زینب (س) معنا می‌کنند و توضیح می‌دهند: "نگاه کن زینب جان، اینجایی که وارد شدیم، علی‌اکبر با این رعنایی و با این قامت رشید را ارباً اربا می‌کنند. طوری حضرت را ارباً اربا می‌کنند که امام حسین (ع) باید تکه‌های وجود حضرت را جمع کند روی این عبا".

اشارتی به لحظات وداع در کربلا

"ای زینب جان! این سرزمین، شرح حال دیگری دارد." زبان حال بر من خورده نگیرد. "زینب جان، این گوشه را می‌بینی؟ در این نخلستان، قامت رشید این عباس (ع) الان زانو زده است. پا را روی زانو می‌گذارد، می‌آید پایین." (اشاره به لحظه شهادت حضرت عباس (ع)). "دست‌هایش را اینجا جدا می‌کنند." (با زور). "آن چشم‌های زیبا را نگاه کن." (نمی‌گویم در مقتل چنین چیزی نوشته است، می‌گویم احتمالاً زبان حال باشد). "فقط به آن چشم‌های زیبای قمر بنی‌هاشم نگاه کنم. این چشم‌ها را روزی تیر می‌شکافد". "السَّلَامُ عَلَى الْحُسَيْنِ وَ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَى أَوْلَادِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَى أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ". با من زمزمه کن: "وَ عَلَى عَلِيٍّ".

درس‌هایی از مکتب عاشورا

شب سوم این مجلس محترم را آغاز می‌کنیم. در دو شب گذشته گفتیم که ادعیه و زیارات، ابتدا کلاس درسی برای ما برگزار می‌کنند و به ما می‌آموزند که چه درست است و چه غلط، و سپس مسیری را که باید طی کنیم، به ما نشان می‌دهند. ما ابتدا به سراغ زیارت عاشورا رفتیم و از عبارت شریف "فَسَأَلَ اللَّهُ الَّذِي أَكْرَمَ مَقَامَكَ وَ أَكْرَمَنِي بِكَ أَنْ يَرْزُقَنِي طَلَبَ تَارِكَ مَعَ إِمَامٍ مَنْصُورٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ)" این‌گونه آموختیم که خداوند متعال به برکت امام حسین (ع) ما را تکریم کرده، عزیز داشته، جلو آورده، جایگاه و اعتبار بخشیده است. در گام دوم فهمیدیم که می‌توان از این مقام و این مرتبه نیز بالاتر رفت.

از تکریم تا خون‌خواهی: معنای بلند "طَلَبَ تَارِكَ"

آن مقام و مرتبه بالاتر چیست؟ خون‌خواهی حسین (ع)؛ یعنی "طَلَبَ تَارِكَ". گفتیم اگر بخواهیم خون‌خواه حسین (ع) باشیم، پیگیر او باشیم، این چه معنایی دارد؟ خون‌خواهی کسی که هزار سال پیش از دنیا رفته است، چه معنایی دارد؟ خود زیارت عاشورا این توضیح را به ما داد: "مَعَ إِمَامٍ مَنْصُورٍ". یعنی بین امام زمانت کجا ایستاده است، چه می‌کند، و چه چیزی از تو می‌خواهد. همان‌جا که او ایستاده، می‌شود خون‌خواهی حسین (ع).

دعای عهد: تجدید بیعت با امام زمان (عج)

از اینجا پلی زدیم و گفتیم خب، اگر این موضوع به امام زمان (عج) مربوط می‌شود، به سراغ دعای عهد می‌رویم. باید با حضرت باشیم. در دعای عهد، اولین چیزی که از ما خواسته‌اند این است که شما صبح که از خواب بیدار می‌شوید، با حضرت تجدید بیعت کنی، خودت را در رکاب حضرت ببینی، و زندگی‌ات را از اینجا به بعد این‌گونه معنا کنی.

اینجا به بعد بحث دقیق می‌شود، حرف دقیق می‌شود. یعنی چه که من صبح تا صبح که بیدار می‌شوم، این عبارت را با خودم مرور کنم: "اللَّهُمَّ إِنِّي أَجِدُّ لَهُ فِي صَبِيحَةِ يَوْمِي هَذَا وَ مَا عِشْتُ مِنْ أَيَّامِي عَهْدًا وَ عَقْدًا وَ بَيْعَةً لَهُ فِي عُنُقِي؟" خدایا، این یک عهد است با مهدی فاطمه (س)، یک بیعت است، یک قرار است. یعنی چه؟

وقتی می‌خواهیم این بیعت، این عهد و قرار را معنی کنیم و توضیح دهیم، خود دعای عهد این را کامل می‌کند. می‌گوییم این دعاها و ادعیه‌ها کلاس درس‌اند. آقا، چگونه زندگی کنیم تا ما هم مثل این شهدا باشیم؟ چگونه زندگی کنیم که ما

را هم این گونه تحویل بگیرند؟ به ما هم این همه جایگاه و قرب و عزت دهند، مثل حاج قاسم به شهادت برسیم، شهادتی مثال زدنی توسط خبیث‌ترین مردم روی زمین، دشمن خدا و دین خدا؟

وظیفه‌ی یاری در رکاب امام زمان (عج)

دیگر باید خودت را در رکاب امامت تعریف کنی: "اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنْ أَنْصَارِهِ وَأَعْوَانِهِ وَالذَّائِبِينَ عَنْهُ وَالْمُسَارِعِينَ إِلَيْهِ فِي قَضَاءِ حَوَائِجِهِ". من از یارانش باشم، از کسانی باشم که از او دفاع می‌کنند و کسانی باشم که اگر او چیزی نیاز داشته باشد یا کاری داشته باشد، من حاجتش را برآورده کنم.

خوب دقت کنید، از اینجا به بعد ما در دوران غیبت هستیم. آقا غائب از نظر هاست، اما امام حی و حاضر است. دقت کنید! امام زمان، حضرت مهدی (ص) - صلوات بفرستید: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ - امام حی و حاضر است، فقط من ایشان را نمی‌شناسم. نه اینکه نیست، هست و بین ما هم هست، می‌چرخد. فردایی که آقا ان شاء الله خودشان را به دنیا معرفی کنند، آن موقع عده‌ای می‌گویند ما این آقا را چندین بار دیده بودیم، نه یک بار، خیلی. نمی‌دانستیم ایشان هستند. خدا لطف می‌کرد. الحمد لله الحمد لله. بحث ما در این جلسه هیئت به سمت حضرت حجت (س) رفت. ما حرفی مهم‌تر از امام نداریم، حرفی مهم‌تر از یاری امام زمان (عج) نداریم.

جهاد در دوران غیبت: شناخت جبهه‌ی حق و باطل

خب، حالا سؤال می‌شود: ادامه دعای عهد را ببینیم: "وَالْمُحَامِلِينَ عَنْهُ وَالْمُسْتَشْهِدِينَ بَيْنَ يَدَيْهِ". شهید شوم در رکابش. این‌ها را ما الان بخوانیم و ذهنمان به سمت این برود که خب، الان که امام زمان (عج) را نمی‌شناسیم. درست است حضرت هستند، حی و حاضر و ناظر، ولی ما که حضرت را نمی‌شناسیم. چطور من کمکشان کنم؟ چطور دستور ایشان را اطاعت کنم؟ چطور وقتی به چیزی نیاز دارند، من بشتابم به سمت آن؟ آهان! این‌ها دست در آیه خواندیم دیگر. الان اینجا نیاز دارد ما بفهمیم امروز جبهه حق و باطل چه شکلی است؟ امام زمان (عج) در این دوران الان با چه کسی مبارزه می‌کنند؟ شما که می‌گویید حضرت در تکاپو و تلاشند...

یک آقای حرفی می‌زد، خیلی خوب و دقیق می‌گفت: "آن قدر که امام زمان (عج) برای ظهور خودشان تلاش می‌کنند، هیچ کس تلاش نمی‌کند. حالا آن آقا اگر ظاهر شود و آن فریاد بلند 'الله' را ان شاء الله سر دهد، بیشتر از همه ما سود می‌بریم، ولی خود آقا دارد تلاش می‌کند." توضیحی می‌داد. اگر حواست جمع باشد، من این توضیح را بدهم. دلم نمی‌خواهد این نکته ذبح شود. قصد گفتنش را هم نداشتم، ولی حالا فضا جور شد، می‌گویم. یا مهدی!

تلاش امام زمان (عج) برای ظهور: عنایت به خواص

حرف آن آقا این بود: آن قدر که خود امام زمان (عج) برای ظهورش تلاش می کند، بقیه این قدر تلاش نمی کنند. چطور؟ مثالی می زند: "شما الان افرادی را می بینید که برای ظهور امام زمان (عج) تلاش می کنند؛ مثل چه کسی؟ مثل امام خمینی (ره)، مثل حضرت آیت الله بهجت (ره)، مثل همین شهدایی که این گونه جان بر کف جنگیدند".

حالا یک سؤال: وقتی به این ها نگاه می کنی، سیر تربیتی این ها را نگاه می کنی، می بینی این ها در خانواده ای بزرگ می شوند، بعد بالا می آیند، با یک فضای تربیتی مسجد و هیئت و حوزه علمیه آشنا می شوند، بالا می آیند و یکی می شود امام خمینی (ره)، یکی می شود حاج قاسم (ره). وقتی این مسیر زندگی این ها را نگاه می کنی، چه چیزی را لحظه به لحظه می بینیم؟ خودشان این گونه می گویند و ما هم که نگاه می کنیم، می بینیم لحظه به لحظه زندگی این ها عنایت امام زمان (عج) است یا نیست؟ آیا لحظه به لحظه مورد لطف حضرت هستند یا نیستند؟ مگر می شود کسی بدون عنایت امام زمان (عج) بیاید و بزرگترین انقلاب دوران را انجام دهد؟ مگر می شود کسی بدون عنایت حضرت بتواند صحنه های عجیب و غریب جنگ تحمیلی را پشت سر بگذارد؟ سپاه قدس شود؟ جنگ های عجیب با اسرائیلی ها را در آن جنگ لبنان پشت سر بگذارد؟

عنایت امام زمان (عج) در لحظات دشوار

یکی از همین راهبری های خودشان تعریف می کرد. می گفت: "من جزو رزمنده های در رکاب حاج قاسم بودم. دو روز با حاج قاسم در یک منطقه ای با موتور می رفتیم، گشت می زدیم، شناسایی می کردیم. من هم باهاش بودم." گفت: "یک دفعه یک خمپاره ای خورد، چیزی خورد. ترکش آمد خوردیم زمین. بلند شدیم، دیدیم پای حاج قاسم را ترکش بدجور چاک داده بود، خیلی ناجور".

حاج قاسم خودش همان جا سوزن نخ برداشت. "من کمک کردم این پا را، این زخم ناجور پا را همان جا دوخت. سوار موتور شدیم و راه افتاد." اصلاً آدم به فکرش می زند؟ این کارها را در اتاق عمل و با بی هوشی انجام می دهند. طرف جگرش کنده می شود! چطور آخه آنجا با این همه درد و ناراحتی تو می توانی چنین کاری انجام دهی؟ مگر این ها ساده است، این کارهایی که می کردند؟

می گویم این راحتی؛ نگاه می کنی، می بینی امام زمان (عج) در تک تک این صحنه ها، در تک تک این لحظات، عنایت خاص دارند به این ها تا این گونه بالا می آیند و صحنه گردان می شوند. خیلی چیز عجیبی است.

"یاری مهدی (عج): شرط خون خواهی حسین (ع)

حالا ما می خواهیم شاگرد مکتب امام زمان (عج) باشیم. می خواهیم خون خواه حسین (ع) باشیم. می خواهیم مقاممان از این که هست بالاتر برود، اوج بگیریم. می گویم باید مهدی (عج) را یاری کنی، از اعوانش باشی، از انصارش باشی. صبح تا صبح بلند شوی و بگویی: "آقا، من می خواهم شما را یاری کنم".

وقتی می خواهی یاری مهدی فاطمه (س) را بخوانی، باید بشناسی که الان مهدی (عج) کجا و با چه چیزی دارد می جنگد که بروی کمکش. اولین صحنه ای که دعای عهد به ما یاد می دهد (ببینید این ها را از خودم نمی گویم، دارم دعای عهد را برایتان می خوانم)، دعای عهد را الان باید بخوانی. الان باید بگویی من می خواهم شما را یاری کنم. بعد از این هم ادامه پیدا می کند.

تجدید بیعت پس از مرگ: نبرد همیشگی حق و باطل

شاید یکی بگوید: "نه حاج آقا، این ها مال دورانی است که حضرت تشریف بیاورند. الان که نیستند." نه، خب من ادامه آن را چه کار کنم؟ ادامه اش چه می فرماید؟ "اللَّهُمَّ إِنَّ حَالَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ الْمَوْتُ الَّذِي جَعَلْتَهُ عَلَى عِبَادِكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا فَأَخْرِجْنِي مِنْ قَبْرِي". اگر عمرم تمام شد و ظهور آقا را ندیدم، آن چیزی که همه می میرند، اگر من هم مردم قبل از اینکه آقا ظهور کند، مرا از قبرم درآور. موقع آغاز ظهور، آن نبرد بزرگ شروع شد، مرا از قبرم درآور. اما چه شکلی؟ "مُعْتَزِرًا كَفَنِي شَاهِرًا سَيَفِي مُجَرِّدًا قَنَاتِي مُلَبِّيًا دَعْوَةَ الدَّاعِي".

کفن پوش از قبر بیرون بیایم، شمشیر به دست، نیزه به دست. چه آرایش جنگی! آقا، مرد حسابی، چه کسی تو را این گونه دفن کرده؟ تو این گونه می خواهی بیایی؟ شرایط به شدت جنگی است، فضا، فضای مبارزه. من شمشیر به دست، نیزه به دست، دعوت داعی را لیبیک گوین. چه صحنه ای را ترسیم می کند!

شیعه و جهاد: یک زندگی مبارزه

دارد به من و شما یاد می دهد که جنگ حق و باطل هزار سال است شروع شده و ادامه دارد. هیچ وقت این جنگ تعطیل نشده است. لذا صبح تا صبح مستحب است دیگر. به ما دستور داده اند این را صبح تا صبح بخوانیم. صبح تا صبح تجدید بیعت کنیم. صبح تا صبح هی مرتباً این حرف را بزنیم. یعنی باید شرط و شروطی با خودت ببندی.

اولینش این است: آقا، شرایط زندگی یک شیعه از لحظه ای که به دنیا می آید تا لحظه ای که ان شاء الله در رکاب امامش به شهادت می رسد، شرایط جهاد، جنگ و مبارزه است. شرایط این گونه است. اگر این شرط و شروط را من متوجه شدم، یعنی دارم خودم را آماده می کنم تا در رکاب حضرت، خون خواه امام حسین (ع) باشم و مقام من بالا برود. وگرنه،

اگر حاضر نشدم شرایط جنگی پیدا کنم، اگر حاضر نشدم لباس رزم به تن کنم، اگر حاضر نشدم شمشیر به دست باشم، جزو محبین می شوم، جزو گریه کننده ها، جزو کسانی که علاقه مندند، اما به جنگ نمی آیند.

غربالگری در میدان جهاد: درس از کربلا و امام حسن (ع)

ببینید، این کلمات برای آشناست دیگر، مگر نه؟ شما همین روزها در کربلا بودید. کاروان رسیده بود. با یک نقل از کتابها می گویند وقتی حضرت (امام حسین ع) آمدند و کاروانشان به کربلا رسید و اسبشان دیگر حرکت نکرد، در این زمان نزدیک به ۴۵۰۰ نفر با حسین (ع) بودند. به محض اینکه فهمیدند آقا می فرماید اینجا کرب و بلاست و سختی آن هم تا پای جان است، تا متوجه شدند اینجا شرایط، شرایط جنگی است، گذاشتند و رفتند. شما که خیلی امام حسین را دوست داشتید! هنوز هم دوست داریم. آقا، شماهایی که خیلی ارادت داشتید، همیشه می گفتید: "آقا، شما بفرما، شما فرزند رسول خدا".

فقط هم مال امام حسین (ع) نیست؛ در مورد امام مجتبی (ع) هم هست. آقا پیاده مشرف می شدند حج. وقتی پیاده می رفتند، کاروانها که به حضرت می رسیدند، می دیدند حضرت پیاده می رود، احتراماً برای امام مجتبی (ع) پیاده می شدند و پیاده می رفتند. بعد یک ترافیکی می شد، خیلی شلوغ می شد. اینها از کار و زندگی شان می افتادند. مجبور بود امام حسن (ع) منزل به منزل بایستد و استراحت کند تا اینها دیگر رد شوند و بروند. اینقدر احترام، اینقدر محبت! ولی به صحنه جنگ که می رسد، عده ای می ایستند، بقیه می روند.

مؤمن واقعی: مجاهد در صحنه ی نبرد

حالا آدم می فهمد چرا زیارت عاشورایی که من و شما می خوانیم، عده ای را این طور مجاهد بار می آورد، این طور جنگی بار می آورد. چون دائماً می گوید: "فَسَأَلَ اللَّهَ الَّذِي أَكْرَمَنِي بِكَ أَنْ يَرْزُقَنِي طَلَبَ ثَارِكَ". من می خواهم خون خواه تو باشم. آیا می شود خون خواه باشی و اهل جنگ نباشی؟ مگر می شود خون خواه باشی و بخواهی در خانه ات زیر کولر بنشینی؟ مگر می شود؟ نمی شود. نباید به فکر مبارزه نباشی، مواظب نباشی که امروز صحنه جنگ کجاست.

بعد همین جور آدمها غربال می شوند، دسته دسته می شوند. بعد می گوئیم: "آقا، چرا فلانی وقتی می رفت زیارت امام رضا (ع)، سلام می دهد و صدای حضرت را می شنود و حضرت را می بیند؟" بعضی از افراد می روند و نمی بینند، مثل من نمی بینند، مثل من نمی شنوند. چرا آن یکی می رود کربلا، از کیلومترها فاصله سلام که می دهد، جواب سلام می شنود، ولی ما داخل خود حرم می رویم کنار ضریح، هیچ چیز نیست؟

خب، یک چیزهایی این وسط است. یک شرط و شروطی دارد. زیارت عاشورا دارد به ما یاد می‌دهد. دعای عهد دارد به ما یاد می‌دهد. امامت در حال جنگ است. یا تو به این صحنه جنگ می‌آیی و مبارزه می‌کنی و جزو مجاهدین می‌شوی؟ (باید بدانی که جنگ است و باید مبارزه کنی.)

بعد قرآن می‌فرماید: "فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ". خدا آنهایی را که می‌نشینند، با آنهایی که بلند می‌شوند و قیام می‌کنند، یکسان نمی‌بیند. آنهایی که اهل جهادند، این‌ها بالا می‌آیند. بعد یک جای دیگر در قرآن می‌فرماید: "این‌هایی که اهل جهادند، این‌هایی که می‌آیند کمک می‌کنند، این‌هایی که می‌ایستند در صحنه مبارزه و همراهی می‌کنند، این‌ها هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا". 'مؤمن واقعی این‌ها هستند. مؤمن واقعی! این تعبیرات قرآن است.

دعای غدیر و سقیفه: ریشه‌ی نبردهای امروز

ما داریم چه کار می‌کنیم؟ داریم شاگردی مکتب عاشورا را می‌کنیم. داریم زیارت عاشورا را می‌گذاریم جلوی خودمان. دعای عهد را می‌گذاریم جلوی خودمان. ببینیم چه شکلی زندگی کنیم تا مثل سردار حاجی‌زاده شویم. یک عمر مبارزه، یک عمر تلاش. توسط خبیثان عالم شهید می‌شود. دشمن خدا می‌آید. شهادت چه شکلی؟ این‌طور باشد خیلی قیمتی است دیگر. مقام شهید را وقتی بررسی می‌کنیم، مقام شهید را وقتی نگاه می‌کنیم، هیچ چیز به این راحتی به آن نمی‌رسد. این‌ها چطور به دست آوردند؟ این‌ها مثل ما زندگی کردند. این‌ها هم در این جامعه بودند.

اولین فرقی که می‌بینیم این است: آن‌ها صحنه جنگ را جدی گرفتند. فضا جنگی است. کدام جنگ؟ این جنگ ۱۲ روزه‌ای که پشت سر گذاشتیم، یکی از چیزهای خیلی خیلی قابل توجهش این بود که با عید غدیر شروع شد. عید غدیر را وقتی شما بررسی می‌کنید، می‌گویید عید غدیر یعنی چه؟ می‌گویید پیامبر، حضرت ختمی مرتبت، محمد بن عبدالله (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) دست امیرالمومنین (ع) را بالا بردند و گفتند: "مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ". تمام شد. آمدند با حضرت بیعت کردند، "بِحِّبِّيَّ يَا عَلِيَّ" گفتند. تمام شد.

تفکر سقیفه‌ای: جدایی دین از سیاست

حضرت از دنیا عروج کردند. عده‌ای رفتند سقیفه تشکیل دادند و گفتند: "حالا که پیامبر نیست، بیا ببینیم چه کسی جانشین باشد." بقیه گفتند: "آقا، پیغمبر خودش جانشین را انتخاب کرده. شما چه کسی را می‌خواهید انتخاب کنید؟ پیغمبر گفته بعد از من علی." یک بار هم نه، بیشتر از یک بار هم گفته. این‌ها در جواب چه گفتند؟ این‌ها گفتند: "پیغمبر انتخاب کرده، تمام شده و رفته. الان که پیغمبر نیست، ماییم و زندگی خودمان و جامعه خودمان. ما خودمان برای خودمان تصمیم می‌گیریم."

اومانيسم: سقيفه امروزين

چه شد؟ پيغمبر، خدای اين عالم، وصی و ولی را انتخاب کرده و گفته علی. عده‌ای اين‌ور می‌گویند اين کارها ديگر گذشته. "پيغمبر که انتخاب کرده و گفته؟ خب گفته باشد. خدا اگر گفته؟ خب گفته باشد. ما می‌خواهيم خودمان انتخاب کنيم." آقا مگر می‌شود چنين چیزی؟ مسلمان نيستی؟ مگر اهل کتاب و قرآن نيستی؟ می‌گويد: "چرا، ولی ما مسلمانان اهل سقيفه نظري داريم. ما مسلمانان اهل سقيفه می‌گويم خدا هست. برای خدا بايد نماز بخواني، روزه بگيري، قرآن بخواني، بروی بهشت. اما اين خدا در مسائل زندگي و اجتماعي ما نبايد دخالت کند."

"اگر گفته علی هم جانشين است، ما خیلی تحويلش نمی‌گيريم." به همين سادگی. "آقا، اين خدا دستور داده." "نه، اين خدا منظورش اين بوده که خودتان ببينيد چی هست و چی نيست." "آقا، اين خدا از طريق پيغمبرش، ولی را مشخص کرده." "نه، پيامبر گفت، ولی حتماً هم که لازم نيست حرف او را گوش کنيم." "يك دفعه يك دعوای شروع می‌شود. دعوا، دعوای تفكر انسان سقيفه‌ای."

ریشه‌ی منازعات: حاکمیت الهی یا انسانی؟

دعوا، دعوای چیست؟ "آيا خدا هست؟" می‌گویند: "بله، هست." "اين‌ها می‌گویند: "هست." "آيا خدا دينی آورده است؟" "بله، خدا دينی هم آورده، گفته نماز بخوانيد." "اين‌ها می‌گویند: "بله." "روزه بگيريد." "بله." "حج برويد." "بله." پس دعوا کجا می‌شود؟ دعوا وقتی که بحث جامعه پيش می‌آيد، حاکم کی باشد؟

شما شيعيان علوی، شما عاشقان اميرالمومنين (ع)، می‌گويد خدا بايد بگويد حاکم کی باشد. اهل سقيفه می‌گویند: "نه، لازم نيست خدا بگويد، خودمان می‌فهميم چه کار بکنيم." "آقا، مدل اقتصادی جامعه چطور باشد؟" شما شيعيان علوی می‌گويد آن‌گونه که خدا و پيغمبرش گفته، آن‌گونه که اهل بيت گفتند. اين‌ها اين‌ور می‌گویند: "نه، خودمان می‌فهميم، خودمان بررسی می‌کنيم ببينيم مدل اقتصادی چطور باشد."

وقتی اين‌گونه شد، اين دوتا سر اين مسائل با هم درگير می‌شوند. بعد شما حساباً با آن‌ها سر جنگ پيدا می‌کنيد. سريع کسانی که حق اميرالمومنين (ع) را به عنوان ولی غصب کردند، دشمن می‌داريد. بر اهل سقيفه لعنت! از ته دل بر اهل سقيفه لعنت! بر دشمنان علی و آل علی لعنت!

امتداد نبرد غدیر و سقيفه در دوران معاصر

حالا نگاه کن، خوب دقت کن، حرفم را جمع و جور کنم. اهل سقيفه هزار و خرده‌ای سال پيش بودند، ولی آيا اهل سقيفه ديگر تمام شدند؟ شما می‌گويد: "نه، رسيد به امام حسن مجتبی (ع)، اين‌ها همين حرف را زدند. رسيد به امام حسين

(ع)، همین حرف را زدند. رسید به امام رضا (ع)، همین حرف را زدند. آمد و آمد و آمد و امروز هم باز دوباره شما غدیر داری و می‌گویی هر چه خدا گفت، هر چه ولی خدا گفت، همان. "روبروش اهل سقیفه ایستاده‌اند، می‌گویند: "خدا هست، نماز هم می‌خوانیم، روزه هم می‌گیریم، اما حکومت و مسائل اجتماعی نه".

امروز به این اهل سقیفه که می‌گویند خدا در مسائل اجتماعی حق ندارد دخالت کند و نکرده، دین در مسائل اقتصادی حق ندارد ورود کند و نکرده، اسم امروزی‌شان را می‌گویند اومانیسیم. اسم جدید پیدا کرده‌اند. آن موقع می‌گفتند ما اهل سقیفه‌ایم؛ سقیفه یعنی اومانیسیم. امروز می‌گویند اومانیسیم.

ریشه‌ی دشمنی‌ها: جنگ بر سر "یا حسین"

بعد تمدنی که روبروی شماست، از این آمریکا بگیر، اروپا و انگلیس و فرانسه و هر کدام از این کشورهایی که نگاه می‌کنی، با افتخار می‌گویند: "ما اومانیسیم". یعنی همان ادبیات اهل سقیفه را دارند. (آمریکا و دیگر اروپاییان همان اومانیسیم است.) همان ادبیات را. ببینید کتاب‌هایشان را بخوانید و این حرف‌هایشان را ببینید. آنهایی که اهل تحقیق‌اند، بروند مانیفست اومانیسیم ۱۹۷۳ را بخوانند. دقیقاً کلمه به کلمه همان حرف‌های سقیفه را تکرار می‌کنند. می‌گویند: "خدا که این کارها را نمی‌کند، ما خودمان می‌فهمیم. ما خودمان می‌فهمیم، عقل خودبنیادیم، انسان خودش می‌فهمد".

هزار و خرده‌ای سال گذشته، هنوز دعوای غدیر و سقیفه است. بله، هنوز دعوای غرب و ما، دعوای سقیفه و غدیر است. بله بله بله. به خاطر همین هم هست که وقتی بهت حمله می‌کند، یهود بهت حمله می‌کند، و وقتی بهت حمله می‌کند، قرآن را آتش می‌زند، می‌گوید: "با این مشکل دارم." اگر شما مثل عربستان سعودی باشید، نماز و روزه‌تان به جا باشد، اما به این مسائل که می‌رسید، بشوید گاو شیرده آمریکا، شما هیچ مشکلی ندارید. هیچ دعوایی هم باهاتان نمی‌کند.

ولی به محض اینکه بگویی: "من اهل غدیرم، حاکم باید امیرالمومنین (ع) باشد،" باید دعوا شروع شود. به محض اینکه بگویی: "حسین (ع) باید حاکم باشد،" کربلا برپا می‌کند، زن و بچه را به خاک و خون می‌کشد.

وحشی‌گری یزیدیان: تکرار تاریخ در عصر حاضر

پس حواسمان باشد: این جنگ ۱۲ روزه‌ای که پشت سر گذاشتیم، همان دعوای غدیر و سقیفه است، همان است. مشکلشان با جمهوری اسلامی نیست، مشکلشان با هیچ کدام از این‌ها نیست؛ با این "یا حسین" گفتن‌های توست. با این روضه برپا کردن‌های توست. چون وقتی این‌ها را برپا می‌کنی، به یمنی می‌گویی، به فلسطینی می‌گویی، به لبنانی می‌گویی، به هزار تا آدم آزادی‌خواه در دنیا می‌گویی: "این‌ها آدم‌کش‌اند، غارتگرند، و این‌ها همان اهل سقیفه‌اند".

هیچ ابایی هم از کشتن ندارند. همان جور که آمدند در کربلا، تمام یکی یکی جوانمردان بنی هاشم را چنان به شهادت رساندند که اگر خدا گفته بود مودت نه، با اهل بیت دشمنی کنید، نمی توانستند کاری بالاتر از این کنند. مردهای این طایفه تمام شد. لحظات آخر حمله کردند سمت خیمه ها. این حرامی ها، این وحشی ها، این آدم کش ها، وقتی ببینند سمت این خیمه ها، شما تصور کنید. اینقدر وحشی! شما داعش را یک لحظه در ذهنت بیاور. این آدم هایی که هیچ رحمی ندارند، وقتی برسند به چهار تا بچه کوچک، چه کار می کنند؟ وقتی به چند تا خانم بی پناه، چه کار می کنند؟ یک لحظه فقط تصور بکن چه فضایی درست می شود. برای خاطر یک دانه گوشواره چه کار می کنند؟ برای خاطر یک دانه خلخال چه کار می کنند؟

روضه ی شام: مظلومیت آل الله

این روضه ها کار من نیست خواندنش. عزیز دلم را می خوانم تا به فیض برسانم. من نمی توانم اصلاً از این حرف ها بزنم. آن هم جلوی بچه های غیرتی، آن هم جلوی آنهایی که ناموس می فهمند، آنهایی که غیرت می فهمند. کار من نیست. فقط دلم می خواهد یکی دو جمله با هم بگویم و بگذریم.

من فقط دلم می خواهد این لحظه ای که این خیمه ها آتش گرفت، این بچه ها از در این خیمه ها دارند فرار می کنند، اما روبرویشان نعره این وحشی ها را می شنوند. ببینید بچه های کوچک را. موقعی که یک صدای انفجار آمد، بعضی هایشان اینقدر ترسیدند. یک صدای عادی اینقدر می ترسند. حالا از روبرو این صدا دارد می آید، آتش از این ور، سم اسب از آن ور، شلوغی از این ور. مگر چقدر این بچه ها ذره ی وجودی دارند؟ مگر چقدر توان تحمل دارند؟

نزن، ناجنس! نزن! هر چه می خواهی بهت می دهد، فقط نکن. دست نزن. من این ها را نمی توانم روضه ها را بخوانم. روضه ها را آقا باید بخواند. ولی من یک تکه ای از مقتل را دلم می خواهد امشب برای شما بگویم. من هم در حوزه امشب سهیم شوم. بقیه اش را آقا می خواند.

ورود به کوفه و شام: اوج مصیبت

این کاروان آمد کوفه. چطور آمد کوفه؟ چطور این ها گذراندند؟ خار مغیلان با پای آنها چه کرد؟ اسیر کردن آنها بماند. آمدند کوفه. در مجلس ابن زیاد چه شد؟ این ها هم بماند. آمدند شام. می گویم یک تکه مقتل را من فقط می خواهم بگویم.

در شام آمدند، پشت دروازه ساعات معطل شدند، بماند. از بین این جمعیت عبور کردند، به آنها سنگ زدند. ناموس آل الله (س) را نامردها خیره شدند. جشن گرفتند، پایکوبی کردند. بماند همه این ها. من فقط یک صحنه می گویم.

ببخشید من را. این خانواده را، این خانم‌های مخدره را، بعد از این همه سختی، بعد از این همه مشقت، آوردند جلوی دارالاماره. نه، فقط این صحنه از من باشد. جلوی دارالاماره این خانم‌ها را ایستادند.

جسارت به بانوان حرم و نگاه به سر مطهر

بچه‌های غیرتی! نمی‌توانم توضیح بدهم چطور ایستادند. اذیت می‌شوی، خودم بیشتر از تو اذیت می‌شوم. فقط این قدر بهت بگویم: این خانم‌ها را ایستاده بودند جلوی این دارالاماره. صحنه‌هایی که شما در مورد داعش دیده‌اید، زنان را زنجیر به گردن برده بودند، جاهایی برای فروش گذاشته بودند، اوباش بالا سرشان بوده.

یک دانه از مقتل این گونه می‌گوید (ببخشید من را، ببخشید من، آقا ببخشید): "این ناجنس می‌گوید این سرباز، این وحشی که گذاشته بودند برای نگهداری از این‌ها، با این دست مردانه چنان به صورت این خانم کوبید که از دو طرف صورت کبود شد."

السَّلَامُ عَلَى الْحُسَيْنِ وَ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَى أَوْلَادِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَى أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ . حسين جان، حسين.

شب چهارم

اوج گیری مقام انسانی با خون خواهی حسین (ع)

شب چهارم این مجلس محترم را در خدمت شما عزیزان و بزرگواران هستیم. در ابتدا مهمان سفره زیارت عاشورا بودیم. یک بند از زیارت عاشورا را با هم خواندیم و معنا کردیم: "فَأَسْأَلُ اللَّهَ الَّذِي أَكْرَمَ مَقَامَكَ وَ أَكْرَمَنِي بِكَ أَنْ يَرْزُقَنِي طَلَبَ ثَارِكَ مَعَ إِمَامٍ مَنصُورٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ)".

از این عبارت شریف چند نکته را استفاده کردیم. اول اینکه ما به برکت امام حسین (ع) عزیز شدیم؛ آشنایی با حضرت، محبتش، حضور در جلسه های روضه اش، نوکری اش و گریه بر امام حسین (ع)، همه این ها موجب تکریم و عزت ما شده است. نکته دوم اینکه همان خدایی که ما را به واسطه حسین (ع) تکریم کرد، می تواند ما را بالاتر از این ببرد، به شرط اینکه ما بخواهیم و آن را دنبال کنیم. آن چیست؟ خون خواهی حسین (ع)؛ یعنی "أَنْ يَرْزُقَنِي طَلَبَ ثَارِكَ".

اگر کسی خون خواهی حسین (ع) را آرزوی خودش، هدف خودش و عمل خودش قرار داد، در این عالم به فوز عظیم نائل می شود و پیشرفت واقعی را تجربه می کند. امروز عده ای تلاش می کنند خانه و ماشین و تحصیل و "دماغ کوچک" و "هیكل بزرگ" را نشانه های پیشرفت آدمی بدانند. اما اگر کسی با مکتب حسین (ع) حرکت کرد، در این عالم بزرگ می شود و عزیز می گردد، چرا که "لِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعاً". و در آخرت هم خدا می داند که ما آنقدر فهمیده ایم که نمی دانیم با خون خواهان حسین (ع) خدا چه می کند! اهل علم حاضر در جلسه اهل فضل هستند. ما آنقدر از مضامین روایات و آیات شنیده ایم که کسی که بتواند در رکاب امام، خون خواه حسین باشد، اجرش فرای تصورات است؛ جایگاهش را آدم نمی تواند تصور کند. مقام بزرگی است.

اما به یک شرط: و آن این است که ما ابتدا این را پیشرفت، این را حرکت به سمت مقامات بالا، این را به سمت عزت و افتخار بدانیم.

اومانيسم: گمراهی در پی ارزش های دنیوی

دیشب عرض کردم که نقطه مقابل تفکر شیعی حسینی، تفکر اومانستی لیبرالی یا همان انسان محوری غربی است. این تفکر با جوامع و آدم ها کاری می کند که این آدم ها از لحظه ی تولد تا لحظه ی مرگ نگران اندازه دماغش باشند و هیكلش باشند و غذایی که می خورند، جایی که می خوابند، چیزی که سوار می شوند. این عمر با عزت و گرانبها را خرج چه می کنند؟ از آشپزخانه تا سرویس بهداشتی! هی هم برایش مسابقه می گذارند، هی هم برایش جشنواره می گذارند، هی سر کار می گذارند. این آدم ها عمرشان یکی پس از دیگری می آید و تمام می شود. بماند کسانی که در این میان

سرخورده این ماجرا می‌شوند. آنهایی که بماند. آنهایی که از نداشتن یک صورت و یک گونه‌ای که دوست داشته باشند، منزوی می‌شوند، افسرده می‌شوند و رو به قرص‌های آرامبخش می‌آورند.

آرامش هیئت و پوچی اومانستی

یک حس خاصی دارم وقتی با بچه‌های هیئتی می‌نشینم، یک آرامش خاصی پیدا می‌کنم. با اهل روضه می‌نشینم، خیلی فضای بانشاطی دارد. چرا؟ چون اهل روضه وقتی می‌آید و می‌نشیند، تمام آن حرف‌های مسخره و مبتذل این دنیای اومانستی، دنیای اروپایی و آمریکایی را می‌گذارد توی خرابه‌های خودشان. وقتی می‌گویم خرابه‌ها، با آمار و عدد و ارقام می‌گویم. چون هیئت است، دلم می‌خواهد فضای حسی و حال هیئت را حفظ کنیم. هیئت همیشه برای ما هیئت است. دوستانی که در خدمتشان هستیم، می‌دانند. خارج از فضای هیئت، من با لپ‌تاپ می‌آیم، مانیتور می‌گذارم، عدد و رقم می‌دهم، آمار می‌دهم، فیلم می‌گذارم، مستند حرف می‌زنیم، می‌گوییم: "نگاه کن، این است وضعیتشان، این گونه است اوضاعشان. عالمی را بین آشپزخانه و سرویس بهداشتی گرفتار کرده‌اند".

مگر آدمی نبود که اسیر دیو گشتی که فرشته ره ندارد به مقام آدمیت؟ انسان که این‌گونه زندگی نمی‌کند! البته تقصیر خودشان هم نیست. تا حالا چند بار گفتم به جوانان اهل مطالعه، به آنهایی که اهل دقت‌اند، کافی است همین گوشی را بردارید و یک جستجو بزنید: **مانیفست اومانیسم ۱۹۷۳**. پانزده بند دارد اگر درست بگویم. یکی یکی این‌ها را که می‌شماری و می‌آیی پایین، یکی از بندهایش این است: "ما به عالم ماورای ماده اعتقادی نداریم." دنیا همین است که داری می‌بینی. روح کشک است از نظر آن‌ها. آخرت، معاد، قیامت، شب اول قبر، بهشت، دیدار روی اهل بیت (ع)؛ هیچ کدام از این‌ها را باور ندارد.

زندان مادی گرایی: اسارت و بهره‌کشی

خب، بدبختی و بیچارگی از این بالاتر که دیگر نمی‌شود. تو کل دنیا را بگیری و چشم و ابرو و دماغ و غذایی که جلوی توست و جایی که می‌خوابی. آن موقع بعد باید با همین‌ها خوش باشی دیگر؟ چقدر می‌شود با این‌ها خوش بود؟ دنیا اصلاً کشش ندارد. ببینید، ظرفیتش را ندارد.

اگر امروز به شما بگویند خوشمزه‌ترین غذاهای دنیا را یک هفته به تو می‌دهند، یک هفته کباب، یک هفته نمی‌دانم چه. آخر هفته دیگر خسته می‌شوی و می‌گویی: "دیگر نمی‌خواهم. می‌شود یک نان و ماست بیاورید؟" مردم بس که جوجه خوردیم، مرغ شدیم! "دیگر بعضی شده‌اند این‌طوری. یک هفته یک چیزی را بخورد، خوشمزه‌ترین غذا هم باشد، می‌گوید: "دیگر نمی‌خواهم." دنیا این است، خاصیتش این است.

حالا یک هفت هشت میلیارد آدم را این طوری انداخته اند توی ماجرای. و حالا بدبختی بالاترش هم این است که چرا این هشت میلیارد آدم را انداخته اند در این وادی؟ برای اینکه به نوکری بکشاندشان، به بردگی بکشاندشان. یکی از همین راهبران خودمان در آلمان زندگی می کند و شرکت دارد. می گفت: "اگر شما دیدید در خیابان های آلمان کسی آمده و دارد تظاهرات می کند، بدانید این آدم بیکار است. آنجا اگر کسی بخواهد سر کار برود و نان دریاورد، فرصت این کارها را ندارد. صبح تا شب باید بدوی برای یک لقمه نان." نیست، خبری نیست، بیکاری نیست. صبح تا شب باید بدوی. آن هم می دوی، آخرش هم یک خانه اجاره می کنی، یک جایی می گیری، یک غذا می خوری، یک ذره این ور و آن ور بشود، گرفتار می شوی.

کاخ یزید و عدالت امیرالمومنین (ع)

حالا این آدم با این حد از زندگی، در کشوری زندگی می کند که شرکت بنز آنجاست، زیمنس تجهیزات پزشکی آنجاست، عرضم به حضورتان تجهیزات وسایل دریل و این ها آنجاست. خب این ها کشورهای بزرگی هستند. شرکت ها هم شرکت های بین المللی هستند. این ثروت به این بزرگی به این ها نمی رسد.

یعنی وقتی از حسین (ع) دور شدی، وقتی از مکتب عاشورا دور شدی، چه جور جامعه ای برایت درست می کنند؟ جامعه یزیدی. یزید برای خودش کاخی دارد، در کاخ خودش انواع و اقسام ثروت را آنجا جمع می کند. عده ای هم در آن کاخ نوکری می کنند، خوشحالند که توی کاخ اند، خوشحالند که کاخ بزرگ و خوشگل و زیباست، اما این آدم در اصطبل می خوابد. "خوشحالم که اینجا کاخ هست، اما این آقا را قشنگ به او می دهند تا اسب یزید را بکشد، چون سیستم یزیدی همین است".

نقطه مقابل آن، سیستم امیرالمومنین (ع) است که همان سیستم امام حسین (ع) است. امیرالمومنین (ع) با گدا می نشیند، لباس ساده می پوشد، خانه محقر و کوچکی دارد. غذایش با کارگانش و بردگانش یکی است. اینجا آدم ها همسان می شوند، عدالت معنی پیدا می کند.

مقام خون خواه حسین (ع): بیعت صبحگاهی برای نبرد

خب، خون خواه حسین (ع) اگر کسی باشد، مقامی دارد در دنیا و آنچه در آخرت دارد را ما نمی دانیم. آنقدر عظمت دارد که آن را پایین تر می آورند، ساده اش می کنند، کوچکش می کنند و می گویند: "اگر کسی یک قطره اشک بریزد..." بعد دیگر روایت هایش را شما روی منبرها شنیده اید: "حتی اگر کسی اشک از چشمش نیاید، فقط این جوری حالت حزن به خودش بگیرد..." دنیایی است. حالا اگر کسی "پاور کاپ" شود و خون خواه حسین (ع) شود، آن را در نظر بگیریم.

ویژگی هیئتی این است که خودش را کوچک تعریف نمی‌کند. من هزار بار این را روی منبرها گفته‌ام، شما هم از من شنیده‌اید. کسی که با مکتب عاشورا زندگی می‌کند، دلش بزرگ می‌شود. بعضی وقت‌ها به بعضی آدم‌ها که صحبت می‌کنیم، می‌گوید: "خدا ما را بهشت ببرد، همان پایین‌پایین‌ها، کنار سگ اصحاب کهف و خر بلعم باعورا و این‌ها باشیم، ما کافی است." بعد هم (به طنز) می‌گویند: "سوار الاغ می‌شویم، یک دوری در بهشت می‌زنیم".

آقا عزیز، قربان این شکل تاج‌سرهای روایات بروم که به ما می‌گوید: "اگر کسی دنبال ما بیاید، 'فی درجتی'." بعد این دو تا انگشت را این‌جوری نمی‌کند، این‌طوری می‌کند (اشاره به نزدیکی دو انگشت). "فی درجتی فی الجنة." بهشت، بهشت است، ولی مراتب دارد. مراتب عالیه‌ی بهشت را برای شما گفتند. امثال این شهدایی که عکسشان را دو طرف زده‌ایم، یکی از ویژگی‌هایشان این است که به کم قانع نیستند.

آمادگی برای نبرد: الهام از شهدا

حالا بگذار ما زندگی‌مان را می‌کنیم، حالا بگذار یک جوری می‌چرخیم. "خدایمان دنیا را می‌بخشد، می‌رویم تو بهشت." اصلاً به این نگاه نمی‌کند. مثل این می‌ماند یک نفر برود مدرسه و بگوید: "امتحان تجدیدی از ما می‌گیرند، معلم یک دهی به ما می‌دهد، ما قبول می‌شویم و می‌رویم." خب، بعدش این سطح کار را بیاوریم پایین.

یا بگوییم: "بایستیم خون‌خواه حسین (ع) بشویم، در رکاب مهدی فاطمه (س) باشیم و مثل این دو بزرگوار، دو تا تصویر (را انتخاب کنیم)." کدامش؟ حالا آنهایی که می‌خواهند این اوج را بگیرند، آنهایی که اهل شور و حماسه‌اند، آنهایی که وقتی در تاسوعا و عاشورا این طبل و سنج جنگی به صدا در می‌آید، تمام وجودشان عشق می‌شود، تمام وجودشان شور می‌شود، تمام وجودشان حرکت می‌شود، آن آدم‌ها گوش کنند: آمدیم سراغ دعای عهد.

گفتیم در دعای عهد به ما یاد می‌دهند هر صبح که بلند می‌شوی، خودت را باید رزمنده ببینی. هر صبح که بلند می‌شوی، بگویی من یک قرار و یک قرارداد و یک بیعت و یک توافق دارم با مهدی فاطمه (س). بلند بگو یا مهدی! یا مهدی! احسنتم، خدا حفظت کند.

تلاش برای یاری: سرعت در اطاعت و عدم تلف وقت

چه می‌خواهی از خدا؟ این‌ها را خواندم، باز هم می‌خوانم. هزار بار به ما گفتند بخوانید، گفتند هر روز بخوانید، هر روز بگویید، هر روز بگویید: "اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنْ أَنْصَارِهِ". من یار مهدی باشم. چرا؟ چون بین یار و محب فاصله است. همه شما الان محب مهدی فاطمه (س)، عاشقش هستید، دوستش دارید، اما یار بودن به عمل ثابت می‌شود. کی

می‌آید در کربلا می‌ایستند؟ کی حرکت می‌کند؟ "أَعْوَانِهِ وَالدَّابِّينَ عَنْهُ"؛ اگر خطری متوجه مهدی فاطمه (س) است، از او دفاع کند. "وَالْمُسَارِعِينَ إِلَيْهِ فِي قَضَاءِ حَوَائِجِهِ".

حرکتش هم آرام‌آرام و یواش‌یواش نیست. حرکت، شتابان است. وقت ندارم ساعت‌ها پای فیلم و تلویزیون و فضای مجازی و پرت و پلا بگذارم، بعد بگویم حالا یک دقیقه هم در روز می‌روم کنار آقام. عمر را عزیز بدان.

دیروز داشت از مادر شهید حسن باقری (که الان می‌شود مادر شهید حسن باقری و محمد باقری، دو فرزند رشید، هر دو فرمانده‌های بزرگ کشور ما) صحبت می‌کرد. ویژگی‌های شهید بزرگوار حسن باقری را می‌گفت. یکی از ویژگی‌های این شهید بزرگوار می‌گفت: "وقت تلف نمی‌کرد". (این یکی از نتایج این نگاه بزرگ است). وقتش را یا مطالعه می‌کرد یا داشت کار می‌کرد یا می‌رفت این‌ور و آن‌ور. این شیطان است که ما را سر کار می‌گذارد. به همین خاطر قرآن می‌گوید: "عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ". این‌ها اهل کار بیهوده نیستند.

اگر کسی واقعاً باور کند چند روزی بیشتر وقت ندارد، باید بجنبد. بچه‌های کنکوری، آنهایی که تجربه کنکور را دارند، این‌ها خوب می‌فهمند. آنهایی که می‌خواستند رتبه خوبی بیاورند، بهشان گفتند: "بیاین بریم فوتبال". گفته: "بعد کنکور." "آقا، فیلم خیلی خوبی امشب تلویزیون گذاشته." "بعد کنکور." "بیا بریم سفر، می‌خواهیم بریم دوری بزنیم." "بعد کنکور." وقت ندارم. امتحان مهمی را جلوی من می‌بیند. کسی که امتحان مهمی را جلوی من دید، وقتش را تلف نمی‌کند. "وَالْمُسَارِعِينَ إِلَيْهِ فِي قَضَاءِ حَوَائِجِهِ". نگاه می‌کند ببیند آقا امروز چه کارش روی زمین مانده است.

نبرد همیشگی: از سقیفه تا کربلا تا امروز

خب، صحنه جنگ بود. دیروز یک ترسیم کردیم. صحنه جنگ شروعش از دیروز و پریروز و هفته پیش و ماه پیش نبود. شروع جنگ برگشت به کجا؟ به سقیفه. جنگی که امروز مهدی فاطمه (س) این‌ور می‌ایستد و دشمنی که آن‌ور می‌ایستد، از آن زمان شروع شد. حق و باطل دارد با هم می‌آید جلو. ما این باور را توی هیئت‌ها راحت باهاش حرف می‌زنیم، اما بعضی جاها می‌رویم، کلی باید زور بزنیم ثابت کنیم.

بچه هیئتی سقیفه را خوب می‌فهمد، عاشورا را باهاش شبانه‌روز زندگی می‌کند. دائماً این روضه‌ها را می‌گیرند، دائماً می‌گویند: "آقامون را این جوری سر بردند که این داغ تازه بماند." یک نفر می‌آید می‌گوید: "چه خبرتونه؟ جنگ جنگ هر روز جنگ؟ چرا اینقدر شما جنگ طلبید؟" او پدرکشتگی داریم با این‌ها. معلوم است پدرکشتگی داریم. این‌ها ظالمین عالمند، قاتلین عالمند. هر وقتی آقامون ظهور کرد، خودش را به دنیا معرفی کرد، عدالت و صلح را در عالم پیاده کرد، ما آن روز جنگمان تمام می‌شود وگرنه قبل از آن ما جنگمان تمام نشده. این‌گونه نیست که بنشینیم دور هم ذره‌ذره این مقتل عاشورا را بخوانیم، غیر از اینکه بفهمیم در جنگیم. هنوز جنگیم. و وقتی هم می‌خواهیم خوب یادمان بیاید که

جنگ است، می‌گوییم: "بله، آقای ما صبح و شب در این روضه‌ها گریه می‌کند." درست است یا نه؟ "آقای ما اینقدر گریه می‌کند که به جای اشک، خون جاری می‌شود." جنگ است.

جدایی دین از سیاست: ماهیت سقیفه

بعد گفتیم نگاه کن: یک طرف این ماجرا اهل سقیفه است، یک طرف ماجرا اهل بیت (ع) است. حرف سقیفه را هم دیشب معنا کردیم و اگر کسی این معنا را یادش برود، جنگ را فراموش می‌کند، صحنه نبرد را اشتباه می‌گیرد. سقیفه یک حرف دارد. می‌گوید: "خدا در مسائل زندگی من دخالت نمی‌کند. خدا کاری به این ندارد کی حاکم باشد و کی حاکم نباشد. ما خودمان عقل داریم، می‌نشینیم فکر می‌کنیم، تصمیم می‌گیریم. علی جوان است، می‌گذاریمش کنار. اولی را می‌آوریم به عنوان خلیفه. اولی می‌رود، دومی را می‌آوریم به عنوان خلیفه. دومی می‌رود، سومی را می‌آوریم به عنوان خلیفه." ما کاری به دستور خدا و دین خدا در زندگی اجتماعی مان نداریم. در اقتصادمان هر جور دلمان خواست معامله می‌کنیم. در سیستم آموزش و پرورشمان هر جوری خواستیم می‌رویم کلاس برگزار می‌کنیم، سیستم می‌چینیم. هر جوری خواستیم سیاست خارجی مان را می‌چینیم. کاری نداریم خدا چه گفته.

مقابله با سقیفه: حاکمیت الهی

در نقطه مقابل سقیفه، شما بچه‌های شیعه ایستاده‌اید و ائمه شما می‌گویند: "هر چه خدا گفت، خدا گفت کی حاکم باشد، او باید حاکم باشد. خدا گفت چگونه اقتصاد داشته باشید، ربا نخورید. هر جوری خدا گفت نظام اقتصادی، هر جوری خدا گفت نظام تعلیم و تربیت، هر جوری خدا گفت." یعنی دو تا حرف این جوری ایستاده‌اند دو طرف. آن آمده جلو، این هم آمده جلو. هر دو آمدند و یارگیری‌های خودشان را کردند.

امروز به جایی رسیده که شما می‌گویید غرب شده تفکر سقیفه. اسم خودش را هم گذاشته اومانیزم. معنایش می‌کنی، از تویش سقیفه در می‌آید. می‌گوید: "من کار ندارم، شما برو مسجد نمازت را بخوان، برو کلیسا دعایت را بکن، هر کار می‌خواهی بکنی، بکن. این دین و این خدا حق ندارد پایش را در سیستم اجتماعی بگذارد بگوید حاکم کی باشد، حکومت چگونه باشد. حق ندارد." یکی از بندهای این مانیفست هم همین است. می‌گوید: "حتماً ضرورت دارد جدایی کلیسا از [دولت]. دین را باید بگذاری کنار."

انقلاب اسلامی: اوج نبرد حق و باطل

این دو تا آمدند، آمدند، و توی مقطع یک دفعه‌ای این نبرد اوج گرفت. کجا؟ سال ۵۷، وقتی انقلاب پیروز شد. دقیقاً دقت کن چه اتفاقی سال ۵۷ افتاد. انقلاب این جوری باید بفهمی. از مکتب عاشورا نباید بیرون برویم که اگر رفتیم

بیرون، انقلابمان را برای آب و برق و گاز و این‌ها معنی می‌کنند برایمان. می‌گویند: "انقلاب کردیم آب و برق و گاز رایگان داشته باشیم." نه! شماها دنبال این بودید که مکتب حسین بن علی (ع) در جامعه حاکم باشد، حرف خدا حاکم باشد.

نه خدا، نه حرف خدا، نه قرآن! نه نه. شما یک دفعه انقلابی می‌کنید، حکومتی تشکیل می‌دهید، قشنگ هم می‌گذارید حکومت اسلامی. ما می‌خواهیم بر اساس اسلام حرکت کنیم. تحریمت می‌کنند، شدیدترین تحریم‌ها. جنگ را علیه‌ات راه می‌اندازند. جنگ جهانی. جنگ ما با صدام نبود، جنگ ما جهانی بود. امروز در این ۱۲ روزه ما فهمیدیم جنگ جهانی چه شکلی است. یک نفر را جلو می‌کنند، همه پشت سرش می‌ایستند. می‌خواهد حمله کند، هواپیمایش مال یک جایی است. می‌خواهد موشک بزند، سامانه‌های موشک‌کش هر کدامشان مال یک کشوری است. کل دنیا می‌آید پشت سرش می‌ایستد. صدام آن‌ور، با کل دنیا. این‌ور بچه‌های شیعه‌اند و مکتب عاشورا. چه کسی پیروز شد؟

۹۰ میلیون رزمنده: وحدت و بصیرت در صحنه‌ی جنگ

این درگیری این‌جوری تا معنا نشود، ما متوجه نمی‌شویم وسط یک جنگیم. باید این دعای عهد را نمی‌توانیم معنایش را بفهمیم. فکر می‌کنیم باید صبر کنیم یک روزی آقامون صبح جمعه تشریف بیاورند و تازه آن موقع جنگ شروع بشود. نه عزیزم، الان جنگ است، وسط جنگ است. این جنگ سالیانی است شروع شده. هر کسی هم آمده توی این جنگ جنگیده، کامش را گرفته، سرش روی زانوی آقای شهید شده و رفته. از این بسیجی‌ها و از این رزمنده‌های دفاع کم ندیده‌ایم.

نماد ایثار: سلام آخر رزمنده بر اباعبدالله (ع)

خود رزمنده‌های دفاع تعریف می‌کنند، می‌گویند: "یکی از این بندگان خدا مجروح شد در جنگ ۸ ساله. گذاشتیمش روی برانکار. این رزمنده عزیز را گذاشتیم، با سرعت می‌بریم سوار آمبولانس کنیم، بگذاریم توی آمبولانس، ببریم برای درمان و این‌ها. یک دفعه دیدیم با دست دارد اشاره می‌کند: 'بگذار، بگذار!' ماندیم چه کار کنیم؟ یک لحظه وایستادیم. گفت: 'وایستادیم.' یک دفعه دیدیم با آن جراحت و مصدومیت و خونریزی، یک لحظه بلند شد، دست گذاشت روی سینه‌اش: 'السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ'."

اگر ما باور کردیم این همان جنگ است، اگر فرمانده هم همان فرمانده است، پس صحنه به صحنه را شاهد خواهیم بود. می‌بینیمشان دیگر، یکی به یکی را می‌بینیمشان دیگر. بهش چی می‌گویند؟ اصطلاحاً بهش می‌گویند جنگ تمدنی.

یک تمدن شیطانی آن‌ور، یک تمدن الهی و رسول‌اللهی حسینی این‌ور. آن موقع تازه دعای عهد معنی پیدا می‌کند. هر صبح بلند شوم بگویم: "امروز من در صحنه جنگم، امروز من در صحنه مبارزه‌ام".

حالا این مبارزه چه شکلی است؟ شب‌های بعدی بیشتر در موردش صحبت می‌کنیم. اما در این ۱۲ روزه شما دیدید دشمن دارد با موشک و هواپیما و این‌ها حمله می‌کند. نیروهای مسلح ما هم دارند با موشک و نمی‌دانم چه این‌ها جوابش را می‌دهند. اما دائماً می‌گویند: "آقایان، تک‌تکتان حواستان باشد، این جنگ همه تویش سهیمید".

جنگ نرم: هوشیاری در برابر توطئه‌های دشمن

"یک: حواستان باشد پالس همراهی به دشمن ندهید. حواستان باشد ترس به دشمن مخابره نکنید. حواستان باشد او روی شما حساب کرده که بریزید توی خیابان‌ها و اغتشاش کنید." حواستان باشد. یک دفعه معلوم می‌شود یک جنگ با ۹۰ میلیون رزمنده بزرگ و کوچک، خانم و آقا. همه انگار رزمنده‌اند در این میان. دیدیم دیگر. ۱۲ روز جنگ بود. ۱۲ روز همه رزمنده بودند. خب، این بعد ۹۰ میلیون ایرانی پای کار، ۹۰ میلیون ایرانی یک صدا. یک تعداد کم کم، اندکی هم خائن وطن‌فروش پیدا شدند که ریزپرنده‌ها را تجهیز می‌کردند و می‌زدند به جان مردم خودشان. یعنی تعدادی پیدا شدند.

همین صحنه را شما در کربلا دیدید. همین صحنه را در عاشورا دیدید. الان هم روضه‌هایش را دارید. و کسی که صحنه‌های مختلف این نبرد را از زمان امیرالمومنین (ع) یکی به یکی دیده، عقیده بنی‌هاشم، زینب کبری (س).

زینب کبری (س): گواه بر اوج مظلومیت و صلابت

خانمی که ماجرای پشت در را دیده، خانمی که غسل شبانه بابا را [دیده]. خانمی که تشنه، با پاره‌های جگر امام مجتبی (ع) [مواجه بوده]. خانمی که یواش‌یواش تلاش می‌کرد با این صحنه‌ها، با این فضاها (آخه بقیه حواسشان بود به زینب). نقل است وقتی بدن امیرالمومنین (ع) را توی فرشی، زیلویی چیزی گذاشتند، بردند به سمت خانه. فرق آقا شکافته شده بود. صورت و بدن پر از خون بود. رسیدند به نزدیکی‌های خانه. یک دفعه آقا اشاره کردند: "وایستید. می‌خواهم روی پاهای خودم بیایم تو." "آقا جان، حالتان خوب نیست. آقا، زخم عمیق است." آقا فرمودند (احتمالاً زبان حال این‌طور باشد): "من در خانه دختر دارم. دختر نمی‌تواند طاقت بیاورد ببیند بابا با این وضع است. من باید با پای خودم آرام‌آرام بیایم تو خانه. زینب نبینه من را با فرق شکافته. این‌طوری نبینی." ای قربان امیرالمومنین بروم! آقا جان، اینقدر شما هوای عقیده بنی‌هاشم را داشتید، اینقدر مواظبت کردی که پدر را بر جایگاه [تخت] نیند.

اما گذشت. یک روزی این خانم در گودی قتلگاه نشسته است. بدن ابی‌عبدالله‌الحسین (ع) در این گودال. این بدن یک جای سالم در آن وجود ندارد. می‌گویند نیزه‌دار با نیزه می‌زد، شمشیردار با شمشیر می‌زد. تیرانداز می‌آمد، از نزدیک

می‌نشست و با چله کمان تیر بر این بدن نازنین می‌زد. نزن، نا جنس! خواهرش دارد نگاه می‌کند. کار به جایی برسد که دست زیر این بدن بکند، بلند کند، لب را بر رگ‌های بریده بگذارد. صدا بزن: حسین! آرام جانم حسین! سلام.

نبرد بی‌امان حق و باطل و نقش بیعت با امام زمان (عج)

در پنجمین شب از این مجلس محترم هستیم و گفتیم که ادعیه و زیارات، پیش از آنکه صرفاً برای ثواب خوانده شوند یا ما را به خداوند متعال نزدیک کنند، کلاس درسی هستند. ما شرطی را در آن‌ها می‌بینیم و آن هم زیارت با معرفت و توجه به مضامین آنهاست. شما در آیات شریف قرآن می‌بینید با اینکه قرآن علم محض، نور محض و دانش محض است، اما شرط می‌کند برای کسانی که اهل تدبیر باشند. لذا سعی کردیم از زیارت عاشورا ساده رد نشویم، از مضامین و مفاهیمش ساده عبور نکنیم و ببینیم ابتدا چه چیزی را به ما یاد می‌دهد و بعد آن را در عمل پیاده کنیم.

زیارت عاشورا، بند بندش برای ما فضای جنگی و فضای مبارزه را شفاف و روشن مشخص می‌کند. در بخش‌های مختلف زیارت عاشورا ما می‌بینیم که فضا، فضای مبارزه است، فضا، فضای جنگ است، فضا، فضای رویارویی با دشمنان خداست، با دشمنان اهل بیت (ع). اینقدر در زیارت عاشورا این موضوع پررنگ است که پر از لعن می‌شود، پر از "سَلِّمْ لِمَنْ سَأَلَكُم" می‌شود.

وقتی نوع جنگ و نوع مبارزه را سوال می‌کنیم، می‌گوید: "مَعَ إِمَامٍ مَّنْصُورٍ". یعنی باید با امام زمانت بجنگی، در جبهه او باشی، در خیمه او باشی، در رکاب او باشی. قرآن تماماً همین مضمون را می‌گوید. سایر ادعیه و سایر زیارات نیز همین‌طورند. خب، اگر کسی بخواهد شیعه اهل بیت (ع) باشد، همین که بگویند امام دوازدهم کیست، می‌گوید: مهدی صاحب‌الزمان (عج). می‌گوید: "خب، آقا کجاست؟ ناظر است، اما باید ظهورش را شاهد باشیم. یک روزی بیاید که او خودش را معرفی کند".

اما خب چرا نمی‌آید؟ می‌گوییم برای اینکه دنیا آماده نیست. عده‌ای خون‌خواه و پیگیر او هستند، عده‌ای هم از آن طرف جانی و جنایتکار و دشمن او هستند. دو طرف الان هستند. اگر این مبارزه که سالیان سال است شروع شده، به حدی برسد که با معرفی آقا و با ظهور آقا، این جنگ به اوج خودش برسد، آن موقع آقا ظهور می‌کند و خودش را معرفی می‌کند. اما اگر قبل از آن اتفاق بیفتد، همه بزرگان ما هشدار داده‌اند که این ممکن است خطر جانی برای حضرت داشته باشد.

مبارزه، شرط آمادگی برای ظهور

خب، نتیجه این چهار شب بحث این بود که مرد مبارزه باش. خودت را در یک مبارزه تاریخی ببین. اگر اهل جنگ نباشی، شرایط قبل از ظهور را متوجه نشدی. اگر اهل مبارزه نباشی، شرایط قبل از ظهور را متوجه نشدی. رفتی نشستی

خانه‌ات تا یک روزی یک آقایی خودش همه مسائلش را حل و فصل کند و اعلام کند: "من آمده‌ام، هر کی می‌خواهد بیاید در سایه‌سار حکومت ما راحت بنشیند".

خب، همچین چیزی را ما نه در آیات قرآن دیدیم، نه در روایات دیدیم، نه خصوصاً در دعاها. هیچ کدامش. یعنی خلاصه و خودمانی‌اش این نمی‌شود که بچه شیعه باشی، پای مکتب عاشورا باشی، ولی تناسب با راحت طلبی و زیر سایه بودن را داشته باشی. نمی‌شود.

ریشه‌ی اتهام "جنگ طلبی" و ماهیت واقعی دشمن

خب، یک وقتی یک جایی من این بحث را مطرح می‌کردم. یکی دو نفر از کسانی که ذهن‌هایشان به شدت به این افکار اومانیستی آلوده بود (بچه‌های خوبی بودند، اما توی فضایی نفس کشیده بودند که این افکار اومانیستی سقیفه‌ای آنجا خیلی زیاد گفته می‌شد و ذهن‌ها آلوده شده بود)، آمدند و یک دفعه به من گفتند: "حاج آقا، شما چرا اینقدر جنگ طلبید؟ چرا اینقدر همش خشنید؟ چرا همش می‌خواهید دعا راه بیندازید؟ چرا نمی‌گذارید مردم زندگی‌شان را بکنند؟"

دقت کن جمله‌بندی را: جنگ طلب، خشونت طلب، تنش‌زا. از این کلمات این طوری. "همین کارها را می‌کنید، همین حرف‌ها را می‌زنید که به شما می‌گویند جنگ طلب، خشن، نمی‌دانم..."

خیلی خب، باشد. ما از امروز تصمیم می‌گیریم دیگر جنگ طلب نباشیم، اهل مبارزه نباشیم، همه چیز در صلح. فقط به طرف‌های مقابل هم بگو: "قربونت، آن‌ها هم لطفاً اسلحه‌شان را بگذارند زمین. آن‌ها هم بیايند در صلح با هم گفتگو کنیم." (اگر ما صلح بخواهیم، آن‌ها جنگ می‌خواهند.)

گفت: "طرف‌های مقابل یعنی کی؟" "همین آمریکایی‌ها، اروپایی‌ها، همین‌ها." گفت: "این‌ها که کاری ندارند، چه کار به شما دارند؟ شما با آن‌ها سر جنگ دارید." گفتیم: "خیلی خب، بیايم امتحان می‌کنیم."

تحریم‌های ناعادلانه: ادامه‌ی نبرد تمدنی

"از امروز اعلام می‌کنیم ما در سازمان ملل می‌خواهیم بر اساس قرآن عمل کنیم." ببینید، یک میلیارد و خرده‌ای جمعیت مسلمان است دیگر. سه و نیم میلیارد مسیحی‌اند. یکی دو میلیارد هم هندو هستند، مگر نیستند؟ هفت هشت میلیارد آمدند. این‌ها خدا را قبول دارند، دین دارند. "می‌خواهیم سیستم سازمان ملل را عوض کنیم، از لائیک بیاوریم به دین‌محور. حالا خدامحورش کنیم." اسلام هم نه، فقط خدامحور. که می‌شود بکنی. "این‌ها همه خدا را قبول دارند، اکثریت. مگر شما نمی‌گویید دموکراسی است؟ مردم‌سالاری است؟ ما می‌خواهیم سیستم مسلمان‌سالاری بشود. خدا

باشد. " حالا کدام دین خیلی مهم نیست، فقط خدا باشد، چون اومانیسیم خدا را حذف کرد، یادتان که نرفته چه کار می‌کنند با ما.

"نه، این‌ها قبول نمی‌کنند. "گفتم: "خب، اگر ما بخواهیم یک خورده اصرار کنیم، چه؟" "میندازندمان بیرون از سازمان [ملل]. کل کشورها را علیه ما می‌کنند. تحریم‌مان می‌کنند. "گفتم: "نگاه کن، آن‌ها دارند با ما می‌جنگند. پس ما با آن‌ها نمی‌جنگیم".

نگاه کن! به محض اینکه حرف از حق بزنی، با تو سر جنگ برمی‌دارند. کسی الان نتوانسته در دنیا بالاخره برسد از این‌ها: "شما برای چه ما را در مسئله هسته‌ای تحریم می‌کنید؟ آمریکا خودش سازنده بمب اتم است. تنها کشوری هم هست که استفاده کرده، ولی او باید کلاhek هسته‌ای داشته باشد. اسرائیل هم این بچه چیست؟ او هم باید داشته باشد. عضو هیچ معاهده‌ای هم نباید باشد. اما شما که می‌گویید ما می‌خواهیم راکتورمان کار کند، می‌خواهیم انرژی هسته‌ای داشته باشیم، شما شدیدترین تحریم‌ها را باید برایتان داشته باشیم. برای چه؟ آقا، چرا با ما این جور سر جنگ دارید؟ شما چرا تمام بیمارهای ما را از داروهایشان محروم کردید؟ چرا نفت ما را جلوی فروش آن را می‌گیرید؟ چرا جلوی صادرات و واردات ما را می‌گیرید؟" "چون شما شاید در آینده بخواهید بمب اتم بسازید. " "شاید!" خب، این دروغ بزرگ و این فریب بزرگ را داریم می‌بینیم. هر چند وقتی یک بار هم یک جوری یک جنگی علیه ما راه می‌اندازند. ۸ سال جنگ آنجا، الان هم یک جنگ ۱۲ روزه هم دوباره اینجا. غیر مستقیم و ترور و این‌ها هم که بماند.

جنگ مستمر: یا باور می‌کنیم یا چوبش را می‌خوریم

یعنی عزیز دل، تو در جنگ هستی. یا این شرایط جنگی را باور می‌کنی و آرایش جنگی می‌گیری، یا باور نمی‌کنی و چوبش را می‌خوری. تعارف که ندارد. یا حواسمان هست در چه شرایطی هستیم. کل این دنیای کفر و استکبار، ادامه همان عاشورا و کربلاست. ادامه همان یزیدیان است که ریختند و آن جور جنایت کردند. شما الان دقیقاً همان جنایت‌ها را دارید در غزه می‌بینی. همین جنایت‌ها را هم دوباره در این چند روز جنگ خودمان دیدیم. مگر ندیدی؟ می‌گویند ابایی نداشتند از کشتن زن و بچه و بیمارستان. شرایط جنگی است، هست، هزار سال است.

من این را باور می‌کنم یا خودم را می‌زنم به سادگی؟ کمی برگردیم تاریخ را با هم مرور کنیم. شما می‌گویید یک زمانی امیرالمومنین علی (ع) و پیغمبر (ص) دستش را بلند کردند و فرمودند: "مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ". چند وقت بعد پیامبر به ملکوت عروج کردند. عده‌ای یک جایی سقیفه‌ای تشکیل دادند، گفتند: "حکم خدا خیلی مهم نیست. حکم پیغمبر خدا خیلی مهم نیست. ما خودمان عقلمان را به کار می‌اندازیم، دور هم می‌نشینیم و تصمیم می‌گیریم". همان چیزی که امروز اومانیسیت‌ها ۳۰۰ سال است دارند می‌گویند.

قدرت مردم در تعیین سرنوشت: درس سقیفه

خب، بعدش چه اتفاقی افتاد؟ ببین، عملاً اعلان جنگ کردند دیگر. آنهایی که طرفدار پیغمبر بودید، یار پیغمبر بودید، تا دیروز پیغمبر وقتی وضو می گرفت، نمی گذاشتید آب وضوش به زمین بیفتد. شما که هزار بار دیدی علی (ع) را تکریم کرد و بالا برد. الان عده ای دارند خلاف حرف این پیغمبر هم عمل می کنند. خلاف حرف خدا عمل می کنند. خب، چه اتفاقی افتاد؟

شما می گوید در سقیفه این اتفاق افتاد. آن ها یک نفر را انتخاب کردند، اما بقیه هم ریختند و با او بیعت کردند. انتخاب آن ها در سقیفه کافی نبود، بیعت بقیه آن را تثبیتش کرد. (تاثیر بیعت مردم در سقیفه.) خب، یک نفر پیش یک جایی بگوید: "آقا، تو خلیفه ای." بقیه تحویل نگیرند، کاری نمی شود که. یعنی اگر سقیفه موفق می شود که علی (ع)، حکم خدا را کنار بزند و غاصب ولایت را در جایش بنشانند، چون مردم با او همراهی کردند.

هر جایی که مردم آمدند وسط و حق را یاری کردند، حق پیروز شد. اما هر جایی هم آمدند و طرف باطل ایستادند، باطل حاکم شد. "إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ". در سیستم مبارزات خداوند متعال، عالم را طوری خلق کرده که مردم هر طرفی ایستادند، همان طرفی می شود ماجرأ. هر طرفی بایستند (اثرگذاری مردم در تغییر شرایط و انتخاب).

طرف پیغمبر ایستادند، در بدر سپاه بدر پیروز شد. آمدند در خیبر پیروز شدند. آمدند در جنگ احزاب و خندق پیروز شدند. تا مرز شکست رفتند، مردم پشت پیغمبر ایستادند، منسجم، تا فتح مکه رفتند. تمام و کمال پیامبر توانستند بر این سرزمین حاکم بشوند. حاکم که شدند، نتیجه چی شد؟ نتیجه این شد که زنده به گور کردن دختران جمع شد. ظلم بزرگی که داشت انجام می شد، برده داری به شکلی شد که دیگر نمی توانستند به برده ها ظلم کنند. قتل و غارت ها جمع شد. انسان کرامت پیدا کرد، شرافت پیدا کرد. فقیر و غنی کنار هم نشستند. دیگر کاخ سبز برای خودشان درست نمی کردند. این طرف هم یک عده بیچاره و بینوا. پیغمبر در هر جمعی که می نشست، قابل تشخیص نبود. نشستن پیغمبر طوری بود که مثل برده ها می نشستند. نمی توانستند تشخیص بدهند. سیستم نژادپرستی را جمع کردند. مردم به هم محبت کردند، اهل ترحم و محبت به همدیگر شدند، اهل انصاف شدند. اما همین مردم... بعد از سقیفه این کار را نکردند. همین مردم وقتی سقیفه برپا شد، کوتاهی کردند.

جنگ رسانه ای و تضعیف جایگاه پیامبر (ص)

خب، حالا یک سوال: چی می شود مردمی پای کار پیغمبر این جور بایستند، پیغمبر پیروز بشود، دقیقاً یکی دو ماه بعدش پای کار ولی او، وصی او، امیرالمومنین (ع) نباشند؟ چی می شود؟ چه اتفاقی می افتد؟ خیلی چیز عجیبی است. تا دیروز آن جور رکاب بودند، یک دفعه این جور تعطیل. چه اتفاقی می افتد؟ (علت تغییر رویکرد مردم.)

خدا حفظ کند حاج آقای عالی را. روی بحث خیلی خوبی داشتند. ایشان می‌آمدند این روایت را می‌خواندند و بحث را توضیح می‌دادند. به قول امروزی‌ها، اسمش را می‌گذارند جنگ تبلیغاتی، جنگ رسانه‌ای. اسمش را این‌جوری می‌گذارند. اما از کجا بفهمیم؟ ما که آن زمان نبودیم. رسانه به معنای فضای مجازی و فیس‌بوک و این‌ها هم که نبوده. می‌گویید این‌ها توانستند این را با جنگ تبلیغاتی راه بیندازند، با جنگ رسانه‌ای این کار را بکنند. چطوری؟

مسئله اینجاست: آدم‌ها تمام اعمال و رفتارشان تابع فکر و اندیشه‌شان است. هر کاری می‌کنند بر اساس ایمان و اعتقاداتشان انجام می‌دهند. وقتی توی غدیر دست مولا بالا رفت، عده‌ای آن پایین بودند که شما می‌دانید اصلاً از این موضوع خوشحال نشدند. خب، به نظر تان این‌ها نشستند بیکار؟ این‌ها گذاشتند هر اتفاقی توی این جامعه می‌خواهد بیفتد؟ نه! نشانه به آن نشانه، یک پل بزنم، کمی بحث را تندش کنم.

چه کار کردند؟ چطور کار کردند؟ چطور عمل کردند؟ کار رسانه‌ای، کار تبلیغاتی، کار رسانه‌ای، کار تبلیغاتی. اما چطور کار کردند؟ بیا نتیجه‌اش را ببین. نتیجه‌اش چی شد؟ پیامبر در بسترنند. شما این داستان را همه‌تان شنیده‌اید. پیامبر در بسترنند. روزهای آخر عمر شریفشان. دستور دادند: "یک کاغذ و قلم برای من بیاورید. یک چیزی برایتان بنویسم که دیگر گمراه نشوید، زندگی‌تان تضمین شود." گفتند یا نگفتند؟ در کتاب‌های اهل سنت هست، در کتاب‌های شیعه هم هست. یک همچین دستوری دادند.

"الرَّجُلُ لِيَهْجُرَ": تضعیف جایگاه نبوت

بعد یک نفر، خوب دقت کن! یک نفر آنجا نشسته. تا پیغمبر می‌گوید: "یک کاغذ و قلم بیاورید، یک چیزی برایتان بنویسم که دیگر گمراه نشوید"، یک دفعه یک جمله وحشتناک عجیب، یک جمله به شدت عجیب و ترسناک می‌گوید. می‌گوید (این جمله را ها، شما هم این جمله را در منبر شنیده‌اید): "الرَّجُلُ لِيَهْجُرَ". این آقا، این آقا دارد هذیان می‌گوید. "آدم‌ها در بستر مرگ که می‌افتند، امکان دارد حرف‌هایی بزنند. این خاک بر این دهان!

اولاً "الرجل"! آنی که داری بهش اشاره می‌کنی، پیغمبر اکرم (ص)، حضرت ختمی مرتبت، محمد بن عبدالله (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) است. خدای عالم گفت: "حق ندارید حتی به اسم صدا کنید حضرت را. باید احترام کامل بگویید: 'یا رسول الله'." حتی حق ندارید به اسم صدا کنید. قرآن به شدت و با تاکید می‌گوید: "پیغمبر حرفی جز حرف خدا نمی‌زند. شخصیت معمولی حسابش نکنید."

استراتژی سقیفه: تنزل مقام پیامبر (ص) و انتشار شبهات

خب، حالا جریانی که می‌خواهد سقیفه برپا کند، دارد زمینه را آماده می‌کند. جریانی که می‌خواهد بعد از پیامبر دیگر نگذارد علی (ع) جایگزین بشود، نگذارد. چه کار می‌کند؟ می‌آید می‌گوید: "او هم یک نفر مثل بقیه." یعنی اول پیامبر

را از جایگاه نبوتش می‌آورد پایین. (روش کاری مقابله با غدیر.) پیامبر را از جایگاه عصمتش می‌آورد پایین. "الرَّجُل...". بین عزیز، فقط برو یک هفته به این فکر کن. عده‌ای در امت اسلامی، در دل مسلمان‌ها، به پیغمبر بگویند "الرجل". من رویم نمی‌شود معادل فارسی‌اش را بگویم. رویم نمی‌شود معادل فارسی‌اش را بگویم. اینقدر که سبک و بی‌احترامی است. "این مرد، این مرد دارد یک چیزی می‌گوید".

خوب دقت کن چه اتفاقی می‌افتد. نمی‌تواند اومانیت سقیفه بیاید حکم خدا را زمین بزند تا قبل از اینکه در افکار افراد نسبت به پیغمبر خدا و حکم خدا و کتاب خدا، نگاه‌هاشان بیاید پایین. "حالا یک چیزی گفته، شماها شلوغش نکنید. او هم حالا یکی مثل بقیه." "آقا، آیه قرآن است." "خب حالا درسته آیه قرآن است، ولی حالا کی گفته که اینقدر سختش بگیرید؟ اینقدر شلوغش نکنید." یعنی زمانی می‌تواند بیاید سقیفه برپا کند که قبلش کار رسانه‌ای‌اش را انجام داده باشد. قبلش کار تبلیغاتی‌اش را انجام داده باشد. قبلش در افکار، اول جایگاه پیغمبر را تنزل داده باشد.

"چه اشکالی داره؟"؛ کلیدواژه‌ی فریب سقیفه

چطور این کار را کرده؟ آن موقع که فضای مجازی نیست، گوشی نیست. از طریق چهره به چهره. این‌ها تیر طایفه‌ای‌اند، قبیله‌ای‌اند، عشیره‌ای‌اند. هر جا که می‌نشینند، کافی است شروع کنند حرف بیخودی بپندازند. از همان روز غدیر هم شروع کردند. فکر نکن گذاشتند بعداً، از همان روز غدیر شروع کردند. (روش کاری مقابله با غدیر.) روز غدیر پیغمبر دارد اعلام می‌کند، پیچ‌های پایین دست شروع می‌شود. یک آدم ساده را پیدا می‌کنند، یک آدم ساده لوح. این‌ها را (شایعات را) لو می‌دهد. یک آدم ساده پیدا می‌کند. آدم‌های ساده حرف تو دهانشان بند نمی‌شود دیگر. این طاقت نیاورد پیچ‌ها و گوش به گوش شنیدن و این‌ها را طاقت نیاورد. این آمد جلوی پیغمبر حرف را رک زد. حرفی که داشت زیر پوستی رد و بدل می‌شد را این گفت. چی گفت؟ "یا رسول الله، این چیزی که می‌گویی دستور خداست، یا چون علی پسر عمویت است داری پارتی‌بازی می‌کنی؟" روش کاری مقابله با غدیر.)

مظلومیت اهل بیت (ع) و آغاز فاجعه

یا الله! ۲۳ سال پیغمبر است. قبلش هم امین و راستگوی این قوم است. حالا این آدم آمده یک دفعه می‌گوید: "این حرف خودت است یا حرف خداست؟ پارتی‌بازی داری می‌کنی؟" "حرف خداست!" معلوم است عقل آدم‌های عادی به این حرف‌ها نمی‌کشد. معلوم است اهل دسیسه دارند این پایین کار رسانه‌ای‌شان را می‌کنند. دارند شایعه‌شان را درست می‌کنند. پیچ‌هاشان را درست می‌کنند. حالا نشسته آنجا می‌گوید: "ما که نفهمیدیم آخرش این حرف خداست!" فقط کافی است زمانی در جامعه از این کلمات شنیدی، بدان این اومانیت سقیفه دارد کار خودش را می‌کند و آدم‌ها روی سادگی‌شان در این زمین بازی می‌کنند.

اگر ما بخواهیم ماجرای سقیفه و ماجرای اومانستی که سقیفه دارد تا امروز دنبال کنیم، باید دقیقاً نگاه کنیم ببینیم این‌ها چه جوری در جامعه فکر آدم‌ها را عوض می‌کنند؟ فکر آدم‌ها را جهت می‌دهند و آدم‌ها وقتی که فکرشان عوض بشود و جهت پیدا کند، رفتارهایشان عوض می‌شوند. (روش کاری مقابله با غدیر.)

نتیجه‌اش می‌دانی کجا معلوم شد؟ نتیجه‌اش اینجا معلوم شد که آن‌ها نشستند جای پیغمبر برای امت اسلامی یک جانشین انتخاب کردند. بقیه گفتند: "پیغمبر مگر ولی انتخاب نکرد؟ مگر وصی انتخاب نکرد؟" گفتند: "پیغمبر برای دوران خودش گفته بود، تمام شد. و ما الان دوران خودمان است." چون قبلاً بستر سازی‌اش را کرده بودند. در افکار گفته بودند: "پیغمبر حرفی زد، حالا حتماً قرار نیست گوش کنی‌ها. هر چه پیغمبر گفت که حتماً نباید انجام بشود. اصلاً شلوغش نکنید. خود پیغمبر هم راضی است."

اشکال‌تراشی در دین: از غدیر تا کربلا

"خود پیغمبر موقعی که بود، خیلی چیزها می‌گفت، مردم گوش به حرفش نمی‌کردند. پیغمبر ارحم الراحمین. پیغمبری بخشنده بود. ما اذیتش می‌کردیم، شکمه سرش ریختند، نمی‌دانم خاکستر سرش ریختند، می‌بخشید. الان هم اگر گوش به حرفش نکنیم، دوباره می‌بخشد. می‌بخشد." (روش کاری مقابله با غدیر.) دین خدا را منحرف کنی می‌بخشد. مسیر تاریخ را عوض کنی می‌بخشد. تمام ظلم بشریت را انجام دهیم می‌بخشد. ولی می‌گویند دیگر. وقتی می‌خواهند به ما سالی کنند، قصه را درستش کنند، شروع می‌کنند از این جملات: "شما سخت می‌گیرید. خود پیغمبر راضی است. بابا، خدا که اینقدر سخت نگرفته. شماها سخت می‌گیرید."

"آقا آمده است جای پیغمبر تصمیم گرفته. جای ولی خدا نشسته. خب، چه اشکالی داره؟" این کلمه را در ذهنت بسپار: "چه اشکالی داره؟" (روش کاری مقابله با غدیر.) چطور می‌شود مگر؟ اگر این‌ور حرف خدا بود، آیه شریفه قرآن بود، اما عده‌ای گفتند: "چه اشکالی داره؟" چطور می‌شود؟

بدان داری با سقیفه مبارزه می‌کنی. بدان دارد نوای اومانست سقیفه را می‌شنوی. ولو اینکه خود طرف هم حواسش نباشد. چون کار تبلیغاتی و رسانه‌ای‌شان را طوری انجام می‌دهند که اینقدر زیر پوستی انجام می‌شود که نفهمیم داریم در زمین آن‌ها بازی می‌کنیم. ۱۴۰۰ سال پیش با همین کلمات: "چطور میشه مگر؟ چه اشکالی داره؟ آما. چه اشکالی داره؟ چه اشکالی داره؟"

فاطمه (س) و دفاع از ولایت: روضه‌ی کوچه

خب، کجا گفتن اولین حرف را؟ این روضه محمدرضا دوست دارم استفاده کنم. شب‌ها بانوی دو عالم با امیرالمومنین (ع)، با حسنین، در خانه‌ی مهاجرین و انصار می‌چرخید. بعضی‌ها می‌گویند این رفتن در خانه‌ی مهاجر و انصار قبل از ماجرای کوچه بود. بعضی‌ها می‌گویند بعد از آن. اگر بعد از ماجرای کوچه و در باشد، یعنی خانم با پهلوی زخم، با حال خراب، با بازوی شکسته، برای هدایت من و تو در خانه تک تک این‌ها رفت.

"مگر نبودید روز غدیر؟ مگر ندیدید پیغمبر، علی را به عنوان جانشین انتخاب کرد؟" گفتند: "چرا، بودیم." گفتم: "خب، فردا سر تراشیده، شمشیر به دست، بیاید از علی حمایت کنید، شهادت بدهید." نیامدند. شب اول نیامدند. شب دوم دوباره قول دادند. نیامدند. چند شب این تکرار شد.

از "چه اشکالی داره" تا جنایت کربلا

بعد یک دفعه‌ای شروع کردند یک جمله‌ای را به حضرت گفتند. گفتم چی؟ گفتم: "چه اشکالی داره؟ تنت بلرزه. چه اشکالی داره؟ چه اشکالی داره؟" خب، "او باشد چند روزی حاکم. علی که خیلی مرد متواضعی است. علی که خیلی ساده‌زیست است. علی که اهل دنیا و دنیاطلبی نیست. روزی او باشد. چشم. اشکالش کجاست؟"

معلوم شد ۵۰ سال بعد. عده‌ای حاکم شدند. کار را دست گرفتند. آمدند در کربلا و هر کاری که اشکال داشت را انجام دادند. آن روز می‌گفتند: "چه اشکالی دارد؟" (روش کاری مقابله با غدیر). "حالا درسته پیغمبر گفته، ولی حالا این یک چند روز این پیرمرد هم حاکم باشد، چه اشکالی دارد؟ چی میشه مگر؟ چطور میشه مگر؟"

کربلا این‌ورپا شد که یکی یکی بردند و به کوچک و بزرگ هم رحم نکردند. به مرد جنگی و غیر جنگی هم رحم نکردند. باشد. ابوالفضل العباس (ع) مرد جنگی بود. علی اکبر (ع) مرد جنگی بود، اهل مبارزه بود. اما ۶ ماهه هم مرد جنگی بود؟! "چه اشکالی دارد؟" خب، اشکالی را پاره کردند! "چه اشکالی داره؟" خاندان آل‌الله را به زنجیر بستند و در این خیابان‌ها چرخاندند. "چه اشکالی دارد؟" کوچک و بزرگ را سیلی زدند، تازیانه زدند. دختر بچه‌ها و پسر بچه‌هایی که تا دیروز گل نازک‌تر کسی بهشان نمی‌گفت، از وحشت این‌ها جان سپردند. "چه اشکالی داره؟"

یک رزمجو و یک رزمنده عزیزی را هم در این ایام شهادت مثال زده می‌شد، چون این‌ها می‌گفتند: "چه اشکالی دارد؟" عزیزانمان به فیض می‌رسند. من فقط اشاره کنم. نازدانه امام مجتبی (ع)، ۱۰ سال. این بچه ۱۰ ساله وقتی می‌آید روی سینه عمو خودش را می‌اندازد، وقتی دفاع از عمو می‌خواهد بکند، نمی‌شود. می‌خوانند، آقایان ان‌شاءالله می‌خوانند.

تداوم نبرد حق و باطل و رسالت خون‌خواهی حسینی

در شب‌های گذشته عرض کردیم که به واسطه امام حسین (ع)، در این عالم عزیز شدیم. "أَكْرَمَنِي بِكَ". و اگر بخواهیم در مرتبه بالاتر و در مقامی بالاتر پیشرفت کنیم و جلو برویم، باید خون‌خواه حسین شویم: "أَنْ يَرْزُقَنِي طَلَبَ ثَارِكَ". و این خون‌خواهی باید در رکاب امام زمان (عج) باشد: "مَعَ إِمَامٍ مَنصُورٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)". در روایت می‌فرماید صلوات بلند بفرستید: "اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ".

از اینکه بخواهیم خون‌خواه باشیم، باید اهل جنگ و مبارزه بود. و این مبارزه امروز شروع نشده، بلکه یک فصلی از این مبارزه از غدیر خم و بعد از آن سقیفه شروع شد. قبل از آن هم مبارزات حق و باطل بوده، اما بعد از بعثت نبی اکرم (ص) وارد فصل جدیدی از این مبارزات می‌شود. با بعثت پیامبر (ص)، شیطان و دستگاه شیطانی ضربه بزرگی می‌خورد، اما در سقیفه شیطان کاری می‌کند که مسیر تاریخ عوض شود.

اومانیسم، وارث سقیفه: تقابل عقل انسانی با حکم الهی

شب‌های گذشته عرض کردیم امروز اگر کسی دنبال سقیفه بخواهد باشد و امتداد آن تفکر سقیفه را بخواهد دنبال کند، اسم جدیدی برای خودش گذاشته و اسمش شده اومانیسم. اما مشی و مرامش همان است، حرفش همان است. اومانیسم چه می‌گوید؟ سقیفه چه می‌گفت؟ می‌گفت: "نیازی نیست حرف خدا را گوش کنیم. خودمان می‌فهمیم، انسان عقل دارد، عقلش را به کار می‌اندازد، خودش تشخیص می‌دهد و عمل می‌کند. دستور خدا و حکم خدا لازم نیست اجرا بشود".

خب، وقتی جامعه‌ای رفت سراغ تفکرات سقیفه و اومانیسم، و با تفکر اومانیستی همراه شد، مردم یک مقاومت اولیه‌ای می‌کنند. وقتی مقاومت اولیه اتفاق می‌افتد، در جواب به مردم، به کسانی که دارند مخالفت می‌کنند، می‌گویند: "باید حرف خدا بشود". دیروز عرض کردیم یک جمله رهن و خطرناک را مطرح می‌کند. جمله‌ای به ظاهر ساده است، اما ویرانی‌ها پشت سرش می‌آورد. جمله‌ای به ظاهر خیلی ساده، اما به قول اهل رسانه، کار رسانه‌ای سنگینی را انجام داد.

"چه اشکالی داره؟": جمله‌ی فریبنده برای توجیه باطل

آن جمله چیست؟ می‌گویند: "چه اشکالی داره؟ چی میشه مگر؟" "آقا علی (ع) باید بعد از پیامبر حاکم بشود؟ نه، آن اولی." "خب چه اشکالی داره؟ علی که حالا نشد، آن شد. چی میشه مگر؟ چه اشکالی داره؟ چه فرقی می‌کنه؟"

اگر شما بخواهی مثل ابوذر دفاع کنی، مثل سلمان پای این ماجرا بایستی، به تو می‌گویند: "چرا کاسه داغ‌تر از آش شدی؟ علی خودش آدم دنیاطلبی نیست، اهل پست و ریاست نیست، و شما اینقدر داری سنگ علی را به سینه می‌زنی؟" می‌گوییم: "حکم خداست." می‌گوید: "خدا اینقدر سخت نمی‌گیرد که شما سخت گرفتید. خدا هم می‌بخشد."

کجا بخشیده؟ از کجا می‌گویند خدا می‌بخشد؟ پس این همه پیامبران قبلی که آمدند و بر قومشان عذاب نازل کرد، پس کی نازل کرد؟ مگر همین خدا نبود؟ بر قوم نوح مگر کی عذاب نازل کرد؟ مگر همین خدا نبود؟ مگر بر قوم عاد و ثمود مگر همین خدا نازل نکرد عذاب را؟ چنان عذابی برشان نازل کرد که قرآن می‌فرماید مثل درخت‌های تته‌خشکیده در سرما افتادند. اینجاست که معلوم می‌شود یک فریب [در کار است].

۴۰ نفر یاری: شرط مبارزه برای حفظ حق

خب، اگر این تفکر اومانیستی سقیفه‌ای آمد و توانست مسیر را عوض کند، عده‌ای در مقابلش می‌ایستند. آن‌ها را با همین حربه تبلیغاتی می‌گذاری کنار: "چه اشکالی دارد؟ چه اشکالی دارد؟ چی میشه؟ شلوغش نکنید."

اما اگر این‌ها کمی بخواهند سفت باشند، اگر این‌ها کمی بخواهند مقاومت کنند، به تعداد این‌ها نگاه می‌کنم. ببینید این‌ها چند نفرند؟ پیغمبر اکرم، حضرت ختمی مرتبت، محمد بن عبدالله (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) در روایت این جور نقل شده که ما از اساطیر شنیده‌ایم، که وقتی به امیرالمومنین (ع) پیغمبر فرمودند: "بعد از من اتفاقاتی می‌افتد، این جور می‌شود، این جور می‌شود." حضرت در جواب سوالی می‌کنند، در مقابل می‌پرسند: "خب ما چه کار کنیم؟" پیغمبر می‌فرماید: "اگر ۴۰ نفر (عدد دقت کن) اگر ۴۰ نفر تو را یاری کردند، مبارزه کن و ایسا و از حق دفاع کن، اما اگر دیدی و ایستادند و ۴۰ نفر همراهی نکردند، دیگر کاریش نمی‌شود بکنی، باید صبر کنی."

خب، عملاً چه اتفاقی افتاد؟ شما تاریخ را بلدید. امیرالمومنین علی (ع)، فاطمه زهرا (س)، حسنین (ع) در خانه‌ی این مهاجرین و انصار می‌رفتند. می‌گفتند: "مگر شما غدیر نبودید؟ پس چرا این [با اولی] بیعت کردید؟" شما هم اگر غدیر نبودید، مگر نشنیدید؟" گفتند: "چرا." گفت: "خب، فردا سرتان را بتراشید، شمشیر دست بگیرید، بیایید." نیامدند. قول دادند، نیامدند. شب بعدی نیامدند. بعد که این تکرار شد، یواش یواش دیگر شروع کردند:

"شما چقدر اصرار دارید؟ حالا چرا می خواهید حکومت را بگیرید؟" دوباره همان جمله معروف: "چه اشکالی دارد؟ حالا او بشود. کوتاه بیایید. بابا، ول کنید. دنیا اینقدر ارزشش را ندارد که شما برایش دارید چه کار می کنید؟"

تهمت دنیاطلبی به علی (ع) و پیامدهای آن

حالا به کی دارند می گویند؟ به بزرگترین زاهد روی زمین، امیرالمومنین (ع) دارند می گویند (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ). و آن که می گوید: "دنیای شما از آب بینی بزی برای من کمتر است،" به او می گویند: "کاری به دنیا نداشته باش. سخت بگیر علی. بابا، حکم خداست. خدا اینقدر سخت نمی گیرد. خدا مهربان است، خدا می بخشد." چه اشکالی دارد؟ چه فرقی می کند؟

اگر این نقل تاریخی را بپذیریم که اول در خانه ها چرخیدند، بعدش آمدند در خانه خانم زهرای مرضیه (س) در را آتش زدند، منطقش این طور می شود: خیالشان راحت شد که علی (ع) و اولادش را دیگر کسی در جامعه حمایت نمی کند.

سهل انگاری در دین، فرصتی برای شیطان

اگر جامعه ای نسبت به حق و حکم خدا سهل انگار شد، اگر جامعه ای نسبت به حرف خدا گفت: "چه اشکالی دارد؟ خدا گفته ولی حالا چه اشکالی دارد؟ حرف پیغمبر است ولی حالا چه اشکال دارد؟ بابا پیغمبر خودش هم اینقدر سخت نمی گرفت!" اگر جامعه ای به این سهل انگاری افتاد، شیطان می آید جلوتر.

چه کار کرد؟ علی (ع) با آن ها بیعت نکرد در خانه. گفتند: "برو به علی بگو باید بیعت کند." "علی نمی آید." رفت، برگشت، گفت: "نمی آید." دوباره فرستادند، باز هم گفت: "نمی آید." خب، شما باشید آنجا می گویند: "بابا، ولش کن. حالا چه اشکالی دارد علی بیعت نکند؟ شما که کل خلافت را گرفتی، کل حکومت را گرفتی، حکم خدا را زیر پا گذاشتی، یک کلام گفתי چه اشکالی دارد." خب، اینجا "اشکال دارد" علی بیعت نکند؟ گفت: "نخیر. خیر! آن 'چه اشکالی دارد' مال من است. تو حق نداری بگویی 'اشکال دارد'. حق ندارد این کار را بکنند." خب، اگر بکنند چه می کنی؟ گفت: "می روم یا می آورمش یا خانه را بر سر اهلش خراب می کنم)." ما حق نداریم بگوییم چه اشکالی دارد).

آمد در خانه خانم زهرای مرضیه (س). گفت: "به علی بگو بیاید." خانم آمدند پشت در، گفتند: "علی نمی آید. با ما چه کار دارید؟ بروید. شما که می گویند 'چه اشکالی دارد'، شما که می گویند 'چه فرقی می کند'، خب بروید، چه فرقی

می کند علی بیعت نکند یا نه؟" گفتند: "این با آن فرق می کند! یا علی می آید بیرون، یا خانه را سرتان خراب می کنم." خانه را آتش زدند. و زدند در خانه وحی را آتش زدند! همان هایی که می گفتند: "چه اشکالی دارد؟ چی میشه مگر؟"

فاجعه مدینه و تولد "اولاد حره"

بزرگترین ظلم را به اهل بیت کردند. حالا چه اتفاقی افتاد؟ مردمی که این وسط تا دیشب هی می گفتند: "ولش کن، چه فرقی می کند، چه اشکالی دارد، چی میشه مگر؟" یک دفعه نگاه کردند دیدند صدیقه طاهره، زهرا (س)، دختر پیغمبر (ص) را این ها در خیابان، در کوچه دارند می زنند. جلوی چشم همه مسلمانان، جلوی تمام کسانی که تا دیروز ارادتمند پیغمبر و دخترش بودند. ولی حالا جالب است، دیگر نفس از کسی درنیامد. ناموس خدا را زدند. گفتند: "حالا دیگر چه کارش می شود بکنی؟ ناموس خدا را در خیابان، در کوچه...". گفتند: "حالا دیگر کاریش نمی شود بکنید. تقصیر خودشان است. خودشان بیعت نکردند. اگر بیعت می کردند، کار تمام می شد." یعنی شیطان یک گام آمد جلوتر. نگفت: "شماها بی غیرتید." نگفت: "ما کوتاهی کردیم." آقا! "تقصیر خودتان است. خودتان می رفتید بیعت می کردید، نکردید. دیگر این جوری شد دیگر." یعنی گام به گام آمد جلو. خب، نتیجه اش چی شد؟

اگر کسی حکم خدا را سبک گرفت، گفت: "چه اشکالی دارد؟ چی میشه مگر؟ خدا خودش هم می بخشد، پیغمبر هم خودش کوتاه می آید." اگر کسی این ها را گفت، چه اتفاقی می افتد؟ آیا شیطان کوتاه می آید؟ آیا شیطان و دستگاه شیطانی می گوید: "حالا که تو با ما رفیق شدی، ما هم با تو رفیق؟" او این جوری نیست. این جوری نیست.

تجربه ی تلخ چنگیز و مدینه: هزینه ی عدم مقاومت

این جوری در تاریخ می گویند (آنهايي که اهل تاریخ اند بهتر می دانند) می گویند چنگیز (باطل تا نابودی کامل تو متوقف نمی شود). چنگیز مغول به یک شهری حمله کرد. هر چه کار کرد، نتوانست این ها را وادار به فتح کند. فهمید دودستگی در شهر است. نامه نوشت، گفت: "آقا، هر گروهی بتواند آن یکی گروه را شکست بدهد، من شهر را بگیرم، بهشان می دهم حکومت این شهر را. خراجش، غنیمتش مال شماست." این ها طمع گرفتشان. با داخلی ها با هم درگیر شدند. آن گروه را شکست دادند. در را باز کردند، چنگیز آمد داخل. همین که آمد داخل، همه این هایی که خیانت کرده بودند به خودشان، همه این ها را کشت. گفتند: "چرا می کشی؟ این ها که به تو وفادار بودند، این ها که برای تو جنگیدند." گفت: "این هایی که به دوست خودشان رحم نمی کنند، وفادار نیستند، به من وفادار باشند؟ نمی خواهم."

با مردم مدینه همین اتفاق افتاد. مردم مدینه‌ای که هی می‌گفتند: "چه اشکالی دارد؟ چه فرقی می‌کند؟ چی میشه مگر؟ تقصیر خودتان بود، بیعت می‌کردید، نکردید." یک ۵۰ سال گذشت. تاریخ چی می‌گوید؟ حکم خدا را زیر پا گذاشتی، سنت‌های این عالم می‌آیند سراغت.

اگر کسی سم خورد، نمی‌تواند توقع داشته باشد مریض نشود. اگر کسی چوب را برداشت، چاقو را برداشت و در چشمش کرد، توقع نمی‌تواند داشته باشد کور نشود. قانون دارد این عالم، حساب و کتاب دارد. و خالق این عالم این حساب کتاب‌ها را خوب می‌داند. وقتی می‌گوید: "این کار را بکن،" یعنی دارد می‌گوید: "این قانون است، این علم است، این حساب و کتاب است." گوش نکردند.

انقلاب اسلامی: ایستادگی در برابر اومانیسم جهانی

رفت ۵۰ سال بعد. امام حسین (ع) آمد قیام کند. به این جماعت گفت: "بیایید با هم قیام کنید." گفتند: "آقا، ولش کن. دردرس می‌خواهی چه کار؟ ولش کن. تو که ۱۰ سال بابا [حسن]، پدر این [معاویه] را ساختی، با خودش هم بساز. ولش کن. دردرس می‌خواهم. جنگ طلبید. چرا شما چرا سرتان دنبال جنگ می‌گردد؟ همش می‌خواهید تنش درست کنید." نرفتند حضرت بجنگند. حضرت آمدند مکه. به اهل مکه گفتند. اهل مکه هم همراه نشدند. کوفیان نامه نوشتند. حضرت رفتند سمت کوفه.

خب، یزید چه کار کرد؟ وقتی که قصه کربلا برپا شد و ماجرا و قاعده کربلا به آن شکل وحشتناکش تمام شد، تازه موقع تسویه حساب یزید لشکرکشی کرد به مدینه. حواست با من است؟ همان شهری که می‌گفت: "چه اشکالی دارد؟ چی میشه مگر؟ چطور میشه مگر؟" همان شهر را یزید ملعون حمله کرد. "چه اشکالی داره؟ چه فرقی می‌کند؟" حالا خدا در عالم قانون گذاشته. فرق می‌کند علی حاکم باشد یا دشمن علی. فرق می‌کند قانون خدا حاکم باشد یا قانون دشمن خدا.

حمله کردند به شهر. حمله کردند به شهر مدینه. در تاریخ این را می‌نویسند و واقعاً هم اگر کسی اهل عبرت باشد، باید عبرت بگیرد. سه شبانه‌روز یزید ملعون به سپاهش اجازه داد. سپاه شام آمده بود، آمده بود در شهر مدینه. سه شبانه‌روز اجازه داد: "هر چه دلتان می‌خواهد از اموال این شهر غارت کنید." همان‌هایی که می‌گفتند: "چه اشکالی داره؟ چی میشه مگر؟" حالا ببین چی می‌شود. اموالشان را غارت کرد. گفت: "از هر کس هر چه مقابلتان ایستاد بکشید." جان این‌ها را هم راحت در اختیار این‌ها گذاشت. کشتند. همین‌هایی که وایستادند و نگاه کردند ناموس خدا زیر دست و پا بود و دفاع نکردند. همین‌هایی که وایستادند و سیلی خوردن زهرای مرضیه (س) را تماشا کردند، سه شبانه‌روز این شهر در اختیار این سربازان بود. گفت: "با ناموس این‌ها هر کار می‌خواهید بکنید، با زن و دخترشان." سه شبانه‌روز هر

کار خواستند کردند. در بعضی کتاب‌ها چیزهایی می‌نویسند آدم دیگر نمی‌تواند روی منبر بگوید. سه شبانه‌روز یک ارتش و لشکر وحشی بیفتد توی شهری، ببین با زن و دختر این شهر چه می‌کنند. شما یک نمونه‌های کوچکی شده در داعش دیدید. داعش وارد هر جا که می‌شد، مردهای آنجا را اسیر نمی‌گرفت، می‌کشت. زن‌ها و بچه‌های آن‌ها را می‌برد به کنیزی.

سه شبانه‌روز مدینه رفت در اختیار سربازهای حرامی. فقط یک جمله می‌گویم و رد می‌شوم. آن جماعتی که وقتی می‌گفتند: "چه اشکالی داره؟ چی میشه مگر؟ خدا بخشنده، بابا خدا، پیغمبر..." ناموسشان در اختیار حرامیان! اینقدر این اتفاق ترسناک است، اینقدر این اتفاق وحشتناک است که یک سال بعد، بچه‌هایی آنجا به دنیا آمدند. اینقدر این بچه‌ها زیاد بودند، بچه‌ها زیاد بودند که این‌ها معروف شدند به **اولاد حره**. یعنی همه می‌دانستند این بچه‌ها زنازاده‌اند، مال آن تجاوزند و کسی صدایش در نمی‌آید. این جوری نیست که قومی بگوید: "چه اشکالی داره؟ حکم خدا رفت زیر پا. چطور میشه؟ چه فرقی می‌کند؟" این جوری نیست. این حکم خداست. خدایی که عالم را خلق کرده، قانون این عالم را می‌داند. (هزینه‌های عدم مقابله با اومانیسیم).

انقلاب اسلامی: ایستادگی در برابر اومانیسیم جهانی

خب آقا، فقط این جوری شد؟ نخیر، اتفاقات دیگری هم افتاد. (هزینه‌های عدم مقابله با اومانیسیم). چه اتفاقات دیگری افتاد؟ یک نمونه‌اش را امشب بگویم. بگذارید جزئیاتش را، بقیه‌اش را می‌گذارم برای فردا شب.

اما در زمانه‌ی ما چی شد؟ در زمانه‌ی ما شما این تفکر اومانستی سقیفه ایستادید. کی؟ سال ۵۷. سال ۱۳۵۷، زمانی که کل دنیا داشت تسلیم این تفکر اومانستی می‌شد، می‌گفتند: "خدا نمی‌خواهیم، دین نمی‌خواهیم، حکومت‌ها بی‌دینی، لائیک، سکولار، از این حرف‌ها داشتند می‌زدند." کل اروپا را گرفته بودند، داشتند کل این منطقه را می‌گرفتند. شما گفتید: "نه" به این ظلم بزرگ جهانی. گفتید "نه". همین مردم قهرمان و غیور ایرانی، همین سینه‌زن و گریه‌کن حسینی، گفت "نه".

سال ۵۷ یک اتفاق بزرگ در دنیا افتاد عزیز. حواست باشد. یک دفعه انقلاب ۵۷ را کوچک معنی نکنی! ۵۷ نبود یک شاهی را بیرون کنند و آب و برق و گاز را بخواهند رایگان کنند. جلوی یک حرکت بزرگ جهانی شیطانی که از سقیفه شروع شده بود، آمده بود در اروپا شد اومانیسیم، صد و خرده‌ای سال طول کشیده بود تا به این حد برسد. شما جلوی آن و ایستادید! دنیایی که می‌گفت دین نمی‌خواهیم، شما گفتید: "دین می‌خواهم". دنیایی که گفت دین خرافات است، شما گفتید: "دین حقیقت است، شما خرافاتید". دنیایی که می‌گفت: "حسین و سینه‌زنی و گریه ام‌ال‌بازی است"، شما گفتید: "این عین عشق و عقلانیت است".

ایثار ملت ایران: درس مقاومت از مکتب عاشورا

شما گفتید: "خب، چه کردند؟" به محض اینکه دیدند شما پرچمی جلوی این‌ها برافراشتید، قد علم کردید، ایستادید. به محض اینکه دیدند این طوری است، همان کاری را که در مدینه کرده بودند، اینجا هم کردند. چه کار کردند؟ شروع کردند فرقه‌ها و قومیت‌ها را به جان هم انداختن. بلوچ و این طرف، کرد و این طرف، ترک و آن‌ور. یک دفعه‌ای بعد از ۵۷ سال درگیری‌های قومیتی در جاهای مختلف را شروع کردند. اما یک اتفاقی افتاد: در مدینه توانستند علی (ع) را خانه‌نشین کنند، اما در ایران، بچه‌های شیعه پای مکتب حسین (ع) اجازه ندادند. درگیری‌های قومیتی سریع‌السير مردم متوجه شدند این‌ها فریب و نیرنگ است. دوباره با هم آشتی کردند. نیرنگشان نگرفت.

دیدند عصبانی‌تر شدند. خوب این جایش را دقت کن. عصبانی‌تر شدند. اینجا بود که به تو حمله نظامی کرد. اول خود آمریکایی‌ها حمله کردند که در طبس گیر کردند. دوم سگ‌هاشان را فرستادند. صدام را جلو کردند. کلشان هم وایستادند پشت سرتان. یک دفعه ایران روبرو شد با جنگ جهانی.

قاسم بن الحسن (ع): الگوی رزمندگان نوجوان

امروز اگر ما شاهد یک لطف بزرگی هستیم، به این قهرمانی ملت، اگر شاهدیم یک مردم غیور و عزیزی در دنیا که کل دنیا دارد بهتان افتخار می‌کند، برای این است که امتحان‌های سختی را رد کردید. این امتحان را اهل مدینه نتوانست از سر رد بشود. اهل مکه رفوزه شد. اهل کوفه رفوزه شد. اما ایران و ایرانی رفوزه نشد. ۸۰ سال جنگیدند، کشتند، شیمیایی زدند، جوان، پیر، خانواده. اما این ملت تسلیم نشد. این ملت جان داد اما پرچم حسین (ع) را برنداشت.

این‌ها با این روضه‌ها مشکل دارند. با این پرچم مشکل دارند. این تفکر دقیقاً تفکر مقابل آن‌هاست. مادرهای این سرزمین بچه‌هایی تربیت کردند که در ۱۳ سالگی خود خودشان را می‌رسانند به جبهه‌ها و می‌گفتند: "باید بجنگیم". تربیت، تربیت عاشورایی است. تربیت، تربیت یک جنگ تمدنی است. هیچ وقت نمی‌گوید بچه‌ای باید تربیت کنم لای پر قو بزرگ بشود، ناز ناز بیاید و برود. ایرانی پای مکتب عاشورا بچه را از این سن می‌آورد در روضه و در این روضه‌ها بهش می‌گویند: "مرد جنگی باید بشوی. سن نمی‌شناسد".

فرمانده‌های جبهه می‌گویند (بزرگترهای ما در جمع هستند)، فرمانده‌های جبهه می‌گویند: "یک ماشین یا مینی‌بوس یا اتوبوس بود، اشتباه از بنده است. از این نوجوانان ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴ ساله را از توی جبهه جمع کردیم، سوار اتوبوس کردیم برگردانیم." چرا؟ صدام ملعون مصاحبه کرده بود، خوب دقت کن! کلمات آشنا. گفته بود: "ایران دیگر رزمنده

ندارد، جنگجو ندارد. بچه‌ها را آورده در جبهه". کلمه برایت آشنا نیست؟ این کلمه را ما خیلی می‌شنویم. بلدیمش. در این روضه‌ها به یکی از روضه‌ها می‌خورد دیگر. در یکی از روضه‌ها هم گفتند دیگر: "یار ندارد، بچه فرستاده میدان". این‌ها را جمعشان کردیم که دیگر تبلیغات نکنند علیه ما. این‌ها را سوار کردیم برگردانیم. توی ماشین ایستادند. نگذاشتند ماشین حرکت کند. کلی داشتیم باهاشان صحبت می‌کردیم. آخر دفعه آمدند از ماشین پایین. توی ماشین اصلاً صحنه عجیبی شده بود. بعضی‌هاشان توی ماشین، بعضی‌هاشان بیرون لب جاده. اصلاً یک وضعی. فرمانده‌هی می‌گفت: "آقا، باید برگردی. نمی‌شود. باید برگردی." این جوان‌ها فقط یک استدلال داشتند، فقط یک استدلال. می‌گفتند: "تو به ما بگو در کربلا قاسم بن الحسن نبوده، ما برمی‌گردیم. تو به من بگو نبود؟" دیدیم حریف نمی‌شود. چه بگویم؟ این‌ها مکتب عاشورایی‌اند. این‌ها پای روضه بزرگ شده‌اند. چه بگویم؟ بگویم نبوده؟ حریف نمی‌شدیم. ما سوارشان کرده بودیم برگردانیمشان به خط. چقدرشان از این‌ها پر گرفته بشود.

وداع قاسم (ع) و حسین (ع): نهایت مظلومیت

این نازدانه وقتی آمد اجازه میدان بگیرد، این آقازاده، وقتی آمد اجازه میدان بگیرد، خوب مشخص بود آقا اجازه میدان نمی‌دهد. اجازه هم ندارد. خب، بعضی نقل‌ها و بعضی کتاب‌ها می‌گوید: "برگشت به مادر گفت اجازه نمی‌دهد." بعضی نقل‌ها می‌گویند: "نامه‌ای را، نامه را آورد داد دست عمو." نامه را باز کرد. نامه مال برادر بود. می‌گویند امام حسین (ع) کلی با این نامه گریه کرد. بعد قاسم را بغل کرد، شروع کرد به گریه کردن. قربان آقا بروم. آقا! ما نباشیم گریه‌های شما را! من نمی‌دانم. مقتل یک چیزهایی می‌نویسد، یک چیزهایی زبان حال است. شما اهل روضه‌اید.

وقتی امام حسین (ع) این نازدانه را بغل گرفت، به نظرت در گوشش چه زبان حال گفت؟ شاید این را گفته باشد: "عزیز برادر، بوی برادر می‌دهی". "عزیزم، برادر، یک روزی من و برادر بابات همدیگر را بغل کرده بودیم، آرام آرام گریه می‌کردیم. می‌دانی کی بود؟ آن شبی بود که بابامان علی داشت مادرمان را شبانه [دفن می‌کرد]. به ما گفت: 'بچه‌ها، آرام گریه کنیم.' این آستین‌ها را به دهن گرفته بودیم، همدیگر را بغل کرده بودیم، آرام آرام گریه".

"عزیز برادر، بوی برادر می‌دهی. عزیز برادر، یک وقت‌هایی من و برادرم، برادرم، همدیگر را بغل می‌کردیم. می‌دانی کی بود؟ شب‌ها بابا می‌آمد ما را خواب می‌کرد. بعد آهسته می‌رفت سر مرقد مطهر مادر. ما در خانه بودیم، آرام آرام گریه می‌کردیم".

عزیز برادر، اینجا امام حسین (ع) قاسم را بغل کرده، باهاش حرف زده، گریه کرده. می‌گویند اینقدر این گریه طولانی شد که حضرت هوش رفتند، بی‌حال شدند. من فدای غربت بروم آقا جان.

شما اهل روضه اید. می دانید وقتی قاسم رفت به میدان نبرد، نمایانی کرد ازرق شامی و پسرهایش را به درک واصل کرد. عزیزمان می خواند، استفاده می کنی. بعد یک ناجنسی یک [با] شمشیر، یک مقتل می گوید با نیزه، از اسب سرنگون کردند این نوجوان را. تا امام حسین (ع) بالا سر این عزیز رسید، بالای پیکر قاسم رسید، آن ها هر چه کردند، کردند.

در مقتل و کتاب ها، بعضی ها این جوری نوشتند: آن لحظه ای که امام حسین (ع) موقع میدان رفتن قاسم را بغل کرد، قاسم قدش کوتاه بود، پاهایش به رکاب نمی رسید. حضرت خم شده بودند، قاسم را بغل کرده بودند. اما در بعضی از کتاب ها و نقل ها می نویسد وقتی حضرت می خواستند قاسم را برگردانند به میدان، بغل کردند و قاسم را آوردند تا سینه. شروع کردند به بردن قاسم. دیدند سینه قاسم روی سینه اش است، اما پاهای قاسم دارد روی زمین کشیده می شود. یعنی چه کردند با این بدن؟ این بدن چه جوری اینقدر [کوتاه شده؟]

ناله بزن: حسین، آرام جانم.

جنگ تحمیلی رژیم صهیونیستی: هزار شهید، اغلب غیرنظامی

خب، یک جنگ تحمیلی از طرف رژیم صهیونیستی بر مردم ما تحمیل شد. این آدم‌کش‌ها که به هیچکس رحم نمی‌کنند، تا الان آماری که اعلام شده، نزدیک به هزار نفر در این حملات ۱۲ روزه به فیض شهادت رسیده‌اند که تعداد خیلی زیادی غیرنظامی، زن و بچه، در میان‌شان هستند.

در این سال‌ها از نخست‌وزیر رژیم صهیونیستی یک چیزی زیاد شنیده می‌شد. آنهایی که پیگیر بودند، این را در جاهای مختلف می‌دیدند که این آقا به سردمداران آمریکا و کسانی که در این موضوع طرف حسابش بودند، می‌گفت: "اگر شما می‌خواهید در ایران کاری بکنید، راهش حمله نظامی نیست، راهش لشکرکشی نیست." خب، چه کنیم؟ گفته بود: "راهش ابتذال است. کاری کنیم که تا این کشور حریمی باقی نماند." افراد اهل فسق و فجور، به تعبیر ما، چیزی که امروز بهش می‌گویند تهاجم فرهنگی، این را گفته بود. اما شما نگاه می‌کنید بعد از چند سال آن‌ها حمله نظامی می‌کنند.

ریشه جنگ امروز در سقیفه و کربلا

چند تا نکته این وسط مهم است. ما شب‌های گذشته گفتیم جنگی که ما شاهدش بودیم، این جنگ ریشه در سقیفه دارد. گفتیم جنگی که ما امروز شاهدش هستیم، ادامه جنگی است که ابی عبدالله الحسین (ع) در کربلا با یزیدیان داشت. گفتیم این جنگ ادامه جنگی است که امیرالمومنین (ع) در صفین با معاویه ملعون داشت. شب‌های گذشته این بحث را داشتیم.

خب، اگر شما آن بحث‌ها را خوب به خاطر داشته باشید و خوب به ذهن سپرده باشید، امروز وقتی کسی مثل تنایهو می‌آید و می‌گوید: "اگر می‌خواهید با ایران مبارزه کنید، باید ارزش‌های اسلامی را در آن‌ها از بین ببرید. چیزی مثل حجاب، چیزی مثل عفت، چیزی مثل حیا این‌ها را از بین ببرید. رقص و آوازه‌خوانی و این‌ها را کثیر و زیاد کنید." ما وقتی که ریشه‌یابی می‌کنیم این ماجرا را، در سقیفه، در صدر اسلام، شیطان همان شیطان است، دستگاه شیطانی همان دستگاه شیطانی. پس باید ریشه‌شان آنجا باشد، اصلش آنجا باشد. خب، بیایم یک بررسی کنیم، ببینیم چه ماجرایی است.

ترفندهای شیطان برای انحراف جامعه مبارز

پس می‌خواهم چه بگویم؟ چند دقیقه این شب می‌خواهیم در مورد این صحبت کنیم: آیا شیطان و دستگاه شیطانی وقتی می‌خواهد یک جامعه مبارز (شب‌های قبل در مورد جنگ و مبارزه جامعه‌ای که اهل ایستادگی و استقامت است، اهل مبارزه است، اهل دفاع از خدا و حکم خداست) را از پا در بیاورد، روش‌های دیگری را در پیش می‌گیرد؟ خب، این اگر حيله و ترفند شیطان باشد، پس سابقه دارد. باید برویم ببینیم آنجا چه کرده؟ خب، برگردیم برویم ببینیم در تاریخ چه کار کرده.

شما می‌گویید سقیفه برپا شد. سقیفه در مقابل غدیر بود. غدیر، حضرت پیغمبر، پیغمبر ختمی مرتبت، محمد بن عبدالله (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)، دست امیرالمومنین علی (ع) را بلند کرد. گفت: "مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ". بعد گفتند این حکم خداست: "الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ". سقیفه آمد جلوی این و ایستاد. گفت چی؟ گفت: "خدا تعیین کرده که تعیین کرده؟ پیغمبر گفته که گفته؟" "نعوذ بالله". (ما نمی‌خواهیم در مسائل حکومتی حرف خدا را عمل کنیم. ما نمی‌خواهیم در مسائل اجتماعی حرف پیغمبر را عمل کنیم. دین در این قصه‌ها کاری نداشته باشد. دین برود در حیطه شخصی مردم. نماز بخوانند (ما خودمان هم نماز می‌خوانیم). مردم روزه بگیرند (ما خودمان روزه می‌گیریم). حج به جا بیاورند (خودمان هم با آن‌ها می‌رویم حج). اما در مسائل اجتماعی و حکومتی، دین کاری به کار قصه نداشته باشد". این شد تفکر سقیفه. (توضیح دوباره سقیفه.)

"يُؤْمِنُونَ بَبَعْضٍ وَ يَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ": اولین انحراف سقیفه

درسته آقا، شب‌های گذشته این را مرتب بحث کردیم. گفتیم سقیفه حرفش این بود: "دین در بحث حکومت، در بحث اقتصاد، در بحث اجتماع، در مسائل سیاسی اجتماعی کاری نداشته باشد. دین برود [کنار]. خدا و حرف خدا آنجاها اگر بقیه جاها حرفی زد، ما گوش به حرف نمی‌کنیم". این شد حرف سقیفه. اولین حرکتی هم که زدند، ولی خدا را که منصوب از طرف خدا بود، نگذاشتند بیاید در جایگاه خودش بنشیند. گفتند: "خودمان یک نفر را انتخاب می‌کنیم".

خب، آیا ماجرا به اینجا تمام شد؟ آیا مسئله به اینجا تمام شد؟ نه. تاریخ چه می‌گوید در این ماجرا؟ وقتی مردمی عادت کردند (خوب دل بده بین ماجرا از کجا شروع می‌شود)، وقتی مردمی عادت کردند حرف خدا را هر تکه‌اش را دوست داشتند عمل کنند، هر تکه‌ای‌اش را خوششان نیامد، باهاش حال نکردند، باهاش ارتباط نگرفتند، عمل نکنند: "يُؤْمِنُونَ بَبَعْضٍ وَ يَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ". دومین ویژگی سقیفه.)

اهمیت آخرت در نگاه مومنان و تفاوت آن با نگاه دنیایی سقیفه

اگر این جوری شد، روز اول در مورد ولی و حاکم: "نمی‌خواهیم علی باشد. خودمان یک نفر را انتخاب می‌کنیم." روز دوم در مورد فلان مسئله: "نمی‌خواهیم." روز سوم در مورد فلان مسئله: "نمی‌خواهیم." خب، این ماجرا وقتی شروع می‌شود، آیا کجا می‌خواهد بایستد؟ شما نگاه می‌کنی همین جور قدم به قدم می‌آیند جلو. اول بحث حکومت است: "کی حاکم باشد؟ کی حاکم نباشد؟" اما کم‌کم آمد جلوتر.

پیغمبر آمده بود بین مسلمانان می‌گفت: "دنیا مزرعه آخرت است." خوب دقت کن. دنیا فرع است، آخرت اصل است. "تو در دنیا تلاش کن برای آخرت." حضرت این جور نقل است. یک گوسفندی را قربانی کردند. کل این گوسفند را بخشیدند. یک تکه‌اش را نگه داشتند. یکی از زن‌های پیغمبر آنجا می‌گوید: "آقا، همه‌اش را دادی رفت. فقط یک تکه‌اش را نگه داشتی." حضرت می‌فرمایند: "نخیر! همه‌اش را نگه داشتم، این تکه‌اش فقط رفت."

دقت کنید معادلات و حساب و کتاب را. اگر کسی آخرت را اصل بگیرد، در باور او آخرت باشد، تلاش می‌کند تا می‌تواند از دنیا، آخرت را آباد کند. لذا آدم‌هایی که اهل باور آخرت‌اند، به دیگران رحم می‌کنند. اگر یک فقیری ببینند، بهش می‌بخشند. "آقا، می‌بخشی پولت کم می‌شود؟" "باشد، آخرت. خدا گفته اگر کسی کمک کند، آخرت هزار هزار برابر جبران می‌کند."

نگاه آخرتی، باور به آخرت و اینکه دنیا چند روزی بیشتر نیست، کاری کرده بود با اهل مدینه. یک داستان دارند خیلی عجیب. می‌گویند یک نفر در عهد [پیامبر] در مدینه غذایی درست کرد. این غذا را آمد بخورد. یک دفعه گفت: "نکند همسایه‌ام گرسنه باشد، غذایی نداشته باشد؟" این را برداشت، رفت گذاشت در خانه همسایه. در زد. خودش آمد تو. همسایه در را باز کرد، دید غذای آماده [است]. آمد برد تو. یک دفعه گفت: "شاید همسایه‌مان بیشتر احتیاج داشته باشد." رفت گذاشت در خانه همسایه بغلی. در زد، آمد تو. آن بعدی همین جور، بعدی همین جور. این نفر اولی که روز همان ساعت اول خودش غذا را درست کرده بود، دید در خانه‌اش در زدند. رفت در را باز کرد، دید قابلمه‌اش در خانه اوست!

تغییر جامعه پس از سقیفه: از ترحم به ثروت‌اندوزی

این یعنی چه؟ یعنی مردمی که آخرت را باور می‌کنند، مردمی که دنیا را "مزرعة الآخرة" می‌بینند، "الجار ثم الدار" می‌شوند. اول فکر همسایه‌شان است. مردمی که این‌طوری تربیت می‌شوند، مشکلات اقتصادی‌شان به شدت کم می‌شود. چرا؟ چون وقتی می‌رود خانه اجاره کند، صاحب‌خانه می‌خواهد قیمت اجاره بگیرد، نگاه می‌کند، می‌بیند دستش تنگ است، باهاش مدارا می‌کند. می‌خواهد ماشین بهش بفروشد، نگاه می‌کند، می‌بیند دستش تنگ است، بهش نیاز دارد،

مراعاتش می‌کند. "آقا، من دو تا خانه دارم که یکیش را دارم به بقیه اجاره می‌دهم. ما که در خانه‌مان نشستیم. این یکی را می‌خواهم به این اجاره بدهم. خب، بگذار که کمتر بدهم. این لااقل اول زندگی‌اش است، جوان است. بگذار زندگی‌اش راه بیفتد." رحم می‌آید در جامعه.

وقتی رحم آمد، "ارحم ترحم". تو به دیگران رحم کنی، خداوند به تو رحم می‌کند. یک جامعه‌ای که درش رحم باشد، نعمت خدا آنجا زیاد می‌شود، لطف خدا، برکت زیاد می‌شود، شادی زیاد می‌شود، نشاط زیاد می‌شود. قدیمی‌های ما برایمان تعریف می‌کنند دیگر. می‌گویند زندگی‌ها ساده بود، اما شاد بود. وسیله‌های خانه‌مان کم بود، اما خانه‌هایمان بزرگ بود. مهمانی می‌گرفتیم، همه می‌آمدند. خوب دقت کنید.

اما وقتی سقیفه برپا شد، سقیفه آمد گفت: "حکم خدا لازم نیست، حرف خدا لازم نیست، همان که خودمان می‌خواهیم، همان که خودمان فکر می‌کنیم. دین برود در خانه‌ها، دین برود در مسجد". این تفکر را امروزه گفتیم اسمش را گذاشته‌اند چی آقا؟ اومانیسم. امروز به این تفکر می‌گویند. وقتی این تفکر اومانیستی سقیفه در جامعه شروع شد، همان جامعه‌ای که دیشب، پریشب گفتیم، خواستند علی (ع) را دارند می‌گذارند کنار، یکی دیگر دارد جانشین پیغمبر می‌شود. "چه اشکالی داره؟ چی میشه مگر؟ چه فرقی می‌کنه؟"

ظهور پدیده‌ی ثروت‌اندوزی و کاهش عدالت در جامعه‌ی سقیفه‌ای

وقتی آن‌ها آمدند جایگزین شدند، حکم خدا را گذاشتند کنار. کسی که اولین و مهمترین حکم خدا یعنی ولایت را می‌گذارد کنار، قدم بعدی شروع شد. ظرف ۲۵ سال زمان. ببینید، خیلی طولانی نیست ها. ۲۵ سال. ظرف ۲۵ سال، جامعه‌ای که جهادی با پیغمبر حرکت می‌کرد، ساده زندگی می‌کرد. با پیغمبر با یک لباس بسنده می‌کردند. به یک غذای ساده بسنده می‌کردند.

امیرالمومنین علی (ع) حکومت را دست گرفته. یک نگاه می‌اندازد در این جامعه. یاران ۲۵ سال پیش پیغمبر حالا برای خودشان خانه و کاخ درست کرده‌اند، کنیزکان خریده‌اند، ثروتی جمع کرده‌اند. یعنی چه؟ درشان جا افتاده: "ثروت‌اندوزی". جامعه‌ی بعد از سقیفه.)

وقتی شما می‌شنوید امیرالمومنین (ع) کیسه خرما باید دست بگیرد و در خرابه‌ها بگردد، این جامعه همان جامعه ۲۵ سال پیش نیست. این جامعه‌ای که به همدیگر رحم می‌کردند، آن جامعه‌ای که برای خدا به همدیگر بخشش می‌کردند، دیگر نیست. دارد ولی سفره اعیانی می‌اندازد، همسایه‌اش گرسنه می‌خوابد. دارد برای خودش اسب آنچنانی می‌خرد، مرکب آنچنانی می‌خرد، ولی همسایه‌اش گرفتار نان شبش است. یعنی وقتی تفکر اومانیستی سقیفه آمد، گفت: "دین مال توی خانه‌ها، نماز و روزه در مسجد. ولی خدا نیاید وسط جامعه".

خدا که نیامد، شیطان می‌آید وسط. خدا که رفت کنار، حساب و کتاب‌ها دنیایی می‌شود. حساب و کتاب‌ها که دنیایی شد، کی بالاتر است؟ هر کی پولش بیشتر است. زمان پیغمبر بود، یک فقیری از در آمد در جلسه بنشیند. خوب این‌ها را مقایسه کن با همدیگر. خوب این‌ها را با هم مقایسه کن. یک فقیر آمد در جلسه بنشیند. یک ثروتمندی نشسته بود. این فقیر تا آمد (خب، فقیر است، عرب). خوب با آن سر و وضع آمد بنشیند. این پولداره خودش را جمع و جور کرد. یک خورده خوشش نیامد. خودش را جمع و جور کرد. با یک کراهی بنده خدا کنارش نشست. تا این جوری شد (عین عبارت را یادم نیست، به مضمون در ذهنم مانده)، حضرت تویبخش کردند: "چه وضعی است؟" توییخ حضرت که وقتی اتفاق افتاد، این آدم به خودش آمد. مومن بود، اشتباه کرد، متوجه اشتباه کرد. چه کار کرد؟ گفت: "آقا، حاضرم (خوب دقت کن) حاضرم ثروتم را بدهم به این آقا." ثروتمند بود. ولی دیدید این ثروت، تکبر آورده. این ثروت باعث شده دیگر فقیر را آدم حساب نکند. گفت: "آقا، من حاضرم این ثروتم را بدهم به این فقیر." این جمله. آن آقا، آن فقیره چی گفت؟ اینش قشنگ است. آن فقیره هم رو کرد گفت: "من این ثروت را نمی‌خواهم. ثروتی که باعث تکبر و غرور و تفاخر بشود، نمی‌خواهم."

تکبر ثروتمندان و فساد اخلاقی جامعه‌ی سقیفه‌ای

یک همچین جامعه‌ای تربیت می‌کند، اگر تفکر غدیر باشد. تفکر غدیر می‌گوید: "خدا را در نظر بگیر. بندگی خدا کن. کی بالاتر است؟ هر کی بنده‌تر است: 'إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ'." تفکر غدیر رحم در جامعه می‌آورد، تواضع را در جامعه می‌آورد. ثروتمند هست، اما ثروتمند اهل فخر فروشی نیست. ما ۳۰ سال پیش خانواده‌هایمان بچه بودیم یادمان است. ۳۰ سال پیش بعضی‌ها در خانواده‌ها پولدارتر بودند، بعضی‌ها فقیرتر بودند. اما وقتی دور هم می‌نشستند، کسی خیلی متوجه این تفاوت‌ها نمی‌شد. خیلی عادت نداشتند ثروتشان را در چشم بقیه بکنند. خیلی آدم [خوبی] بودند. همیشه تک و توک که بودند، ولی اصل ماجرا این‌طوری نبود. کسی حس نمی‌کرد که پولدارتر است یا پولدارتر نیست.

اما کاری کرد این تفکر سقیفه. ببینید، تفکر سقیفه را من هزار بار می‌گویم. تفکر سقیفه می‌گوید: "دنیا مهم‌تر است یا آخرت؟" می‌گوید: "دنیا." آخرت حالا کی؟ حالا کجا؟ "حرف خدا مهم‌تر است یا حرف دلم؟" "خب، معلوم است حرف دلم." "چی باعث افتخار است؟ آنچه برای آخرت انجام می‌دهم یا آنی که در چشم برای دنیا است؟" "معلوم است از آن چیزی که در چشم دنیا است." بعد یک رقابتی سر دنیا شروع می‌شود. حالا ملت همه را شیطان می‌اندازد دنبال دنیا. تمامی هم ندارد. کجای تهش؟ ۴ تا ۵ تا خانه؟ ۱۰ تا مرکب؟ ۱۰۰ سکه؟ ۲۰۰ سکه؟ تمامی ندارد.

"جمیله" و ابتذال در جامعه‌ی پس از سقیفه

یک چیزی در کتاب "سیره پیشوایان" می‌گوید. آن موقع که نه فضای مجازی هست، نه اینستاگرام هست، نه این‌ها، هیچ کدامش که نیست. شما این گزارش "سیره پیشوایان" را از منابع معتبر دارید. چه می‌گوید؟ می‌گوید: "مشهورترین زنان آوازه‌خوان آن عصر، مشهورترینش زنی بود به اسم جمیله". زن آوازه‌خوان در مدینه. مدینه پیغمبر! همان مدینه‌ای که پای کار پیغمبر در تمام جنگ‌ها و ایستاد. زن آوازه‌خوانی بود به اسم جمیله. می‌گوید این جمیله برنامه‌ریزی کرد برود سفر حج. این خودش اول ماجراست. آوازه‌خوانی و غنا را همه می‌گفتند حرام است، ولی این خانم اهل گناه. تصمیم گرفته برود. چرا همچنین تصمیم می‌گیرد؟ چون "اشکالی ندارد". از سقیفه شروع شده: "چه اشکالی داره؟" این خانم آواز بخواند، رقاصی داشته باشد، مجلس گناه داشته باشد، در عوض هم برود دور خانه خدا بچرخد، لبیک اللهم لبیک بگوید، چه اشکالی دارد؟ چه اشکالی دارد؟"

سقوط ارزش‌ها: از قاری قرآن به آوازه‌خوان

این خانم رفت حج. در طول این مسیر آنچنان از وی استقبال شد که هیچ مفتی و فقیه و محدث و کتاب مفسر و قاضی و زاهدی سابقه نداشت. داستان این سفر را چنین نقل می‌کنند: "هنگامی که جمیله به قصد حج از مدینه حرکت کرد، گروهی از مردان نامدار آن زمان که این‌ها خواننده‌ها و... بودند، به ردیف کردن [صف استقبال]... بین چقدر این‌ها زیاد شدند! یعنی جامعه‌ای که حکم خدا را پایین گذاشت، جامعه‌ای که گفت: "حالا خدا نظر نده، طوری نمی‌شود، چشم، اشکالی دارد،" ظرف چند سال قاری قرآن جایش را به آوازه‌خوان می‌گیرد. شمشیرزن جایش را به رقاصه می‌گیرد. این را صدر اسلام دارم می‌گویم ها. دارم تاریخ برایت می‌خوانم.

می‌گوید: "گروه این خانم جمیله حرکت کرد. یک گروهی هم از این‌ها هم باهاش حرکت کردند. رفتند. یک تعداد آقا همراهش بود، یک تعداد خانم همراهش بود. خانم‌ها (فرحه، ازظمیلا، حبابه، سلمه) چه خبره؟ او را شایعت کردند و گروهی او را تا آخر سفر همراهی کردند."

"هنگامی که کاروان جمیله نزدیک به مکه رسید، از طرف گروهی از اشراف مکه و دیگران مورد استقبال قرار گرفت و چون به مدینه بازگشت، از طرف اهالی، مردان مدینه و مردان و زنان اشراف استقبال شد و چنان شور و هلهله‌ای به وجود آمد که اهالی مدینه بر در خانه‌ها صف کشیدند تا این صحنه را تماشا کنند." دارم تاریخ برایت می‌گویم. ببین از کجا به کجا می‌رسد با یک جمله.

"چه اشکالی داره" و ظهور حاکمیت یزید

سقیفه کارش را شروع کرد، یادت است که؟ با یک جمله کارش را شروع کرد. گفتند: "علی را بگذاریم کنار، یکی دیگر باشد." گفتیم: "علی را خدا انتخاب کرده." "حالا یکی دیگر باشد، چه اشکالی داره؟ چه فرقی می کند؟ چه اشکالی دارد؟ چه فرقی می کند؟" علی را گذاشتند کنار، آمدند بر سر کار. دیروز و پریروز گفتم ظلم بزرگی کردند، ناموس خدا را آن جور به این در و دیوار گیر انداختند. ظلم بزرگ کردند. فدک را غصب کردند. شروع کردند ثروت اندوزی. ثروت قانونی دارد عزیزم. به قول این آقایان اقتصادی می گویند: "ثروت در هر شهر و جامعه یک اندازه ای دارد. یا مساوی تقسیمش می کنی، یا اگر یکی بیشتر برداشت، قاعدتاً به بقیه چه می رسد؟ کمتر می رسد." یک قانون است دیگر. بهش می گویند یک ثروت. اگر یک نفر از ۱۰۰ تا پرتقال ۱۰۰ تا، ۱۰ تا را برداشت، دیگر به بقیه نمی رسد. چون این ۱۰۰ تا مال ۱۰۰ نفر بود. یک نفر بخواهد سهمش را بیشتر کند، بقیه می مانند. این سیستم بعد از سقیفه شروع شد. فقیرها زیاد شدند. پولدارها شروع کردند پولدارتر شدند. (اتفاقات بعد از سقیفه.)

چرا این اتفاق افتاد؟ چون گفتند: "حکم خدا چه اشکالی داره؟ حالا خدا که سخت نمی گیرد. شماها شلوغش کردید. پیغمبر خودش سخت نمی گرفت. شماها شلوغش کردید." وقتی گفت "چه اشکالی دارد، چه اشکالی دارد، چه اشکالی دارد،" حکم خدا رفت کنار. دیگر توقع عدالت نمی توانی داشته باشی. چون اساساً اهل عدالت حکم خدا را زیر پا نمی گذارند. اهل عدالت جای کسی را غصب نمی کنند. اهل عدالت ببین. شروع می شود این ماجرا. هم در بعد اقتصادی بیچاره می کند جامعه ها را، هم در بعد فرهنگی بیچاره می کند جامعه را.

سقیفه و تبدیل زن به ابزار لذت جویی

بعد می دانی چه اتفاقی می افتد؟ عده ای می شوند ملعبه دست یک عده ثروتمند. عده ای می شوند کارگر و برده یک عده ثروتمند. اسلامی که آمده بود آرام آرام برده داری را از دل این جامعه جمع کند، یک جور دیگری برده داری را شروع کردند و ادامه دادند. شما تعجب می کنید می گویند: "بابا، آن موقع تهاجم فرهنگی، اینستاگرام، این چیزها که نبود. چرا اینقدر این ها رقاص و آوازه خوانشان زیاد شد؟ چرا اینقدر مجالس شرابشان زیاد شد؟ چرا اینقدر مجالس گناهشان زیاد شد؟" چون داستان شنیدید دیگر. امام کاظم (ع) دارند از کنار یک خانه ای رد می شوند، صدای رقص و آوازشان بلند است. یعنی در جامعه این ها دیگر شروع شده بود.

ببین نگاه کن عزیز، یک نکته مهم را دارم بهت می گویم. اگر کسی وقتی حکم خدا دارد تعطیل می شود، وقتی دین خدا دارد کنار گذاشته می شود، یک جمله بگوید، منشا تمام بدبختی ها پشت سرش می آید. اگر گفتند اگر حکم خدا دارد تعطیل می شود: "چه اشکالی داره؟ چرا سخت می گیرید؟ خدا خودش می بخشد." اگر این ها شد، باید منتظر باشیم.

خب باشد، حالا رقص و آواز در جامعه زیاد بشود، چه اتفاقی می افتد؟ خب، مردم حالا یک خورده دنیایی می شوند دیگر. "چه اتفاقی می افتد؟ چی همیشه مگر؟ چه اشکالی داره؟" به محض اینکه گفتی "چه اشکالی دارد،" نتیجه اش را سال ۶۰ هجری می بیند. حاکم حکومت اسلامی می شود یک شراب خوار، زن باز، میمون باز. همان که الان هزار ساله داری لعنش می کنی. اگر جامعه ای اهل هوس بازی شد، اهل دنیاگرایی آن هم با لذت های ساده و کوچک دنیا شد، حاکم از همین جنس می شود. آن موقع این حاکم دیگر اقتصاد نمی فهمد، عدالت نمی فهمد. (اتفاقات بعد از سقیفه). زنی که با حضور پیغمبر (ص) تکریم شد، زنی که قبل از پیغمبر (ص) زنده به گور می شد، شد عزیز پیغمبر (ص)، سینه فاطمه زهرا (س) را می بوسید، می گفت: "فداها ابوها". عرب یادش نمی آید همچنین صحنه ای که پدری به دخترش همچنین چیزی بگوید. اصلاً زن را آدم حساب نمی کردند. پیغمبر آمد دین خدا را آورد، به زن هویت داد. گفت: "خانم، قبل از اینکه مرد قشنگ باشد، چشمت، ابروت، قبلش تو انسانی. انسانی و انسانی. انسان رسد به جایی که بجز خدا نبیند. و نگر که تا کجاست مکان آدمیت".

شباهت اومانیسم با سقیفه: نادیده گرفتن دین در اجتماع

اما اگر تفکر سقیفه آمد، هی گفت: "چه اشکالی داره؟ دین خدا عمل نشود چه اشکالی داره؟ دستور خدا روی زمین ماند چه فرقی می کند؟ خدا می بخشد". اگر این ها آمد، زن می شود اسباب لذت جویی یزیدیان زمان. بعد شما می بینید در همین فیلم مختار خیلی این ها را سعی کرده بود خوب نشان بدهد. ابن زیاد دنیایی از این خانم ها را برای هوس بازی خودش [استفاده می کرد]. می گوید: "این ها آدم نیستند؟ مگر این ها شخصیت ندارند که ملعبه دست این هوس بازان تاریخ قرار می گیرند؟" بعد ملاک سنجش می شود چشم و ابرو. "دماغت این اندازه باشد به درد می خوری. اینقدر نباشد به کار نمی آید. لاغر باشی خوبی. چاق باشی به درد نمی خوری. سفید باشی، سیاه باشی، سبز باشی، قرمز باشی." آدم [گری] را تبدیل می کند به چی؟ نکته نگاه کن چه اتفاقی افتاد؟ همین کاری که سقیفه با زن و جامعه اش ۱۴۰۰ سال پیش کرد، گفتیم ادامه سقیفه امروز شده اومانیستی که از این غرب از خدا بی خبر دارد می آید. اومانیسم همینو می گوید. می گوید: "دین باشد مال خانه هایتان. حکم خدا باشد مال خانه هایتان. ما در جامعه حکم خدا نمی خواهیم. ما در جامعه حکومت دین نمی خواهیم. دین نباید در جامعه باشد. حکومت، سیاست، اقتصاد، آموزش و پرورش نباید بر اساس دین باشد". این صریح حرف اومانیست هاست. بعد چه اتفاقی افتاده؟

کرونا و تفاوت واکنش ایران و غرب

الان ۳۰۰ سال است دارند با تفکر اومانیستی در جامعه‌شان حکومت می‌کنند. شما نگاه می‌کنید آمریکا را. شما نگاه می‌کنید انگلیس را. شما نگاه می‌کنید این کشورهای مختلف را. به لحاظ اقتصادی وضعیتشان چه جوری است؟ چیزی به اسم رحم وجود ندارد. شما یک دونه کرونا شد دیدیم دیگر. کرونا شد. یک دونه کرونا شد. اعلام کردند آقا این ویروس باید [کنترل شود]. فاصله اجتماعی و ماسک و این حرف‌ها. تا این اتفاق افتاد، این آمریکایی‌ها (فیلمشان دیگر آبروریزی شد برایشان) اسلحه برداشتند، رفتند در فروشگاه، فروشگاه‌ها را غارت کردند. آمدند. "آقا پیرمرد، پیرزن چی میشه؟ ول کن. این‌ها که دیگر عمرشان را کرده‌اند. در بیمارستان راهشان ندادند." یک دونه ویروس کرونا آمد.

اما مکتب امام حسین (ع) چه جوری است؟ جوانی که پای عاشورا بزرگ شده چه جوری است؟ در ایران هم کرونا شد. تا اعلام کردند آقا این مشکلات وجود دارد، نه تنها کسی به فروشگاه حمله نکرد، بلکه طرح مواسات راه انداختند. گفتند: "ما برادریم". بسته‌های غذایی در این مساجد و پایگاه‌ها شروع شد. "هوای این‌ها را نمی‌رسانند، ما خودمان می‌بریم بسته غذایی می‌دهیم." بردند در حاشیه شهرها. اینقدر بسته غذایی پخش شد که دیگر آخر دفعه یک موقع می‌بردند طرف می‌گفت: "چی آوردی؟ نه، این‌ها خیلی داریم." بعد در باز می‌شد، پنج شش تا بسته غذایی، برنج و ماکارونی و رب و همه چیز روی همدیگر بود. گفت: "از این‌ها داریم." دیگر شروع شده بود. می‌گفتند: "فلان چیز نداریم." مثلاً انگار آمده در فروشگاه. پیرزن و پیرمرد را گفت. طرح بسیج بود. پیرمرد را گفتند: "شما در خانه‌هایتان بنشینید. شما بیرون بیایید، بیماری زمینه‌ای دارید، امکان دارد منجر به مرگتان می‌شود. خرید داشتی بگو حاج آقا، ما خودمان در خدمت [شما هستیم]."

تأثیر تفکر غدير بر رحم و اقتصاد جامعه

تفکر غدير وقتی می‌آید، آدم‌ها خدا را در نظر می‌گیرند. آدم‌ها آخرت را در نظر می‌گیرند. اولین خاصیتش رحم است. به همدیگر رحم می‌کنند، به همدیگر ترحم می‌کنند. امروز شما شاهد هستید روز به روز دارد مشکلات اقتصادی در دنیای خودشان، در این کشورهای مدعی پیشرفت بیشتر می‌شود. چرا؟ چون عده‌ای دارند خون بقیه را می‌مکند.

آنهایی که دستی بر آتش دارند، کتابی می‌خوانند، اهل مطالعه‌اند، می‌دانند امروز از نظر اقتصاد سرمایه‌داری، آمریکا بهترین و ثروتمندترین کشور دنیاست. به لحاظ اقتصاد سرمایه‌داری. اما همین کشور با این ثروت که دیگر گنده‌های گنده‌های دنیای دنیا به لحاظ ثروت آنجا هستند (همین ایلان ماسک و زاکربرگ و این‌هایی که آنجا هستند)، همین کشور چون چند سال گذشته ۴۰ میلیون زیر خط فقر داشته، این ۴۰ میلیون الان شده دو برابر، شده ۸۰ میلیون. چرا دو برابر شده؟ چون مؤسسه اقتصادی (اسمش را درست بگویم) اعلام می‌کند. می‌گوید: "این پولدارها ثروتشان را از

گرده این فقیرها می کنند". راهش پولدارتر شدنشان این شکلی است. باید عده ای را فقیرتر کنند تا خودشان پولدارتر بشوند. این جور نیست.

فقر در آمریکا و معماری "آنتی هوملس"

بعد همین آمریکا اعلام می کند: "من الان نیم میلیون نفر کارتون خواب دارم". آقا! تو که ثروتمندترینی، پیشرفته ترینی، اپل می زنی، هواپیمای فلان می زنی، فلان... بابا، همه چیز چشم ملت را کور کرده. می گوید: "آره، ولی به آن فقیره هیچی نمی دهم." کارتون خواب یعنی چی؟ یعنی نه جا دارد برای زندگی، نه غذا دارد برای خوردن، نه بیمه دارد برای پوشش. هیچی. بعد یک کار دیگر هم تازه می کنند. معماری شهرسازی شان را به قول خودشان کرده اند "آنتی هوملس". یعنی چی؟ یعنی "ضد بی خانمان". قبلاً این ها جایی نداشتند، می رفتند زیر پل ها می خوابیدند. حالا زیر پل ها را می آیند قندیل این جوری مثلثی مثلثی درست می کنند این نتواند آنجا بخوابد. در چشمش هم نباشد. برود یک گوشه پرت بشود. نبینمش فقیر را. یعنی چی فقیر؟ "برو پی کارت".

شما اینجا چه کار می کنید؟ شما اینجا می گوید آقا اگر کسی روزانه می خواهد محبوب امام زمان (عج) بشود، روزانه برای سلامتی آقا صدقه بدهد. من می گویم صدقه یعنی چی؟ می گوید: "یک فقیر پیدا کن". سیب... تفاوت.

قاسم بن الحسن (ع): قربانی بی رحمی تفکر یزیدی

اگر در جامعه ای تفکر اومانستی سقیفه حاکم شد، خروجی اش جز حاکمانی مثل یزید نخواهد بود. لذا شما نگاه می کنید این ترامپی که الان شده مدیر، رئیس جمهور آمریکا، این را خود رسانه های آمریکایی زدند، گفتند روزی که ترامپ شد رئیس جمهور، خودش، همسرش، دخترش، اول یک حرکت اقتصادی زدند. اول کل جیب خودشان را پر کردند. اولین روز. یعنی شروع ماجرا. حالا آن ها تعبیرهای خودشان را دارند. می گویند: "الیگارش" و از این صحبت هایی که می کنند. تقریباً.

اگر تفکر سقیفه آمد گفت: "دین خدا حالا برو در مسجد حاج آقا، نماز آنجا بخوان. بچه هیئتی برو در هیئت سینه". اگر رفت آنجا، گفتند: "آقا، حکم خداست." می گوید: "چه اشکالی داره؟ چی میشه؟" یزید می آید حاکم می شود. یزید حاکم شد، هم اقتصاد را روز به روز در جامعه ات نگاه می کنی می بینی پولدارها پولدارتر می شوند، کاخ سبز برای خودشان درست می کنند، بقیه روز به روز فقیرتر می شوند. امروز دور و بر خودت نگاه کن. نگاه کن اوضاع اقتصادی که داری ازش حرف می زنی، آیا ماشین شاسی بلندها دارد کمتر می شود یا بیشتر؟ تازه شما هنوز فاصله داری.

اگر تفکر اومانستی سقیفه آمد، بی رحم می شوند آدم ها. آدم ها وقتی بی رحم می شوند، به جنگ هم که می آیند، جنگی بی رحمانه می کنند. صدا زد: "پدر را بزنم یا پسر؟ پدر را بزنم یا پسر؟" طبق بعضی نقل ها. آخه دو تا روایت توی شهادت نازدانه است. طبق بعضی نقل ها، بگذارید از روی آن بخوانم.

"هنگامی که امام حسین (ع) دید تمام جوانان و عزیزانش به شهادت رسیدند، خود را آماده جنگ در راه خدا نمود." در این حال فریاد زد (دارم از لهوف برایتان در جلسه [می خوانم]): "امام حسین (ع) فریاد زد: هَلْ مِنْ ذَابٍ يَذُبُّ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ؟" آقا تنها شدند. اول نگران خیمه ها. آقا تنها شدند، یارانشان را از دست دادند. اما اول نگران حرم رسول خدا. "هَلْ مِنْ ذَابٍ يَذُبُّ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ؟" آیا کسی هست از این حرم دفاع کند؟ آیا کسی هست وایستد نگذارد محرم ها را این ها ببرند؟ "هَلْ مِنْ مُوَحِّدٍ يَخَافُ اللَّهَ؟" آیا کسی هست از خدا بترسد؟ "هَلْ مَنْ يَرْجُو اللَّهَ؟" کسی هست به خاطر خدا به ما کمک کند؟ کسی هست بیاید کمکمون بکند؟"

شهادت علی اصغر (ع): نمادی از نهایت قساوت

لهوف این جوری می نویسد: در این لحظه صدای گریه زنان بلند شد. خانم ها ترسیدند. آقا دارد از حرم حرف می زند. انگاری قرار است اتفاقاتی بیفتد. صدای زنان بلند شد. امام (ع) به در خیمه آمد و به زینب (س) رو کردند، فرمودند: "خواهرم، ناولی ولدی طفلی الصغیر، حَتَّى أُوَدِّعَهُ". طفل کوچک مرا بهم بدهید، حتی می خواهم با علی اصغر خداحافظی کنم. "ناولینی ولدی الصغیر حَتَّى أُوَدِّعَهُ". پسر را بدهید، می خواهم باهاش خداحافظی کنم. این پسر بچه کوچک را به در گرفت. حضرت خم شد تا او را ببوسد. این عبارت لهوف است دارم برایتان [می خوانم]. ابی عبدالله خم شد تا این نازدانه را ببوسد. همان لحظه حرمه بن کاهل اسدی تیری پرتاب کرد که گلوی بچه را "مِلًّا الْأُذُنِ". چنان پاره کرد گلوی او را که "سَرَّ بِجِلْدٍ". سر به پوست [آویزان شد]. صحنه را تصور کن. یک لحظه جلوی خیمه هاست. مادرش وایستاده، عمو جاننش وایستاده، در دست های پدرش. آه، قربان آقا صاحب الزمان بروم. این روضه ها برای او مجسم است. شما در زیارت ناحیه مقدسه می دانی چه جوری این تکه را آقا می فهمد؟

زیارت ناحیه مقدسه می گوید: "السَّلَامُ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحُسَيْنِ". سلام بر آن بچه شیرخوارم. "السَّلَامُ عَلَى الرَّضِيعِ الصَّغِيرِ الْمَذْبُوحِ بِالسَّهْمِ". سلام بر آن شیرخواره کوچک که با تیر ذبح شد. "الْمُتَشَحِّطُ دَمُهُ، الْمُصْعَدُ دَمُهُ فِي السَّمَاءِ". خون در خون خودش... خورش به آسمان صعود کرد. می گویند وقتی این نازدانه این جوری گلویش پاره شد، لهوف می نویسد، می گوید سیدالشهدا این بچه نازدانه را داد دست زینب. خواهر جان، این را بگیر. این را داد دست زینب. خود حضرت دستشان را زیر این خون گرفتند. بین چه خونی دارد می آید. آقا دستشان را زیر این خون

گرفتند. تمام این خون را به آسمان پرتاب کردند. یک قطره‌اش به زمین برنمی‌گشت. "الْمُصَعَّدِ دَمُهُ فِي السَّمَاءِ".
"خونش رفت به آسمان".

بعد اینجا "ذبح بالسهم". این نازدانه با تیر ذبح شد. می‌دانی چرا می‌گویند ذبح؟ چون یک نفر موقعی از دنیا رفته
باشد و سرش را جدا کرده باشد، می‌گویند: "قطع کردن سر را." اما اگر او زنده باشد و سر را ببرند، بهش
می‌گویند: "ذبح".

زیارت عاشورا، دعای عهد و سایر ادعیه و زیارت‌نامه‌هایی که از طریق اهل بیت (علیهم السلام) به ما رسیده، به ما آموخته‌اند که باید خونخواه امام حسین (علیه السلام) باشیم. وقتی دعای عهد را مرور می‌کنیم، فضای یک رزمنده و مجاهد را ترسیم می‌کند که صبح از خواب بیدار می‌شود، با امام و فرمانده خودش تجدید بیعت و تجدید عهد می‌کند و حاضر و آماده وارد عرصه نبرد می‌شود. آرزویش هم این است که در این نبرد به مقام عظمای شهادت نائل شود. وقتی حرف از مبارزه، جنگ و جهاد پیش می‌آید، باید معلوم شود که ما چه کسی هستیم و با چه کسی داریم می‌جنگیم.

ریشه تاریخی جنگ: غدیر و سقیفه

گفتیم جنگ ما یک جنگ تمدنی است. سابقه‌ای تاریخی طولانی دارد. این مبارزه فصل‌هایی را طی کرده و از بعثت حضرت ختمی مرتبت محمد بن عبدالله (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) در فصل جدیدی ادامه پیدا کرد، در فصلی که اسلام محور قرار گرفت. این جنگ در دو محور غدیر و سقیفه ادامه پیدا کرد.

غدیر حرف از دین و خدا و محوریت حکم خدا زد و ضمانت این دین‌مداری و حکم خدا را هم ولایت امیرالمومنین علی بن ابیطالب (علیه السلام) و اولاد معصومش (علیهم السلام) دانست. اگر کسی بخواهد بداند در مسیر خدا، حرف خدا و دین خدا حرکت می‌کند، معیار و ملاک شدند علی و اولادش (علیهم السلام).

در نقطه مقابل، اهل سقیفه قرار گرفتند. اهل سقیفه فتنه کردند. به تعبیر بسیار دقیق زیارت عاشورا که شما جبهه‌بندی را در زیارت عاشورا خیلی شفاف می‌بینید، آنجا می‌فرماید:

"فَلَعَنَ اللّٰهُ أُمَّةً أَسَّسَتْ أَسَاسَ الظُّلْمِ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ": "پس خدا لعنت کند امتی را که اساس و پایه ظلم بر شما اهل بیت را بنا نهاد".

"وَلَعَنَ اللّٰهُ أُمَّةً دَفَعَتْكُمْ عَنْ مَّقَامِكُمْ وَآزَالَتْكُمْ عَنْ مَرَاتِبِكُمْ الَّتِي رَتَّبَكُمْ اللّٰهُ فِيهَا": "و خدا لعنت کند امتی را که شما را از مقام و مراتب و رتبه‌ای که خدا به شما داده بود، دور کرد و شما را از آنها برکنار ساخت".

یعنی خود زیارت عاشورا دو مرحله برای این مبارزه قائل است:

"أُمَّةً أَسَّسَتْ أَسَاسَ الظُّلْمِ": آنهایی که آمدند پایه‌گذاری کردند این ظلم را.

"أُمَّةً دَفَعَتْكُمْ": امتی که وارد عمل شدند، کار خشن و سنگین را انجام دادند.

توالی انحراف فکری و عملی در سقیفه

یعنی شما با توضیحاتی که شب‌های گذشته خدمتان عرض کردیم، در گام اول فکرها باید منحرف می‌شد، ذهن‌ها باید منحرف می‌شد تا کسی ذهن و فکر را منحرف نکند، نمی‌تواند افراد را [به اقدام خلاف] ترغیب کند. افراد تا موقعی که بر باور و ایمان راسخی زندگی می‌کنند، کسی نمی‌تواند آنها را از مسیر حقشان منحرف کند. لذا اول سقیفه می‌آید چه کار می‌کند؟

خلاصه کار اهل سقیفه: اهل سقیفه قبل از سقیفه [یعنی در زمان حیات پیامبر] شروع می‌کنند و این فکر را در جامعه آن زمان منتشر کردند. چه فکری؟

اولاً پیغمبر هم یک شخصی است مثل بقیه. این خودش را نشان داد کجا؟ موقعی که آن ملعون آن جمله را گفت: "الرجل لیهجر". خطاب به پیغمبر خدا گفت: "الرجل... یعنی پیغمبر را پایین آوردند و بعد هم "الرجل لیهجر" (این مرد هذیان می‌گوید). یعنی شأن پیامبر را اینقدر پایین آورد که شد یکی از افراد عادی جامعه.

بعدش هم در مورد حکم خدا گفتند: "خدا حکم کرده، اما همچنین هم لازم نیست انجام بشود".

اگر کسی بتواند در ساحت فکر و اندیشه یک جامعه را منحرف کند، در ساحت عمل دیگر این کار سخت نیست. جامعه‌ای که حکم خدا را قابل زیر پا گذاشتن دید، پیغمبر را هم یک انسان عادی دید که حالا یک سفارشی کرده پسرعمویش نایش باشد، جانشینش باشد. از اینجا به بعد فضا فراهم می‌شود برای یک بی‌تفاوتی: "آقا، مردم حق علی را غصب کردند، حالا چه اشکالی دارد؟ چه فرقی می‌کند؟ چی می‌شود مگر؟" از اینجا به بعد فضا فراهم می‌شود برای یک تفاوت [در رفتار مردم].

بی‌تفاوتی و سستی در مقابل حق

[اینکه] در خانه مهاجر و انصار، امیرالمومنین (صلوات الله علیه) و زهرای مرضیه (سلام الله علیها) برونند و بگردند: "مگر شما غدیر نبودید؟ مگر تا ما قول ندادید؟ بیعت نکردید؟" "صبح بیایید" بگوید: "می‌آیم" و نیایند. چند روز هم بگذرد دیگر بگویند: "آقا، دم در خانه ما اینقدر نیا. چی می‌شود حالا؟ چه اشکالی دارد؟ چه فرقی می‌کند؟" این بی‌تفاوتی و این بی‌رختی و این سستی، حاصل آن انحراف فکری است. حواسمان باشد!

در نقطه مقابلش، ثابت قدم ماندن را هم قرآن می‌گوید: "قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا" (گفتند پروردگار ما خداست، سپس استقامت ورزیدند). آنهایی که به لحاظ ایمان و باور، خدا را رب بدانند، ایمان راسخی داشته باشند، باور عمیقی داشته باشند، اینها در عمل هم می‌توانند عمل صالح انجام دهند، در عمل هم می‌توانند ثابت قدم باشند.

مرحله دوم، جامعه فکرش منحرف شده، سست شده، بی‌تفاوت شده. حالا تو می‌توانی بیایی در خانه وحی، در خانه امیرالمومنین علی (علیه السلام)، امام الموحدين، در خانه زهرای مرضیه (سلام الله علیها)، دختر پیغمبر، محترم‌ترین زن آن تاریخ، آن جنایت را انجام بدهی، آب از آب تکان نخورد.

پس ما داریم در مورد چه حرف می‌زنیم؟ در مورد یک جنگ حرف می‌زنیم که این جنگ اول ساحت ذهن و فکر را منحرف می‌کند، بعد می‌آید در صحنه عمل وارد شکستن و آتش زدن و [قساوت] می‌شود. چون می‌داند اگر این جماعت را با همان ایمان‌های راستینشان [به میدان] بیایند و باهاشان حمله کند، ماجرای بعد تکرار می‌شود. (عرصه‌های جنگ)

نقش ایمان و علم در پیروزی در جنگ

ماجرای خیبر تکرار می‌شود. ماجرای احزاب و خندق تکرار می‌شود. اینها در رکاب پیغمبر (ص) بودند. چنان در رکاب پیغمبر (ص) جنگیدند که این سران کفر و شرک را به درک واصل کردند. هیچی نداشتند، اما جنگ‌ها را بردند. ایمان و فکر صحیح و اعتقاد راسخ اگر باشد، افراد پولادینی را تحویل می‌دهد.

لذا دشمن قَدَّار بشریت (حالا شما بگو این دشمن یهود بوده)، عزیزی برای من نامه نوشته، می‌گوید: "نگو اومانیسیم ریشه این ماجراست. یهود ریشه این ماجراست." می‌گویم آدم‌ها با یک فرمول‌هایی باید یک حرکت‌هایی را انجام بدهند. اگر تو بگویی یهود که من هم باهات موافقم، آن یهود چه کار کرد؟ چطوری عمل کرد؟ یهودی که در خیبر شکست خورد، یهودی که کنج رفت، یهودی که مقهور شد، چطوری توانست مسیر یک اسلام ناب محمدی (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) را منحرف بکند؟ داریم در مورد این شیوه کار حرف می‌زنیم. می‌گویم چه کار می‌کنند؟ قَدَّاران عالم، طواغیت عالم، که تو بگو یهودی‌ها یا هر قومی که تو اسمش را می‌گذاری، چه کار می‌کند؟ چه شکلی عمل می‌کند؟ وقتی می‌خواهد عمل کند، اول ساحت فکر و اندیشه، ایمان‌ها و باورها [را هدف قرار می‌دهد] و بعدش در ساحت عمل، جنگ و خونریزی و خشونت و قتل. اما اگر همان اول بسم‌الله بیاید سراغ قتل و کشتار، وایمیستند جلوی‌ش، نمی‌تواند جلوی‌ش مقاومت کند. پس اول باید ایمان‌ها سست بشود، فکرها منحرف بشود.

قوانین جنگ: علم و فناوری

حالا آنهایی که این جنگ را، این مبارزه را می‌خواهند انجام بدهند، چه طرف حقش، چه طرف باطلش، باید قانون‌های این جنگ را بشناسد، شرایط این جنگ را بشناسد، ریشه‌های این جنگ را بشناسد. باید بداند دارد با چی می‌جنگد، با چه شرایطی دارد می‌جنگد. دیروز یکی دو تا از نکته‌هایش را گفتیم. گفتیم اگر ما در ساحت اندیشه [به دلیل] سقیفه انحراف ایجاد کنیم و بیاید جلو، آن موقع شما در ساحت فرهنگ همان انحراف را خواهید دید. بعد گفتیم آوازه‌خوان‌ها و رقص‌ها در طول سالیان بعدش اینقدر زیاد شدند که کاروانی راه انداختند رفتند حج، سرپرچمدار این کاروان جمیله بود که دیشب توضیحش را دادیم.

در ساحت دیگری که اگر این جنگ را بخواهیم بفهمیم، می‌خواهیم بفهمیم این جنگ وقتی می‌خواهد وارد مبارزه بشود، آقا شما همه‌تان دعای عهد می‌خوانید، همه‌تان الان زیارت عاشورا می‌خوانید، همه‌تان می‌آید می‌گویید: "لَسْلَمْ لِمَنْ سَالَمَكُمْ وَ حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَكُمْ". شما همه‌تان اعلام جنگید. قوانین این جنگ را هم بدانید.

"العلم سلطان": تأثیر فضای علمی در عرصه جنگ

سومین مسئله‌ای که در قوانین این جنگ هست و به شدت هم مسئله مهمی است و به شدت هم تعیین‌کننده، امیرالمومنین (ع)، مولی الموحدين علی (علیه السلام) که محور این حق و باطل است، محور این شناخت جدایی این دو تا جبهه از همه است، می‌فرماید (خوب دل بده به این عبارت). این جمله را تا اینجا همه‌تان شنیدید، هزار بار هم این طرف و آن طرف گفتید و استفاده‌اش کردید. اما بعد از این عبارت، امیرالمومنین (صلوات الله علیه) ادامه می‌دهد. عبارت ادامه‌اش قانون جنگی را آقا توضیح می‌دهد. قانون این مبارزه را توضیح می‌دهد.

چی می‌فرماید؟ "العلم سلطانٌ مَنْ وَجَدَهُ صَالٌ وَ مَنْ لَمْ يَجِدْهُ صَيِلٌ عَلَيْهِ". آقا جان، علم را این جوری در نظر بگیر: هر کسی به دستش آورد (مَنْ وَجَدَ)، پیدا می‌کند دست برتر پیدا می‌کند. و مَنْ لَمْ يَجِدْ، اگر کسی در بحث علم عقب ماند، صَيِلٌ عَلَيْهِ (زیر دست می‌افتد). وسط ندارد. زیر دست می‌افتد. دو حالت بیشتر ندارد: یا علم داری، دست برتر داری، یا علم نداری، (تأثیر فضای علمی در عرصه جنگ) زیر دست و پا هستی.

تأثیر فناوری و علم در جنگ ۱۲ روزه و دفاع مقدس

شما امروز در همین جنگ ۱۲ روزه شاهد این ماجرا هستید. شما می‌بینید این دنیای استکبار، این دنیای قتال و خونریز که همین آمریکایش ۸۰ تا جنگ را در این سال‌ها به راه انداخته، این همه در مردم غزه کشته، دست برتر خودش را می‌گوید من در فناوری‌ام. می‌گوید من علم ساخت موشک دارم، شماها ندارید. علم ساخت هواپیمای اف-۳۵ دارم، شما ندارید. علم ساخت ماهواره را دارم، شما ندارید. علم ساخت سامانه پدافندی را دارم، شما ندارید. "وقتی من این‌ها را داشته باشم، بیا بجنگ. من تو بازنده‌ای." اینها فناوری است، اینها علم است. به دستش آوردی، دست برتر پیدا می‌کنی. نداشته باشی، زیر دست می‌مانی.

بعد شما نگاه می‌کنید وقتی تو این قوانین جنگی را یاد گرفتی، شهید تهرانی مقدم را نگاه می‌کنی، می‌بینی زمانی در سامانه موشکی و بحث موشک دارد کار می‌کند که کسی خیلی باوری ندارد که اینها مهم است. اما اینها دارند کار می‌کنند به امر ولی امر مسلمین، حضرت آقا، رهبر معظم انقلاب. دارند کار می‌کنند. بعد زمان گذشت، گذشت، گذشت، گذشت. یک روزی ما شاهد هستیم در جنگ ۱۲ روزه، همین موشک و همین فناوری و همین علم، تعیین‌کننده جنگ حق و باطل می‌شود. اینقدر این ماجرا جدی می‌شود که شهید تهرانی در مصاحبه‌ای که اخیراً ازش منتشر شده، جمله‌ای دارد. من این جمله را برای شما می‌خوانم.

پیشرفت علمی ایران و نگرانی غرب

ایشان چی می‌گوید؟ می‌گوید: "سال ۲۰۰۵ میلادی با آغاز پیشرفت‌های علمی، با فعالیت‌های امثال شهید مجید شهریار در هسته‌ای، سردبیر یک مجله در آلمان در اروپا به ایران آمد تا ببیند چه اتفاقی افتاده." او بازگشت (این خانم آمد، برگشت.) او بازگشت و مقاله‌ای با عنوان (از روی آن می‌خوانم که از این شهید بزرگوار باشد) می‌گوید یک مقاله‌ای نوشت با عنوان "رژه بزرگ ایرانیان." جمله را دقت کن: "رژه بزرگ ایرانیان" که نوشت که "مرجعیت علمی در ایران در

حال تولید دوباره است." و باید (خوب دقت کن) می‌گوید: "علم در ایران دارد می‌آید بالا. ایران دارد برای بقیه الگو می‌شود. هر کس علم می‌خواهد می‌رود سراغ این ایران".

بعد می‌گوید: "برای اینکه جلوی این را بگیریم، این خانم به اصطلاح دانشمند، پرفسور، اهل علم، باید با اغتشاشات سیاسی درون آن را به هم بریزیم و با تحریم اضافی جلوی آن را بگیریم." "نگذاریم اینها به علم برسند. اینها به علم و فناوری برسند، بیچاره‌مان می‌کنند." این خانم پرفسور در مجله نیچر می‌گوید در ادامه مقاله می‌گوید: "مرجعیت علمی به خاطر شخصیت مقام معظم رهبری [بوجود آمده است]". "اگر ۳۰ سال پیش این حرکت شروع نشده بود، امروز این جنگ اتفاق می‌افتاد به قول بعضی‌ها: "دیگر دوران موشک نبود و موشک نداشتیم و فناوری نداشتیم و علم نداشتیم." به گفته امیرالمومنین (صلوات الله علیه) ما می‌بایست الان زیر دست قرار می‌گرفتیم.

نبوغ ایرانی در دفاع مقدس و تولید علم جنگی

همین اتفاق در جنگ ۸ ساله هم اتفاق افتاد. در جنگ ۸ ساله یکم پیچیده‌تر است ماجرا، یکم دقیق‌تر است ماجرا. چطوری است؟ سال اول جنگ را این جوری برای ما گزارش کردند. روایت رزمنده‌ها و تحلیل‌گرای جنگی این‌طوری است. می‌گویند: "بچه‌های ارتشی ما وایستادند جلو. گفتند: 'جنگ؟ ما هم جنگ بلدیم.' رفتند جلو. گفتیم: 'خب بسم الله، ما پشت سرتانیم.' یکی دو تا سه تا عملیات انجام دادند. روز اول و دومش خیلی خوب بود. بعد شکست خورد. خوب بود، شکست خورد. آن نانجیب فرار کرد، رفت (بنی صدر)".

بچه‌های رزمنده آمدند دور همدیگر نشستند. بچه‌های ارتش بودند، بسیجی بودند. اینها نشستند دور همدیگر. یک حرفی زدند. حرف چی بود؟ "آقا، ظاهراً این الگوی جنگی، این مدلی که ما می‌جنگیم، اینها خودشان استاد اینهايند. خودشان اینها را درس دادندش را بلدند. این‌طوری بخواهی بروی بجنگی، فدا بدهی، می‌بازی. باید الگوی جنگی را عوض کنیم." میان شروع می‌کنند مدل جنگی را عوض کردن. یعنی چه کار می‌کند؟ تولید علم می‌کند. علم جنگیدن. اولین تاریخ... تاریخ مثلاً سابقه‌ای که شما شنیدید در این الگوها تغییر دادند. می‌گوید: "آنها با تانک تی-۷۲ می‌آمدند. ما که اینقدر تانک نداشتیم حریف اینها بشویم." آمدند الگوی جنگیدن با تانک را عوض کردند. چه کار کردند؟ گفتند: "او تانک دارد، ما که اینقدر تانک نداریم حریف بشویم." "می‌آییم الگو را عوض می‌کنیم. آرپی جی که داریم. موتور تریلر که داریم." گفتند: "آره. یک نفر را می‌نشانیم پشت موتور (راننده). پشت [راننده] هر کس باشد، آرپی جی زن. این آرپی جی را هم می‌گذاریم روی دوشش، می‌اندازیمش جلوی این خط تانک، این گردان زرهی تانک. این تا می‌آید تنظیم کند، فلان کند، این زده و در رفته." شروع کردند این جوری افتادند به جان گردان‌های زرهی صدام. آن دشت آزادگان پر از جنازه تانک شد.

تولید علم در میدان جنگ: از خیبر تا نیروگاه

حالا از این فناوری‌ها و از این تولید علم‌ها چقدر انجام دادند؟ بروید تاریخ جنگ را بخوانید. عملیات خیبر فقط نوآوری و فن تولید علم در جنگ، جنگ آبی خاکی است. عملیات الفجر ۸ همین جور. نایغه‌هایی مثل علی هاشمی، مثل دکتر کاظمی. در صدر اسلام ما می‌بینیم همین ماجرا تکرار می‌شود. در صدر اسلام می‌گویند اولین جنگ‌ها که اتفاق افتاد، اسیران که می‌گرفتند، از اینها می‌پرسیدند: "کدام‌تان اسلحه‌سازی بلدید؟ کدام‌تان ساخت نیزه بلدید؟" اینها را پیدایشان می‌کردند. اینها را می‌آوردند آموزش می‌دادند که به لحاظ سخت‌افزار جنگی دیگر کمبود شمشیر نداشته باشند، کمبود نیزه نداشته باشند، کمبود سپر نداشته باشند. تجهیزات را بتوانند برسانند.

خب، این دستور قرآن است. می‌خواهی بروی به جنگ؟ من [خدا] با تو ولی تو وظیفه‌ای داری. وظیفه‌ات این است: سخت‌افزار جنگی‌ات را خودت بسازی، تأمین کنی. نیاز به تولید علم دارد، فناوری دارد. برو دنبال این فناوری.

علم و شهادت: از تهرانی مقدم تا مهندسان نیروگاه

آقا، بحث موشک و پهپاد، فناوری نظامی فوق فوق سری است. هیچ جا هیچی ازش نمی‌نویسند. چون اینها جزو خاص خاص استکبار است. خب، چطوری کار کنیم؟ جالب است. شهید تهرانی مقدم و یارانش می‌گویند این‌طوری بود: "این لیبی چند تا موشک به ما داد. این قذافی چند تا موشک به ما داد. خودش هم چند تا مأمور فرستاد اینها را شلیک کنند." می‌گفت: "شهید تهرانی مقدم خواست برود پیش اینها ببیند اینها چه کار می‌کنند، راهش ندادند." یعنی اصلاً نیروهای ما اجازه ندادند کسی نزدیک بشود که بفهمد چه [خبر است].

[شهید تهرانی مقدم] بزرگوار در قامت آبدارچی رفت. می‌رفت بین اینها، به اینها چایی می‌گذاشت. ببیند اینها موشک را چطوری سوار می‌کنند، چطوری شلیک می‌کنند، چه کار می‌کنند. تمام موشک‌ها را اینها داشتند می‌زدند جواب صدام را بدهند. یک دفعه‌ای ماجرای سیاسی پیش آمد، عوض شد. ول کردند رفتند. ما ماندیم و موشک‌هایی که مانده و نمی‌دانیم چه کار بکنیم. نه بلدیم شلیک کنیم، نه [می‌دانیم] چه کنیم. بعد می‌گوید: "از اینجا جان‌برکفی شروع شد. مجاهدات این‌طوری شروع شد." یکی را کالبدشکافی کردیم ببینیم چه شکلی است، مهندسی معکوسش کنیم. یکی را هم گذاشتیم شلیک کردن یاد بگیریم. "از اینجا ما رسیدیم به اینجا."

بدون علم نمی‌توانی بیایی در فضای جنگی حق و باطل و بگویی من حقم، پس پیروز می‌شوم. باید علم را به دست بیاوری. همان کاری که در ۸ سال دفاع مقدس کردی. همان کاری که در این سال‌ها کردی و الان هم شده رمز پیروزی: علم می‌خواهد. (بدون علم زیر دست می‌مانی).

چالش‌های پیشرفت علمی در جنگ تمدنی

اما این علم گاهی اوقات به دست آوردنش ساده است، گاهی اوقات از دست دادنش به شدت سخت است. رزمنده‌های دفاع مقدس وقتی می‌رفتند میدان مین را خنثی کنند که یک دفعه می‌خورند به مین‌های جدید (آخرین فناوری [مین و مین‌گذاری را] به صدام داده بودند)، "ما چه کارش کنیم؟ این الان هست، باید خنثی بشود، معبر باز بشود، برویم جلو."

باید برویم. راهی ندارد. "ولی نمی‌دانی مگر چه شکلی است؟ نفر جلویی به نفر عقبی می‌گفت: "نگاه کن. سه تا سیم دارد. من اولی‌اش را قطع می‌کنم. یا من زنده می‌مانم، خب حله. یا من شهید می‌شوم، تو بدانی این نیست. " به بقیه بگو: "آقا، بعدی‌اش این طوری است. " این طوری علم را پیدا کردند. این طوری به اینها دست پیدا کردند.

اگر ما این علم را و حقیقت علم را این طوری فهمیدیم، آن موقع تازه معلوم می‌شود در سیستم آموزش و پرورش ما، در سیستم آموزش عالی ما، دانشگاه ما، مدرسه ما، اگر باور کردیم ما در یک جنگ تمدنی هستیم، اگر باور کردیم امروز دشمن ما همان دشمن یزیدی عاشورایی است، سیستم آموزشی آن سیستم وابسته دیده نمی‌شود [که بگوید]: "بچه، بیا ببین اینها چی تولید کرده‌اند، اینها همه حرف‌ها را زده‌اند، تو فقط یاد بگیر."

تولید داخلی و استقلال در صنعت انرژی

امروز شما چند تا شرکت در این ایران دارید که اینها در سن‌های دیگر دارند شما را تأمین می‌کنند. یکی شرکت آهار، یکی شرکت جم، یکی شرکت معیار صنعت. اینها چه می‌گویند؟ اینها می‌گویند ما در یک سری فناوری‌ها تحریمیم و نمی‌توانیم هم اینها را بگیریم چون نمی‌دهند به ما. تعیین‌کننده است. دست برتر است. نمی‌دهند بهمان. همین شرکت آهار چی می‌گوید؟ می‌خواهم فضای جنگی را بفهمیم. ما اینجا وقتی داریم می‌گوییم: "سَلِّمْ لِمَنْ سَالَمَكُم..." فضای جنگ ساعت‌های جنگ فقط شلیک موشک و تیر نیست.

می‌گوید: "آمدند به ما گفتند آقا جان، این نیروگاه که با عظمتی می‌چرخد و برق تولید می‌کند، این مدارها و بسته‌ها و کارت‌هایی که دارد همه‌اش وارداتی است." "بعد اگر ما این را تولید خودمان نکنیم، در جنگ (دقیقاً ۱۲ روز جنگ شد)، در جنگ اینها می‌آیند بالای سر نیروگاه ما (با کشورهای دیگر این کار را کردند)، می‌آیند بالای سر نیروگاه ما چون خودشان این را ساخته‌اند، هکس می‌کنند. خاموش می‌شود. می‌روند تو. دوباره می‌آیی دو روز وقت می‌گذاری، روشنش می‌کنی. دوباره خاموشش می‌کنند، می‌روند. بیچاره‌ات می‌کنند در جنگ، بدون اینکه موشکی شلیک کنند. تمام مراکز انرژی و قدرتت را می‌زنند."

گفتند: "ما آمدیم. گفتند: 'نگاه کن. این اینقدر مهم است. حاضری بیایی این را درستش کنی؟'" گفتیم: "نمی‌دهند. در دنیا اینها جزو فناوری‌های های‌تک حساب می‌شود. نمی‌دهند به کسی. می‌خواهند دست برتر مال خودشان باشد. نمی‌دهند." "ندادند. خودمان می‌سازیم." ساختیمش. دو سال وقت گذاشتیم، ساختیمش. حالا موقع امتحان کردنش. "نیروگاه برق می‌خواهیم. این [قطعه] را ببریم بزنیم. این را روی کار [قرار دهیم]."

تجربه مهندسان انقلابی و آرزوی شهادت

قاعده کار این طوری است. این مستند را ببینید، رفیق‌های این شرکت آهار. بچه مسجدی هم هستند، بچه هیئتی هم هستند. می‌گفتش که: "رفتیم برای امتحان. رفتیم برای آزمایش. این قانونش این طوری بود که این مدارک موقعی به کار می‌افتاد (این اول این چیز را می‌چرخاند) مثل ماشین که استارت می‌زنی، یک استارت می‌خورد. این می‌رسید به یک دور، فرض کن ۵۰۰۰ دور. بعد دیگر بقیه‌اش گاز وارد می‌شد، شروع می‌کرد به کار کردن." "بعد اگر بد عمل می‌کرد، وقتی می‌رسید به این دور، دیگر نمی‌شد جلوی‌ش را بگیریم. منفجر می‌شد."

می‌گفتیم: "یک کانکس گذاشتیم. این را رفتیم قطعه را روی کار گذاشتیم. آمدیم در این کانکس که امتحان کنیم ببینیم چه اتفاقی می‌افتد؟ آیا کار می‌کند؟ همه‌مان می‌رویم روی هوا!" یعنی دقیقاً همان ماجرای موشکی اینجا هم دارد اتفاق می‌افتد. وایستادیم. قطعه را روی کار گذاشتیم و کار کرد. الحمدلله. شروع کردیم جیغ و خوشحالی کردن.

شب رفتیم خانه، خوابیدیم. این رئیس شرکت می‌گوید: "می‌خوایدم. صبح بیدار شدم دیدم تمام موهایم ریخته از شدت فشاری که دیروز من تحمل کردم سر اینکه الان کار می‌کند یا منفجر می‌شود." جنگ است و فضای جنگی است. هر کسی این جنگ را با ابعادش اگر فهمید، آن موقع می‌فهمد تهرانی مقدم چرا باید روی موشکی وایستد. [شهید] تهرانی [مقدم]، هسته‌ای باید وایستد. هر کسی صحنه جنگ را تصور کرد، آن موقع می‌تواند آن صحنه را جدی دنبال کند و در آن صحنه هم آرزوی شهادت کند. مطمئنم بچه‌های دانشگاه هسته‌ای، بچه‌های هسته‌ای هیچ وقت فکر نمی‌کردند مسیر شهادت از این ور هم بگذرد. ولی گذشت.

روضه علی اکبر (ع) و مظلومیت حضرت زهرا (س)

جوان‌هایی که جوانی‌شان را در این مبارزات تعریف کردند. شهید تهرانی مقدم می‌گویند وقتی می‌آمد برای آزمایش و کارهای علمی‌اش، کارهای بحث موشکی و اینها، یک گوشه‌ای حسینه‌ای داشتند. اول می‌رفتند آنجا یک توسل داشتند، بعد می‌آمدند سر کار.

پدران این شهدا وقتی داغ این پدرها تازه می‌شد، وقتی بدن مطهر این شهدا را برایشان می‌آوردند (آنها جوان، آن هم جوان‌هایی به این رشیدی)، همه‌شان روضه علی اکبر [را به یاد می‌آوردند]. جایی بودی بتوانی دلت کربلایی بشود. بتوانی از کربلا پل بزنی به [ذکر] کل حسین (ع). همه را در عالم دستگیری کرده. اما یک روزی در کربلا همین حسین با عظمت از اسب خودش را به زمین انداخت. روی زانوها شروع کرد رفتن و هی می‌گفت: "وا وُلدا." رساند خودش را بالای بدن علی اکبر. بدن پاره پاره. صورت پر خون. مقاتل این طور می‌گویند: "می‌گویند شهدای کربلا را آقا وقتی بالای سرشان می‌رسیدند، معمولاً زنده بودند. چند جمله‌ای صحبت می‌کردند."

اما واقعاً وقتی وارد صحنه شدند، وقتی بالای سر علی اکبر رسیدند، دیدند حرف نمی‌زند. شاید زبان حال این باشد: "علی جان، یک جمله، یک کلمه با علی، یک کلمه." دیدند دهان علی پر از خون است. شروع کردند این خون را پاک کردن [تا] بلکه راه نفسش باز بشود. بتواند یک کلمه، یک کلمه، یک کلمه [بگوید]. دیدم نه، هی ناله بلند شد: "وا علی، یا ولدی علی، ولدی علی." دیدند حسین صورت به صورت علی گریه می‌کند. و صورت به صورت... هر چه صبر کردند، دیدند سر بر نمی‌دارد. این قوم حرامی، این قوم قاتل و کافر، دیدند حسین سر بر نمی‌دارد. شروع کردند هلله کردن. خوشحال شدند. گفتند: "پدر و پسر را با هم زدیم!"

اما یک نفر در خیمه‌هاست. او نمی‌تواند این هلله را ببیند. دیدند زینب از خیمه زد بیرون. دوان دوان. حالا بعضی از مقاتل عبارت "وا آخیا" (برادرم، برادرم) دارند. یعنی زینب اول [به سمت] حسین [رفت]. چقدر این [زن] زیر دست و پا رفت. چقدر خانم زمین خوردند تا رسیدند بالای سر ابی عبدالله الحسین. وقتی آقا زینب کبری را بالای سرشان دیدند، سر برداشت. بعضی از اهل دل می‌گویند اینجا زینب حسین را نجات داد. اگر به آن حال می‌ماند، شاید حسین [جان می‌داد]. اما اباعبدالله تا بلند شدند، نشستند به گریه. نشستند بگویند: "خواهر جان، بین با پسر چه کردند." نشستند بگویند: "خواهر جان، بین باز بدنش." می‌گویند امام حسین (علیه السلام) دست زدند زیر بغل‌های زینب کبری. زینب را بردند سمت [خیمه] فساد. چرا؟ چون ماجرای کوچی هنوز در ذهن [ایشان] بود. هنوز دیدند وقتی مادر آمد دنبال بابا، چه شد. دیدم وقتی مادر آمد سمت پدر، گفت: "نمی‌گذارم علی را ببری." آنها [با] نانجیب، غلاف شمشیر [زدند]. آره. بزن حسین، حسین...

شب نهم

تسلیت عرض می‌کنم این ایام را، به‌ویژه امشب و فردا را، محضر مقدس امام زمان (علیه السلام). آن‌طور که از بزرگان شنیده‌ایم، از اینجا به بعد ایام عاشورا برای حضرت حجت (سلام الله علیه) سخت‌تر می‌شود؛ به‌گونه‌ای که بعضی از بزرگان توصیه به صدقه داشتند برای آرامش قلب نازنین امام زمان (علیه السلام). برای سلامتی ایشان صلواتی بفرستید:

اللهم صل علی محمد و آل محمد.

در این محفل محترم، در شب‌های گذشته ما پای مکتب عاشورا نشستیم و بندهای زیارت عاشورا را با هم معنا کردیم. جمع‌بندی چند شب گذشته ما این شد که: اولاً، مکتب اهل بیت (علیهم السلام) به ما می‌آموزد جنگی که ما در آن قرار داریم، یک جنگ حق و باطل و یک جنگ تمدنی است. دوماً، بعد از بعثت پیامبر اکرم، حضرت ختمی مرتبت محمد بن عبدالله (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)، وارد فصل جدیدی از این مبارزه حق و باطل می‌شویم. این مبارزه در غدیر به اوج خودش می‌رسد و با سقیفه، جریان باطل برگ جدیدی از مبارزات را رقم می‌زند. تا به امروز این جنگ و مبارزه برقرار است.

جنگ تمدنی و خونخواهی امام حسین (ع)

زیارت عاشورا مرتباً از ما می‌خواهد که خود را یک رزمنده، یک مبارز و یک خونخواه بدانیم. از تعبیرات "حرب" در خود زیارت عاشورا استفاده می‌شود: "إِنِّي سِلْمٌ لِمَنْ سَالَمَكُمْ وَحَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَكُمْ وَوَلَا وَلِمَنْ وَالَاكُمْ وَعَدُوٌّ لِمَنْ عَادَاكُمْ". یا در عبارت دیگر می‌فرماید: "فَاسْتَلِ اللَّهَ الَّذِي أَكْرَمَنِي بِمَعْرِفَتِكُمْ أَنْ يَزُقَّنِي طَلَبَ ثَارِكُمْ مَعَ إِمَامٍ مَنصُورٍ". از خداوند می‌خواهم که مرا به معرفت شما گرامی داشته است، خونخواهی شما را در رکاب امام یاری شده روزی‌ام کند).

در نقطه مقابل، زیارت عاشورا جریان باطل را به ما معرفی می‌کند: "لَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً أَسَّسَتْ آسَاسَ الظُّلْمِ وَالْجَوْرِ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ". و بعد ادامه می‌دهد: "وَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً دَفَعَتْكُمْ عَنْ مَقَامِكُمْ وَأَزَالَتْكُمْ عَنْ مَرَاتِبِكُمْ الَّتِي رَتَّبَكُمْ اللَّهُ فِيهَا".

زیارت عاشورا بند به بند این دشمنان، این جریان باطل، این خط مقابل را به ما معرفی می‌کند: "اللَّهُمَّ الْعَنْ أَوَّلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ" (خدایا لعنت کن اولین ستمگری که حق محمد و آل محمد را ستم کرد). اولین ظالم را

در نقطه مقابل این جریان حق قرار می‌دهد، یعنی جریان باطل شروع می‌شود و بعد ادامه می‌دهد: "وَ آخِرُ تَابِعٍ لَهُ عَلٰی ذٰلِكَ". (و آخرین کسی که او را در این کار دنبال کرد.) یعنی هر کسی که در ادامه، بیاید این مسیر را تبعیت کند.

دعای عهد: بیعت با امام و جهاد در رکاب او

فرازهایی از دعای عهد را هم با هم خواندیم که مرتباً از ما می‌خواهد صبح که از خواب بیدار می‌شوی، امام زمانت، مهدی فاطمه (سلام الله علیها) را دریابی، با او بیعت کنی و از خدا بخواهی که اجازه دهد در رکاب او بجنگی و آرزویت این باشد که در رکاب او شهید شوی.

خب، این بحث‌ها آمد جلو تا اینکه گفتیم اگر فضا، فضای یک جنگ [است]، قدمت حداقل در فصل جدیدش هزار سال است و این جنگ امروز باید در رکاب مهدی فاطمه (سلام الله علیه) باشد، شما باید دشمن و نقطه مقابل او را بشناسید. بعد گفتیم دشمن و نقطه مقابل او همان سیاست و همان روشی را در پیش می‌گیرند که ۱۴۰۰ سال پیش در مقابل غدیر و جد بزرگ امیرالمومنین (صلوات الله علیه) در پیش گرفتند.

ریشه فکری دشمن: اومانیسم و سکولاریسم

سقیفه یک حرف شیطانی و باطلی را مطرح کرد و این ۱۴۰۰ سال این حرف باطل آمد و آمد و هر روز به یک شکلی خودش را نشان داد. آن حرف سقیفه چه بود؟ حرف سقیفه این بود: "ما خودمان با عقل خودمان برای جامعه خودمان تصمیم می‌گیریم". خب، پس حکم خدا چی؟ هیچی. حرف پیغمبر چی؟ هیچی.

وقتی کسی می‌آید هر حرف خدا را و حرف پیغمبر را در مسائل اجتماعی، سیاسی و حکومتی کنار می‌گذارد و می‌گوید دین فقط برای گوشه خلوت است، دین به عنوان آرامش‌بخش، مخدر یا به تعبیری آفیون، اگر اینها را کسی گفت، این تفکر، تفکر سقیفه است با ویراست‌ها و شکل‌های مختلفی که در طول تاریخ دارد.

و امروز در دنیای امروز ما اگر کسی این حرف‌ها را بزند، به او می‌گویند تو تفکرات اومانیستی داری. اسم این تفکرات امروز شده اومانیسم به عنوان یک مکتب فکری. و توسط جریان‌های قدرت که امروز حالا بیشتر در موردش صحبت می‌کنیم (جریان‌های ثروت) به شدت حمایت شد. در این ۳۰۰ ساله آمد جلو و خیلی در دنیا منتشر شد. شکل‌هایی را پیدا کرد. حرف‌هایی که مادی‌گرایی، تجربه‌گرایی صرف و سکولاریسم و از این تعبیراتی که شما باهاش آشنا هستید، همه‌اش از این مجموعه ادامه پیدا می‌کند با تاریخچه‌ای که در تاریخ فرهنگ و تمدن به آن می‌پردازیم.

خب، اگر آمدم گفتیم ما مبارز، جنگجو و خونخواه امام حسین (علیه السلام) هستیم. این یک. فرمانده این جنگ مهدی فاطمه (سلام الله علیه) است. این دو. نقطه مقابل این جریان، جریان استکباری، جریان صهیونیستی و جریان یهودی با محوریت فکر اومانیستی است. یعنی او خودش را پشت این مکتب فکری قایم می‌کند. هیچ وقت صراحتاً نمی‌آید. شما در سقیفه هم نمی‌بینید کسی از یهود در سقیفه نشسته باشد. مسلمانانش هستند ولی شما می‌گویید این فتنه‌ها، این توطئه‌ها توسط شیطان و دستگاه شیطانی دارد اتفاق می‌افتد.

امروز آن کسی که جلوی ظهور امام زمان (علیه السلام) ایستاده، جلوی این حکومت حق مهدوی ایستاده، جریان استکباری و جریان سلطه‌ای است که پشت تفکر اومانیستی خودش را قایم می‌کند. خب، وقتی که این جنگ، شکلش مشخص شد (من کجا هستم؟ فرمانده‌ام کیست؟ نقطه مقابل دشمن من با چه ویژگی‌هایی است؟ با چه تفکری است؟ چه شکلی می‌آید؟)، آن موقع قواعد جنگی را شروع کردیم با هم بررسی کردیم.

اهمیت علم در جنگ: "العلم سلطان"

بحث فرهنگ و نوع ورودش به عرصه فرهنگ و چه ابتدالاتی را به دنبال می‌آورد را بررسی کردیم؛ آن ماجرای کاروان آن خانم آوازه‌خوان و رقااص در آن دوران را گفتیم. دیشب آمدم مسئله علم را شروع کردیم و امشب هم ان شاء الله ادامه می‌دهیم.

دیشب روایتی از امیرالمومنین (صلوات الله علیه) با هم خواندیم و گفتیم از چه حیثیتی [اینجا] وقتی زیر این پرچم می‌نشین، یعنی عملاً آمدی توی سنگر مهدی فاطمه (سلام الله علیها). می‌گوید: "آقا، من رزمجو، من جنگجو، زیر این پرچم، با قواعد این جنگ را باید بدانیم." امیرالمومنین (صلوات الله علیه) قاعده‌ای که برای این جنگ به ما یاد دادند، چه بود؟ دیشب این عبارت را با هم خواندیم: "العلم... یاد گرفتی؟ بگو با من: العلم... یاد گرفتی دیگر؟ بلند بگو: العلم!" بعد ادامه روایت، قاعده جنگی‌اش را می‌گوید:

چرا آمدی سراغ علم؟ چون می‌گوید: "مَنْ وَجَدَهُ صَالًا" (هر کس آن را بیابد، دست برتر پیدا می‌کند). دنبال پیروزی، دنبال دست برتری در این جنگ [هستی]، باید علم را به دست بیاوریم. "وَمَنْ لَمْ يَجِدْهُ صَيِلًا عَلَيْهِ" (و هر کس آن را نیابد، مورد حمله قرار می‌گیرد و زیر دست می‌شود). هر کس علم را به دست نیاورد، زیر دست [می‌ماند].

بعد آمدم گفتیم: صدر اسلام، مسئله سخت‌افزار جنگ‌افزار (شمشیر، نیزه، تیر و کمان) مورد توجه پیامبر اکرم (صلوات الله علیه) بود. کسانی را که اسیر می‌گرفتند، نگاه می‌کردند ببینند چه کسانی اینها را بلدند. اینها را می‌آوردند،

اینها را می گفتند بقیه را آموزش بدهید. یعنی فناوری جنگی جزو اولویت هایی است که تو باید بلد باشی. قرآن هم می فرماید: "وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ" (و هر آنچه در توان دارید، از نیرو و اسلحه برای مقابله با آنها آماده کنید). آماده باشید.

از خندق تا فناوری های نوین

و این ادامه پیدا کرده در دوران امروز. در این جنگ ۱۲ روزه شما می بینید در بحث فناوری موشکی، بحث پهپاد و بحث ماهواره های جاسوسی و سامانه های پدافندی و حتی اینها، شما ۳۰ سال تلاش جوانان این مرز و بوم را دارید که در این فناوری هایی که به آن فناوری های های تک می گویند، اینها دست برتر را پیدا کردند: "العلم سلطانٌ مَنْ وَجَدَهُ صَالٌ". تو اگر این فناوری را داشته باشی، دست برتر را داری. خب، این را تا دیشب گفتیم.

امشب ادامه تاریخ صدر اسلام را با هم بیایم جلو. دقیقاً آنچه در صدر اسلام اتفاق افتاده، دارد در دوران مختلف تکرار می شود. آنهایی که اهل تاریخ [هستند]، تکرار می شود. "خب، چه اتفاقی افتاد؟ وقتی که رزمنده ها ماجرای سخت افزار و جنگ افزار و تجهیزات نظامی شان را حل و فصل کردند، توانستند حتی ابتکارات و خلاقیت هایی بزنند که در جنگ احزاب که تمام دار و دسته اش را جمع کرده بود (جریان شرک و کفر همه آمده بودند)، اما یک فناوری توسط جناب سلمان (رضوان الله علیه) مطرح می شود: حفر خندق اتفاق می افتد. دست برتری برای مسلمانان می شود. علم است دیگر. علم جنگی، فناوری جنگ. مسلمانان پیروز شدند.

سقیفه و انحراف تاریخ

فتح مکه اتفاق افتاد. یک حکومت فراگیری توسط پیامبر (ص) حاکم شده. حالا پیامبر (صلوات الله علیه) دارند برای خودشان جانشین انتخاب می کنند که این ادامه پیدا کند. ولی شما می گوید آقا سقیفه آمد با فریب و تبلیغ و دروغ مسیر این تاریخ را عوض کرد.

اول با تزویر، فریب، دروغ و تبلیغات گفت: "من می گویم آره، قبوله. پیامبر علی را انتخاب کرد." خوب، این جمله های امشب من را دقت کنید. "آره، پیامبر علی را انتخاب کرد. اما ما نمی خواهیم او باشد." "آره، پیامبر گفت علی جانشین، اما جوان است. خیلی باب دل ما نیست." اینها این کار را انجام دادند. بعد هم با خشونت شدیدی مردم را ترساندند. ریختند در خانه وحی. کاری کردند که کسی دیگر صدایش در نیاید.

استمرار خط سقیفه تا کربلا و مبارزه علمی عباسیان

این روند ادامه پیدا کرد. ۲۵ سال بعد آمدند در خانه امیرالمومنین (صلوات الله علیه). جنگ صفین برپا شد. در جنگ صفین باز تزویر و فریب عمرو عاصی آمد وسط. قرآن بر سر نیزه رفت. باز فریب، باز تبلیغ. معاویه آمد حاکم شد. امام حسن مجتبی (علیه السلام) را هم باز با همین شیوه‌ها [به شهادت رساندند].

رسید به دوران امام حسین (علیه السلام). یک کربلا برپا شد. تمام این تزویرها و فریب‌هایی که در این سال‌ها انجام شده بود، [با کربلا] شسته شد [و از بین رفت]. یک کربلا بر باد شد. در زیارت اربعین شما این را می‌خوانید دیگر: "که آقا، شما برای چه قیام کردی؟ این هم قیام سنگین این شکلی، تماماً ایثار و فداکاری و شهادت‌طلبی." چرا؟ زیارت اربعین می‌فرماید: "لَيْسَتْ نَقْدَ عِبَادِكَ مِنَ الْجَهَالَةِ". تا بندگان تو را از نادانی‌های بخشد.

بین! جهل این جماعت که با فریب و تزویر از سقیفه آمد جلو، فقط با این جریان عاشورایی و کربلایی برطرف می‌شود. این خون، خاصیتی دارد: انسان‌ها را هوشیار می‌کند، بیدار می‌کند، متوجه می‌کند. خیلی خوب، حالا از اینجا به بعدش را خیلی دقت کن.

تغییر رویکرد بنی عباس: مبارزه علمی با اهل بیت (ع)

بنی امیه با قیام امام حسین (علیه السلام) و بیداری ملت‌ها با قیام روبرو شد: قیام زید، قیام توابین، قیام مختار. اینها مردم بودند دیگر. مردم بیدار شدند، هوشیار شدند، قیام کردند. بنی امیه این جوری سرنگون شد. در این سرنگونی قرار بود اهل بیت (علیهم السلام) بیایند در رأس حکومت قرار بگیرند. اتفاقاتی افتاد، الان بحثش را نمی‌کنیم.

بنی عباس که آمد روی کار، اینها خب سیاسیون هستند دیگر. آمدند دیدند آقا اگر بخواهند روش ۵۰ سال گذشته را در پیش بگیرند، ۵۰ سال حکومت می‌کنند. خوب دقت کنید. ۵۰ سال حکومت می‌کنند، اما دوباره یک کربلایی برپا می‌شود و این کربلا دوباره همه چیز را می‌ریزد به هم. پس باید جلوی ماجرا گرفته بشود.

از اینجا به بعد رویکرد بنی عباس عوض می‌شود. (تغییر رویکرد بنی عباس - مبارزه علمی) اصلی‌ترین چیزی که بنی عباس دست می‌گذارد رویش چیست؟ اصلی‌ترین چیز این است: شما در ماجرای امام باقر (علیه السلام) و امام صادق (علیه السلام) به عنوان پرچمداران علم و معرفت را دارید، اما بنی عباس می‌آید یک کسانی را مثل ابوحنیفه، مثل شافعی و کسانی مثل اینها را پررنگ می‌کند. اینها را بالا می‌برد که امروز شما مکاتب و مذاهب اهل سنت را که

می‌گوئیم، می‌گویند چهار تا مذهبند: حنفی، شافعی، حنبلی، مالکی. همان‌هایی که در دوران [خود] به عنوان علما و فقها شناخته می‌شدند و الان اینها اقتدا می‌کنند به آنها.

بنی عباس چه کار می‌کند؟ در این زمان می‌بیند یک مخالفین برحق کاملاً ثابت قدمی مثل امام باقر (علیه السلام) دارد، مثل امام صادق (علیه السلام) دارد. اگر دست اینها باشد، سرنگونت می‌کنند، ولو با کربلا شده سرنگون. اما می‌آید این طرف شافعی را بلند بزرگش می‌کند، ابوحنیفه را بزرگش می‌کند. مکتب درسی علوم را تشویق می‌کند. جریان [علمی] طرف مقابل را شروع می‌کند بزرگ کردن.

فرب علمی و انحراف مفاهیم دینی

داستان‌هایی در تاریخ ما داریم این شکلی است. شما داستان را ببین: کسی می‌خواست برود پای درس امام صادق (علیه السلام)، می‌بایست مثلاً ۱۰۰ سکه پول می‌داد. اما اگر کسی می‌خواست برود پای درس ابوحنیفه، به او صد سکه هدیه می‌دادند. اگر هم کسی پول نداشت، می‌خواست برود درس امام، پول نداشت (حالا چه امام باقر (علیه السلام) چه امام صادق (علیه السلام))، هر کدام چون ماجراها در تاریخ وجود دارد، مثلاً می‌گفتند اگر پول نداری، باید شلاق بخوری. این ور این قدر سخت می‌گرفتند، آن ور تشویقی، سیاست‌های تشویقی، پول، نمی‌دانم چه عجیب.

چرا دقیقاً این نکته مهم است؟ چون رویکرد شافعی، رویکرد حنفی، ابوحنیفه، به قول امروزی‌ها (یعنی من دلم می‌خواهد این را دقیق گوش کنی)، به قول امروزی‌ها، رویکرد معتدل بود. یعنی از یک طرف ابوحنیفه خلفا را قبول داشت. می‌گفت: "آقا، اینها سیستم روی کار آمدنشان را من قبول دارم". اما به بنی امیه و حاکمان بنی امیه اشکال می‌کرد. می‌گفت: "آقا، شما خوب نیستید، نمی‌دانم مشکل دارید". به بنی عباس گیر می‌داد، اما این گیر دادن‌ها و انتقاد کردن‌ها هیچ وقت به سطح قیام [نمی‌رسید]. غرزدن‌های جامعه و سیاسیون و فضاها و روشنفکری و یک همچنین جنسی. دیدند این خیلی جنس خوبی است. با هزار تا دلیلی که خودشان برای خودشان دارند، هیچ وقت پرچم مبارزه بلند نمی‌کنند. هیچ وقت دعوای اینکه ما حقیق و باید شما بروید کنار را نمی‌گویند. اما اهل بیت (علیهم السلام) همیشه این را می‌گویند. می‌گویند: "ما حقیق، تو باید بروی کنار". اینها نمی‌گویند.

اینها را بلند کردند، آوردند بالا، گذاشتند در مقابل ائمه (علیهم السلام). رسید به جریان هارونی. جریان هارونی یک گام هم از این رفت بالاتر. دستور به ترجمه کتاب‌های یونانی داد. شروع کرد ترجمه کنید به اسم علم. نهضت ترجمه. امروز در کتاب وقتی نگاه می‌کنی، اسمش را می‌گذارند نهضت ترجمه. شروع شده. کتاب‌ها ترجمه شدند. کتابخانه بغداد شد کتابخانه بسیار بزرگ، پر از این کتاب‌ها. ولی آنهایی که اهل فن بودند، می‌گفتند: "دارند چه کار می‌کنند؟ بنی عباس دارد در مقابل علم اهل بیت (علیهم السلام) جنس بدل درست می‌کند".

تحریف مفاهیم باطل سازی غصب و غدیر

وقتی توانست جنس بدل درست کند، حالا دانه دانه ماجراها و نتیجه‌ها [آشکار می‌شود]. یکی از نتیجه‌هایش که برای شما خیلی حیثیتی است، من اینجا می‌گویم. یکی از آنها چیست؟ شما می‌گویید: "آقا، از دلایل اثبات ولایت اهل بیت (علیهم السلام)، آیه قرآن است." می‌گوییم: "کدام آیه؟" شما می‌گویید: "آیه" **أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ**. این آیه [درباره] امر معروف می‌رسد، می‌رود جلو. این ماجرای که این بنی عباس شروع کردند، می‌رود جلو، می‌رود جلو. یک روزی می‌رسد به امثال زمخشری، به امثال فخر رازی که اینها علمای اهل سنتند.

اینها چه کار می‌کنند؟ اینها ماجرای را که زمان امیرالمومنین (ع) گفتند: "آقا، حق علی غصب شد، زور گفتیم چون دلمان نمی‌خواست." یک دفعه گفتند: "آقا، غصبی در کار نبود، زورگویی در کار نبود." اولی الامر یعنی هر کی حاکم شد. "معنی اش را بگذار بکنم برایت. تو قبول داری من عالم؟ قبول داری من دانشمند؟ من عالم دانشمند [می‌گویم]": اولی الامر یعنی هر کی حاکم شد. "آقا، هر کی از هر راهی. چند تا قول شد. اختلاف شد بین علما. بعد هر کدامشان یک حرفی زدند. آن جماعتی که خیلی حرف تیز و تندی زد، اینها بودند. گفتند: "آقا، هر کی حاکم شد از هر راهی حاکم شد، آن موقع دیگر هارون توش جا می‌گیرد، معاویه توش جا می‌گیرد، ملکه عبدالله توش جا می‌گیرد، هر کی دلت بخواهد." یعنی این علم و این عالم با دانشش، کارش می‌شود چی؟ کارش می‌شود جاده صاف کن مستکبرین، جاده صاف کن ظالمین!

نمونه دیگر: شما می‌گویید برای اثبات ولایت امیرالمومنین (روحی فدا) شما می‌گویید حدیث غدیر است. پیغمبر (ص) دست امیرالمومنین را بلند کردند، گفتند: **مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ**. "آنها هم گفتند: "آره، ما قبول داریم علی را نصب کرد، اما دلمان نمی‌خواهد." اما آمد سالیانی آمد جلو، سالیانی آمد جلو. یک عده‌ای گفتند: "وایسا، وایسا. این 'مولا' را بگذار من برایت معنی کنم." "آقای [فلانی]! معنی اش واضح است. قرینه دارد. پیغمبر همه را جمع کرده. جهاز شترها را چیده‌اند روی همدیگر. ایستادند. سه روز صبر کردند. بعد اعلام کردند. بعدش ملت آمدند بیعت کردند." گفت: "من به نظرم می‌آید اینجا 'مولا' به معنای دوست است." که گرفتیم. "حالا این همه پیغمبر همه را جمع کند، بگوید هر کی من دوستش دارم؟! پیغمبر علی را دوستم داشت. آقا، این حرف‌ها چیست؟" گفتند. به عنوان عالم، به عنوان دانشمند، به عنوان [فقیه]، سال به سال اینها آمد تا قرن پنجم و ششم همین جور آمد اینها جلو.

سلطه فکری و علمی و جایگاه علوم انسانی

یعنی چه اتفاقی افتاد؟ شما نگاه می کنید بنی عباس برعکس بنی امیه که ۵۰ سال عمر کرد، همین جور کش دار آمد پایین. اصلاً به این سادگی ها تمام نشد حکومتش. شما تا آل بویه می آید پایین، می بینید هنوز خلیفه عباسی داریم. یک حرکتی زد. پایه داری. اگر کسی توانست جریان علم را قبضه کند، ولو قلابی اش، ولو جنس بنجل و بدلش، ولی دست برتر را پیدا می کند.

حالا وقتی علوم می روند در صحنه نرم افزاری و جنگ افزاری و سخت افزاری، شما به آنها می گوید فناوری. اما وقتی می آید در فضای سیاست، کی حاکم باشد؟ چه شرایطی برای حکومت باشد؟ مردم جایگاهشان چی باشد؟ مدل اقتصادی چی باشد؟ وقتی از این حرف ها می زنی، امروزی ها به این حرف ها می گویند علوم انسانی و اجتماعی. می شود علوم اجتماعی، می شود علوم انسانی. علوم مدیریت یک جامعه، روانشناسی می شود جزو اینها. جامعه شناسی می شود جزو اینها. علوم تربیتی و آموزش و پرورش و آموزش عالی می شود جزو اینها. اقتصاد می شود جزو اینها. سیاست، چه داخلی، چه خارجی اش می شود جزو اینها.

پس دیدیم بنی امیه ناشی بازی درآورد. بنی عباس حرفه ای شد. یک حرکتی انجام داد. به این سادگی دیگر نتوانست کسی اینها را [از بین ببرد]. صلواتی بفرستید: اللهم صل علی محمد و آل محمد.

اومانیسیم، ابزار سلطه مدرن

این تاریخی که ما این جور داریم می بینیمش، این تاریخ همین جور با همین شکل آمد جلو، آمد جلو، آمد جلو. در جریانات اخیر علمی (اخیر که دارم می گویم امسال پارسال نیستا. با ما [هستی] که ما گفتیم تفکر سقیفه است که گفتیم می گوید دین در مسائل اجتماعی دخالت نکند؟ دین برود توی کنج خلوت ها. خدا مزاحمت ایجاد نکند؟) گفتم هر کسی می خواهد اومانیسیم را خوب و ساده و قشنگ ببیند، مانیفست ۱۹۷۳ را ببینید. این خوشگل اینها را می گوید. شکل و خوشگل می گوید.

تقریباً از ۳۰۰ سال پیش این جریان استکباری، این جریانی که امروز شما به عنوان نظام سلطه در دنیا می شناسید، این جریانی که امروز در اسرائیل مردم غزه را تکه پاره می کند، قبلش این جریانی که رفتند سرخ پوست های آن سرزمین را ریختند بیرون، خودشان سرزمین را گرفتند، اسمش را گذاشتند آمریکا. اینهایی که آمدند هند را گرفتند، مدت ها هند مستعمره شان بود، جزو کشورشان بود. اینهایی که آمدند کشورهای آفریقایی را گرفتند، اینها را کردند مستعمره خودشان. اینها نیاز به پشتوانه علمی داشتند. علم دستشان نباشد، دست برتر ندارند.

جریان اومانیستی که یواش یواش شکل گرفت، از یک عده‌ای افراد، یک زمزمه‌هایی شروع شد. آرام آرام مباحث شناختی و روشی و اینها شروع شد. این از نظام سلطه رفت پشت سر این ایستاد. ۳۰۰ سال است در دنیا نظام سلطه به این جمع‌بندی رسیده: "هیچی بهتر از این جریان فکری اومانیستی برای سلطه و سلطه‌گری خوب نیست. این خیلی چیز درجه یک و عالی است".

همان کاری که معاویه کرد. معاویه چه کار کرد؟ معاویه وقتی می‌خواست ظلم کند، دید در جامعه‌اش دو تا جریان علمی شکل گرفته: یک عده را به او می‌گویند جبریون، یک عده دیگر هم به اسم قدریه و مرجئه و اینها آنجا هستند. معاویه گفت: "اینها چی می‌گویند؟" گفتند: "آقا، این وریا می‌گویند انسان مجبور است. هر کاری می‌کند مجبور است. اینها تقدیرات الهی است." آن وریا می‌گویند: "نه، انسان اراده دارد، اختیار دارد." به نظرتان معاویه رفت طرفدار کی شد؟ معاویه سیاسی، ظالم، مستکبر، رفت طرفدار کی شد؟ جبریون یا اختیاریون؟ قشنگ رفت طرف جبریون. شروع کرد از اینها حمایت کردن. از اینها طرفداری کردن. "آها، اینها خوبند. همین‌ها درست می‌گویند".

نتیجه تفکر جبری: توجیه ظلم

بعد نتیجه‌اش چی شد؟ نتیجه‌اش این شد: می‌گویم معاویه ظلم که می‌کرد (خدا لعنت کند اینها را)، بعد به او اشکال می‌کردند: "چرا ظلم کردی؟" گفت: "من که کاری نکردم. اینها اراده الهی است. ما مجبوریم. ما دستان بسته است. اینها مقدرات خداست." تمام! هر خلافی می‌خواهی بکن، بکن.

که شما نگاه می‌کنید می‌بینید وقتی کاروان اسرا می‌آید شام و وارد مجلس یزید می‌شود، یزید ظالم، قاتلی که کربلا برپا کرده، [شروع به سخن گفتن می‌کند]. برمی‌دارد. جمله‌بندی این‌طوری است: "ببینید خدا باهاتون چه کار کرد." این قدر پررو! دیگر هرگاه دلش خواسته کرده، هر جور خواسته کشته. "می‌دیدید خدا باهاتون چه کار کرد".

۳۰۰ سال است جریان ظلم، جریان استکبار به این جمع‌بندی رسیده: "برای ظلمش نیاز به علم دارد." در فضای علوم انسانی و در این فضای علوم انسانی هیچ شیوه بهتر از مکتب اومانیستی نیست. هیچ کدامش. حالا این چیست؟ و چطوری این اتفاق می‌افتد؟ یک جمله‌اش را چند شب گفتیم. اگر عمری باشد فردا بیشتر توضیح می‌دهیم. یک جمله‌اش این است که اومانیسم همان حرفی را می‌زند که سقیفه شروعث کرد. همان حرف را. ولی خب، دیگر این در تحولات تاریخی خودش می‌آید.

شهادت حضرت عباس (ع): رجز، مقاومت و مظلومیت

در کتاب مناقب ابن شهر آشوب این طور می نویسد (من امشب دلم می خواهد فقط این عبارات عربی را برای شما بخوانم و ان شاء الله عزیز دلمان فیض می رساند):

"كَانَ الْعَبَّاسُ (عليه السلام) إِذَا السَّقَا، قَمَرَ بَنِي هَاشِمٍ، عَبَّاسٌ خَبَ چَند تا عَبَّاسٌ تُو كَرَبَلَا بُود؟ اونی كه سقا بود، همه را بنی هاشم. صَاحِبُ اللِّوَاءِ الْحُسَيْنِ) "پرچم دار و فرمانده سپاه حسین" (وَ أَكْبَرُ الْأَخْوَانِ) "اون برادر بزرگ" (مَضَى لِطَلَبِ الْمَاءِ) "رفت دنبال آب، سقا است دیگر" (فَحَمَلُوا عَلَيْهِ وَ حَمَلَ عَلَيْهِمْ) ". انا به عباس حمله کردند، عباس هم جلو انا و ایستاد و به آنها حمله کرد" (وَ جَعَلَ يَقُولُ) "قمر بنی هاشم، علمدار کربلا شروع کرد رجز خواندن": (لَا آزْهَبُ الْمَوْتَ إِذَا الْمَوْتُ رَقَا) "نمی ترسم از مرگ، وقتی مرگ فرا برسد" (نَفْسِي نَفْسُ الْمُسْتَرْقَى وَ الْفُرْقَا) "جانم، جان کسی است كه در پی آب است" (إِنَّ الْعَبَّاسَ) "من را کسی نمی ترساند" (وَ لَا أَخَافُ الشَّرَّيَوْمَ الْمُتَلَقَا) "و نمی ترسم از بدی در روز رویارویی".

"فَفَرَّقَهُمْ) "اینها را از هم پراکنده کرد" (فَكَمَنَّ لَهُ زَيْدُ بْنُ وَرْقَاءَ الْجَهَنِّيُّ مِنْ وَرَاءِ نَخْلٍ) "این زید بن ورقاء رفت پشت یکی از نخل ها کمین گرفت". این نخلستان تا برای اهل روضه اسمش می آید، خاطرات و روضه ها همه برای اهل روضه مجسم می شود، نیاز به روضه خوانی دارد. جرات كه نمی کردند جلوی عباس. بعضی ها می گویند جرات نمی کردند حتی در چشم های نافذ عباس نگاه کنند. آخ، بگردم. تا اسم چشم می آید، شما ذهنتان را جای دیگر می برید]: چطور در این چشم؟ چرا تیر؟ چطور نشست به اینجا؟"

"وَ جَاءَ يُعِينُهُ حَكِيمٌ بْنُ طُفَيْلٍ) ". و یکی آمد به كمكش: حكيم بن طفيل" (فَصَرَبُوهُ عَلَى يَمِينِهِ) "دست راست عباس را [قطع کردند]" (وَ أَخَذَ السَّيْفَ بِشِمَالِهِ) "عباس شمشیر را داد دست چپش" (وَ حَمَلَ عَلَيْهِمْ وَ هُوَ يَزْتَجِرُ) "با همان يك دست به اینها حمله کرد در حالی كه مردانه داشت رجز می خواند": (وَاللَّهِ إِنْ قَطَعْتُمْ يَمِينِي) "به خدا قسم اگر دست راستم را قطع كنید" (إِنِّي أَحَامِي أَبَدًا عَنْ دِينِي) "من همیشه از دینم دفاع می كنم" (وَ عَنْ إِمَامٍ صَادِقٍ الْيَقِينِ) "و از امامی كه راستگوی یقین است" (نَجَلَ النَّبِيُّ الطَّاهِرِ) "فرزند پیامبر پاک".

"حسین تنها نمی گذارد. دست قطع می كنید، فكر كرديد چي؟ فكر كردی من به این راحتی از حسین [جدا می شوم]؟" "فَقَاتَلَ حَتَّى ضَعُفَ) "جنگید، جنگید، جنگید این مرد دلاور کربلا تا خسته شد، ضعف [به او دست داد]" (فَكَمَنَّ لَهُ الْحَكِيمُ بْنُ طُفَيْلٍ مِنْ وَرَاءِ نَخْلٍ) "يك نامردی رفت يك جای [دیگر] كمین گرفت" (فَصَرَبَهُ عَلَى شِمَالِهِ) "این یکی دست چپ عباس را قطع کرد".

باز عباس رجز می خواند: "يَا نَفْسُ لَا تَخْشَى مِنَ الْكُفَّارِ" ای نفس، از کافران نترس " (وَأَبْشِرِي بِرَحْمَةِ الْجَبَّارِ) و بشارت باد تو را به رحمت خداوند جبار).

"فَقَتَلَهُ الْمَلْعُونُ" (وقتی دست هایش را قطع کردند، حالا جرأت پیدا کرد، حالا توانستند تازه بیایند جلوی عباس). بعضی مقاتل می گویند: دستشان به این راحتی به عباس نمی رسید. عباس قامت رشید دارد. مرد بزرگ این میدان] ". گفتند: [مجبور شد یکی از اینها بیاید پا بگذارد در رکاب، روی پای عباس، خودش را بکشد بالا".

"فَضْرَبَهُ الْمَلْعُونُ بِعَمُودٍ مِنَ الْحَدِيدِ" (عمود آهنین را، این عمود آهنین را وقتی زدند، توانستند سقا را بر زمین اندازند). اینجا دیگر این مقتل حرفی دیگر از تیر نمی زند. حرفی از افتادن از اسب نمی زند. صاف می رود سراغ ماجرا. می گوید: "فَلَمَّا رَأَى الْحُسَيْنُ أَخَاهُ بِذَلِكَ الْفَرَاتِ" (وقتی حسین دید عباس در این وضعیت افتاده کنار فرات).

به نظرتان این مقتل می گوید چه کار کرد حسین؟ شما که چند تا از روضه ها را می بینید وقتی آقا مشاهده کردند، می گویند حسین، می گویند حسین سریع رفت بالای سر، سر را به دامن گرفت. ولی می گویند عباس تا این جوری دید، "بُكِيَ وَ أَنْشَدَ يَقُولُ" گریه کرد و شروع کرد گفتن: "(تَعْدَيْتُمْ بِشَرِّ قَوْمٍ فَعَلَكُمُ)" "شما در عمل خود، از بدترین مردم هم تجاوز کردید" (وَفَا رَحْمَتِي قَوْلَ النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ) "و رحم و شفقت شما به سخن پیامبر محمد نزدیک نبود" (أَمَّا كَانَ خَيْرَ الرُّسُلِ) "مگر او بهترین پیامبران نبود؟)

یک جمله خلاصه دیگر، تمام شد. به خاطر همین هم حسین وقتی برگشت به خیمه ها، عمود خیمه را درآورد. دیگر هیچ جمله ای نگفت. با هیچ کس دیگر حرف [نزد]. ناله بزن، حسین! آرام حسین!

شب دهم

عرض تسلیت دارم محضر آقا جان، مولا جان، صاحب العصر و الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، تسلاهی دل نازنینشان در این شب خاص که شب سختی است برای ایشان. مرحوم علامه می فرمودند: "صدقه بدهید برای سلامتی حضرت و تسلاهی دل و تسلاهی خاطر ایشان." صلواتی بفرستید: اللهم صل علی محمد و آل محمد.

محضر زیارت عاشورا بودیم، مدرسه عاشورا درس های بزرگی را برای عاشقان حسینی در این زیارت نامه دارد. با هم صحبت کردیم، گفتیم اگر کسی می خواهد از مرتبه و مقام روضه خوان و گریه کن بالا بیاید و اوج بگیرد، مرتبه و مقام بالاتری برای او هست که در زیارت عاشورا از ما می خواهد که آن را مطالبه کنیم و دعا کنیم: "وَسَأَلَ اللَّهُ الَّذِي أَكْرَمَ مَقَامَكَ وَ أَكْرَمَنِي بِكَ أَنْ يَرْزُقَنِي طَلَبَ ثَارِكَ". (و از خدا بخواه که تو را گرامی داشت و مرا به واسطه تو گرامی داشت، خونخواهی تو را روزی ام کند.) اینکه ما خونخواه حسین (ع) باشیم و در مسیر خونخواهی او حرکت کنیم.

بعد فرمودند: "این خونخواهی کی معنا پیدا می کند؟ زمانی که در رکاب امام زمان خودت باشی، امام منصور من اهل بیت محمد (صلی الله علیه و آله)". لذا فضایی که زیارت عاشورا ترسیم می کند، یک جنگ حق و باطل است که از خلقت آدم شروع شده و با بعثت پیامبر اکرم (صلوات الله علیه) وارد فصل جدیدی می شود و در این فصل جدید با غدیر و سقیفه به اوجی می رسد.

غدیر و سقیفه: دو مسیر حق و باطل

غدیر می شود مظهر اطاعت امر الهی و سقیفه می شود مظهر سرکشی و طغیان در مقابل امر الهی. و هر کسی بعد از آن در طول تاریخ حرکت می کند، ادامه یکی از این دو تا می شود: یا امر خدا را اطاعت می کند و در جمله غدیریان و تحت ولایت خدا قرار می گیرد، و یا امر خدا را معصیت می کند. می گوید: "هر جا دلم خواست عمل می کنم، هر جا را دوست نداشتم، نمی کنم، چه اشکالی دارد؟ خدا خودش می بخشد. شماها چرا کاسه داغ تر از آش شدید؟ پیغمبر خودش راضی است، چه اشکالی دارد؟ چه فرقی می کند؟"

این دو جریان حق و باطل ۱۴۰۰ سال ادامه پیدا کرده. پس من کی هستم؟ رزمنده و مبارز و مجاهدی که می خواهد در مسیر خونخواهی حسین (علیه السلام) باشد: "سلم لمن سالمکم، حرب لمن حاربکم". (صلح است برای کسی که با شما صلح کند، و جنگ است برای کسی که با شما جنگ کند.) هر کی با شما سر جنگ برداشت، ما با او سر جنگ [داریم].

و دعای عهد که به ما گفتند هر روز بخوانید، به ما می‌گوید که باید صبح تا صبح بیعت را با امامت تازه کنی، تجدید بیعت داشته باشی و از او بخواهی که در رکابش بجنگی و مبارزه کنی و ان شاء الله در رکاب او به مقام عظمای شهادت برسی. پس من کی هستم؟ رزمنده و مبارز.

صحنه جنگ امروز: اومانیسم در مقابل دین خدا

صحنه جنگ چه جور صحنه‌ای است؟ بین غدیریان و اهل سقیفه، بین کسانی که اطاعت امر الهی می‌کنند و کسانی که می‌گویند: "دین و امر خدا مال گوشه مسجد، صحنه جامعه و اجتماع و سیاست و حکومت و اقتصاد را خودمان فکر می‌کنیم و می‌فهمیم".

بعد عرض شد: صحنه امروز را وقتی نگاه می‌کنیم، امتداد سقیفه اسم جدیدی پیدا کرده و این اسم جدید در دنیا رسم و شکلی برای خودش به هم زده و خودش را به اسم اومانیسم (انسان محور) معرفی کرده و شده مبنای کار این کشورهایی که ما امروز به عنوان کشورهای غربی می‌شناسیم. با سربلند و ادعای زیاد می‌گویند: "ما اومانیستیم. ما خدا محور نیستیم، انسان محوریم. دین خدا را اطاعت نمی‌کنیم. عقل بشری و تجربه بشری هر چی گفت و هر جا خواست [تبعیت می‌کنیم]".

در این صف‌بندی و در این خط‌کشی، پشت صحنه این ماجرا را ۱۴۰۰ سال پیش در زیارت پنجم امام حسین (علیه السلام) شفاف می‌کنند. در زیارت پنجم امام حسین (علیه السلام) عبارت این است: "وَ أَشْهَدُ أَنَّ الَّذِينَ صَفَّقُوا دَمَكَ فَاسْتَخَلُّوا حُرْمَتَكَ مَلْعُونُونَ مُعَذَّبُونَ". (شهادت می‌دهم کسانی که خون شما سیدالشهدا را به زمین ریختند و حرمت شما را شکستند، ملعون و معذب‌اند.) اینجا یک کد می‌دهد.

کربلا: ریشه‌های یهودی و صهیونیستی

با کی طرف بودند در کربلا؟ این ور امام حسین (علیه السلام). آن ور کی بود؟ خب، ظاهرش مسلمانان. مسلمانانی که امتداد حرکت سقیفه و فکر سقیفه را دارند. اما این زیارت پنجم امام حسین (علیه السلام) یک اشاره دارد، یک کلید می‌دهد. می‌گوید: "مَلْعُونُونَ مُعَذَّبُونَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ". (آنهايي که مورد لعن عیسی بن مریم و مورد لعن حضرت داوود (علیه السلام) قرار گرفته‌اند).

"آقا، عاشورایی! در صحنه کربلایی! جنگ بین حسین بن علی (علیه السلام) است و یزیدیان! چطور شما می‌گویید ملعون و معذب بر زبان داوود؟ ماجرا چیست؟" این همان مطلبی است که سه شب پیش به آن اشاره کردیم، امشب هم

کاملش کنیم. برای رمزگشایی از این عبارت زیارت عاشورا کافی است مراجعه کنیم به قرآن. چه می‌فرماید؟ در سوره مائده به زیبایی می‌فرماید: "لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُودَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ". لعنت شدند کسانی از بنی اسرائیل که کافر شدند، بر زبان داوود و عیسی بن مریم).

از بنی اسرائیل یک گروهی بودند، اینها را جناب داوود (علیه السلام) و عیسی بن مریم (علیه السلام) لعن می‌کردند. یعنی همان‌هایی که شما امروز به عنوان یهود می‌شناسید، به عنوان صهیونیست می‌شناسید. یعنی اگر جریان حق را در عالم دنبال کنیم، به علی و خاندان علی (علیه السلام) می‌رسیم و وقتی جریان باطل را در عالم دنبال می‌کنیم، به یهود و صهیونیسم می‌رسیم.

پشت صحنه ماجراها، در زیارت امام حسین (علیه السلام) می‌گوید این یهود و صهیونیست بود که سقیفه برپا کرد و بعد از سقیفه ماجراها را یکی به یکی طراحی کرد تا رسید به عاشورا. پس طرف، یهود و صهیونیست بوده از گذشته و امروز هم شما می‌بینید در صحنه امروز هم آنهایی که تفکر اومانیست انسان محور را دارند در دنیا ترجمه می‌کنند، کتاب می‌کنند (دیشب بحث علم را کردیم، دیشب بحث علوم انسانی را داشتیم)، اینها را کتاب می‌کنند، در دنیا منتشر می‌کنند، به جای علم به ملت می‌فروشند، باز همین صهیونیست [است].

علم جاده صاف کن استکبار و تفاوت آن با علم واقعی

و شما نگاه می‌کنید هر جایی که خواست این جریان کارش را جلو ببرد، دست به دامن علم شد، اما علم واقعی نه. (علم جاده صاف کن استکبار).

شما می‌گویید علم واقعی را شما می‌گویید علم واقعی دست اهل بیت (علیهم السلام) است. علم واقعی یعنی قرآن. آن کسی که می‌آید جلوی این می‌ایستد، علم‌نماست. خودش را به عنوان علم معرفی می‌کند، پرسروصدا و پرهیاهو. دیشب عرض کردیم، گفتیم بعد از تجربه بنی‌امیه، بنی‌عباس ملعون که آمد روی کار، اینها فهمیدند اگر بخواهند فقط با فریب و تزویر و زور جلو بروند، ۵۰ سال بیشتر عمر نمی‌کنند، یک عاشورا برپا می‌شود، مردم هوشیار می‌شوند و صوتشان جمع می‌شود.

چه کردند؟ آمدند سراغ علم و شافعی را و ابوحنیفه را اینها را بزرگ کردند در مقابل امام باقر (علیه السلام) و امام صادق (علیه السلام). شافعی چه می‌گفت؟ مگر ابوحنیفه چه می‌گفت؟ می‌گفت: "من خلفای سه‌گانه را قبول دارم. مدل حکومت رساندنشان را اینها مردم انتخابشان کردند. به بنی‌امیه انتقاد دارم. اینها عادل نیستند، شراب می‌خورند، ظلم می‌کنند. به بنی‌عباس انتقاد دارم. اینها بی‌ادبند، اینها ظلم می‌کنند." اما به قول خودشان، موضع اینها در مقابل ظلم بنی‌امیه و بنی‌عباس، موضع اعتدالی بود.

لذا جریان بنی عباس آمد پشت سر این ایستاد. این را بزرگش کرد. می گفت: "هرکی می خواهد برود درس ابوحنیفه، به او سکه می دهم." اما "هرکی بخواند برود آن ور، باید سکه هم بدهد. نداشته باشد، باید شلاق بخورد." به علم که دست پیدا کرد، شروع کرد علم را مطرح کردن. جاده صاف کن خوبی پیدا کرد. هر کاری که می خواستند بکنند، می توانستند انجام بدهند. چون نقطه مقابل جریان اموی و عباسی، اهل بیت (علیهم السلام) بودند. هر وقت با آنها حرف زده می شد، می گفتند: "ما حقیق، شما باطلید." اما هیچ وقت شافعی این حرف را نمی زد. نمی گفت: "تو برو کنار، من باید [حاکم شوم]."

مامون ملعون آمد به امام رضا (علیه السلام) گفت: "آقا، می خواهم فدک را بهتان برگردانم. فدک روزی از شما غصب شده، می خواهم به شما برگردانم." آقا فرمودند: "کل حکومت را باید بدهی." چون این طرف اهل بیت (علیهم السلام) را داشتند. رفتند سراغ علم. با علم سالیان توانستند حکومت جور خودشان را تثبیت کنند.

نورانیت علم الهی و تجربه جنگی

پای عالم که وسط می آید و پای علم که وسط می آید، دیشب روایتش را خواندیم: "العلم سلطانٌ من وَجَدَهُ صَالٌ وَ مَنْ لَمْ يَجِدْهُ صَيِلٌ عَلَيْهِ". علم قدرت است، هر کس آن را بیابد چیره شود و هر کس آن را نیابد بر او چیره شوند.

خب، حالا کی هستیم من؟ رزمنده، مجاهد. جبهه حق کجاست؟ غدیر و اطاعت امر خدا در عرصه فردی و در عرصه اجتماعی، سیاسی، اقتصادی. نقطه مقابل چیست؟ سقیفه، سرکشی در مقابل امر الهی. هر جا دلم خواست، می گویم می خواهم. هر جایی نخواست، می گویم دوست ندارم. خب، حالا.

امروز اومانیسم (انسان محوری)، مادی گرایی، تجربه محوری ایستاده جلوی شما. می گوید: "کتاب خدایت را آتش می زنم." قرآن ما را برمی دارند آتش می زنند. می گویند: "با معیارهای علمی ما این کتاب، کتاب تروریستی است." شما مسلمان ها را یکم بخواهید روی مکتب اهل بیت (علیهم السلام) اصرار کنید، می گویند: "شماها تروریستید!" آقا، با چه شاخصی می گویی؟ با چه خط کشی؟ "علم می گوید." "کدام علم؟" علمی که پایه اش اومانیسم است. پایه اش را انسان محوری گذاشته به جای خدا محوری. می گوید: "من کاری با حرف خدا ندارم. هر جایی این علوم درس داده شد، چه روانشناسی، چه جامعه شناسی، چه اقتصادش، چه علوم تربیتی اش، چه علوم سیاسی اش، اگر یک نفر (چه در مصرش بود، چه عراقش بود، چه جای دیگرش) یکی بلند شد گفت: 'آقا، این خلاف آیه قرآن است.' گفتند: 'آیه قرآن را برو در مسجد بخوان. داریم بحث علمی می کنیم.'"

"مگر قرآن علم نیست؟" در مکتب اومانیسم نه! علم با تجربه و مشاهده به دست می‌آید. هر چیزی که تجربه‌اش کردیم علم است. هر چه در لوله آزمایش گذاشتیم علم است. بقیه چیزها را ما علم نمی‌دانیم. حرف خدای این عالم است. ما اصلاً با این خدای شما مشکل داریم. "همین دانشگاه‌های کشور، داخل خود کشور خودمان. یکی از دوستان در یکی از سمینارها می‌گفت: "یک نفر که داشت ارائه می‌کرد، حرفی زد. بلند شدم گفتم: 'آقا، این آیه قرآن یک چیز دیگر دارد می‌گوید. 'فردایش به من گفت: 'حاج آقا، آیه را برو در مسجد بخوان. داریم بحث علمی می‌کنیم'".

نمونه عینی: جنگ ۱۲ روزه و فناوری موشکی

خوب، اگر شما آمدید گفتید علوم انسانی شده زمینه‌ساز و بستر ساز این ظالمین و مستکبرین، ادامه سقیفه، همین صهیونیست‌ها، همین یهودی‌ها که آن روز پشت صحنه عمل می‌کردند، امروز سینه سپر کردند برای خودشان سرزمین درست کردند. امروز می‌گویند: "ما آمریکا را می‌چرخانیم. لابی صهیونیستی ما هستیم. ثروت دست ماست. رسالت دست ماست." خب، حالا یک سوال.

اگر بر اساس علوم انسانی اومانیستی حرکت کنیم، چه فرقی می‌کند با قرآن و اهل بیت (علیهم السلام)؟ یک مثال را امشب یک کمی با هم مرور کنیم، ببینیم نتیجه‌اش کجا معلوم می‌شود. "آقا، علم اگر [با خدا نباشد] چه فرقی می‌کند؟ فرقی چی می‌شود؟ "جنگ ۱۲ روزه اخیر را بگذاریم وسط، با همدیگر مرور کنیم. در جنگ ۱۲ روزه اخیر، شما می‌گویید: "آقا، ما به لحاظ فناوری موشک و ماهواره و پهپاد دست برتر را داشتیم".

یکی سوال می‌کند: "شما چه جوری در این فناوری‌هایی که امروز به اسم فناوری‌های های‌تک می‌شناسندشان، دست برتر را پیدا کردید؟" سوال دیگر: "این فناوری‌ها که اصلش دست آنها بوده. شروعش اصلاً با آنها بوده. جز نظامی به هیچ‌احدی در هیچ دانشگاهی تدریس نمی‌کند. در هیچ کتابی هم نمی‌نویسندش. مگر یک چیز به درد نخور و خارج از رده باشد، آن موقع آره. شما هم که بعد از انقلاب تحریم بودید، شما این فناوری را چه جوری دست پیدا کردید؟ تازه فناوری قدیمی‌اش نه. می‌گویید جدیدش. بیشتر از جدیدش حتی یک چیزی داریم که خود آنها هم ندارند. چه جوری به این رسیدی؟"

نادر مهدوی و فتح خلیج فارس: اتکاء به خدا نه علم مادی

یک روزی در همین کشور مرحوم آقای دکتر حسابی می‌گفت: "رفتم به مسئولین آن زمان گفتم: 'آقا، می‌خواهم دانشگاه فیزیک بزنیم. من فیزیک‌دان، شاگرد انیشتین، من خودم استاد این قصه.' گفتم: 'آقا، اینجا که اروپا نیست. از این چیزها اینجا نمی‌شود انجام [داد]. نمی‌توانم، نمی‌شود. اینها مال اروپایی‌هاست.' اینها زبانزد همه بود."

تهرانی مقدم و حاجی زاده و شاگردانش وقتی خواستند شروع کنند، نه موشک داشتند، نه علمش را داشتند، نه جایی که بروند یاد بگیرند. اینها چطوری به این فناوری رسیدند؟ از کجا آوردند؟ جایی که نمی داد به اینها. یک دانه لیبی چند تا موشک داد. با نیروهایش آمد، گفتند که: "کسی اینجا نیستد نگاه کند بیرون." بعد در خاطرات آقایان هست که شهید تهرانی مقدم به عنوان آبدارچی بین اینها می چرخید. "روی اینها چه کار می کرد؟ چایی برایشان می برد".

از آن نقطه چه جوری به اینجا رسیدی که امروز برای کل دنیا می گوید: "آقا، من دست برتر را دارم. فناوری مال من." وقتی می روی سراغ خود تهرانی مقدم، می گوید: "آقا، بر اساس دودوتا چهارتاها که این علوم انسانی اومانیستی می گویند، ما راهی به این قصه نداشتیم. می بایست تسلیم می شدیم. می آمدم می گفتیم ما نوکر شما، شما ارباب. مثل این عربستانی ها." ولی این کار را نکردند. رفتند مراجعه کردند به قرآن. قرآن چه می فرماید؟ قرآن می گوید: "إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ". (اگر خدا را یاری کنید، خدا یاریتان می کند.) "تو بیا به میدان پا بگذار، من خدا با تمام خدایی ام می آیم پشتت".

دقیقاً همان خدایی که اومانیسم می گوید: "من اصلاً حسابش نمی کنم. حسابش نمی کنم. باید خودمان فکر کنیم ببینیم چه کار می خواهیم بکنیم". خدا را نیاور در معادلات. "دقیقاً می گویند. من تا حالا ۱۰۰ بار به این آدرس دادم، نمی دانم کسی تشویق شد برود ببیند مانیفست ۱۹۷۳ را. کسی رفت بخواند؟

نکته دوم: "آقا، به ما نمی دهند. ما از کجا پیدایش کنیم؟ چه جوری به دستش بیاوریم؟" امام صادق (علیه السلام) می فرماید: "أَلْعِلْمُ نُورٌ يَقْذِفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبٍ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ". (علم نوری است که خداوند در قلب هر کس از بندگانش که بخواهد می اندازد.) علم می خواهی؟ دست خودم است. و هرکی هم بخواهم می دهم. "آقا، یعنی می شود ما خودمان دست به کار بشویم، علم بیاید؟" می گوید: "آره، تو دست به کار شو، خدا می دهد. خودش نمی آید." عالم، عالم حساب و کتاب است ولی حساب کتاب مادی گرایی خالی نه.

خب حالا ما می خواهیم: "خدایا، این علم را لطف کن بده." بنشینیم دست بلند کنیم، می دهد؟ می گوید: "نه، شرط و شروطی دارد." در حدیث عنوان بصری شروع می کند اینها را گفتن. اولین شرطی که اگر علم می خواهی بهت بدهم: "أَطْلُبُ الْعِلْمَ بِحَقِيقَةِ الْعُبُودِيَّةِ". (علم را با حقیقت بندگی بجوی.) بنده من باش، مال من باش.

توسل و پیروزی در نبرد

لذا تهرانی مقدم می آید بندگی می کند، بنده خدا می شود. حالا می بیند چیزهایی که به عقل هیچ کس نمی رسد، به طور عادی آدم ها ذهنشان قفل است، ۱۰۰ سال باید تحقیق کنند به آن برسند، دارد فکر می کند، به ذهنش می رسد، به ذهنش

می‌رسد. به زبان ساده می‌گوییم، به زبان دقیقش خدا این را عنایت می‌کند. بعد می‌گوید: "می‌خواستیم چیزی را بفهمیم، می‌خواستیم مشکل موشکی را حل کنیم، یک حسینه آنجا داشتیم، می‌رفتیم توسل می‌کردیم، مشکلاتمان حل می‌شد."

این در علوم [اومانیستی] نیست. نه در روانشناسی‌اش می‌گوید. نه در جامعه‌شناسی‌اش می‌گوید. نه در اقتصادش می‌گوید. نه در علوم سیاسی‌اش می‌گوید. می‌گوید: "خدا را نیاور وسط. بیا خودمان ببینیم با هم چه کار کنیم." این ور دقیقاً می‌گوید برعکس: "اگر می‌خواهی پیروز شوی، خدا را باید بیاوری." بین فاصله چه جوری می‌شود؟

اگر شما علوم اومانیستی را قبول کردی، طبق این روانشناسی و جامعه‌شناسی عمل کردی، هیچ وقت نمی‌توانی آن موشک را بسازی. بگذار همیشه آن آمریکایی بالا سر تو است. تو برده اویی. به خاطر همین دیشب گفتم اینها به این نتیجه رسیده‌اند: "بهترین راه سوار ملت شدن در دنیا همین علوم است." ایستاده‌اند پشت این علوم. همان جوری که معاویه ایستاد پشت جبريون. یادتان که نرفته؟ آن جبريون بودند و اختیاریون و قدریه و اینها. معاویه طرفدار جبريون شد. چرا؟ هر کاری می‌خواست می‌کرد، می‌گفت مجبورم.

حق و تو: مظهر ظلم مدرن

سیستم نظام بین‌المللی، سازمان امنی، شورای امنیت و و و همه‌اش را طبق این علوم چیده‌اند. چرا؟ چون هر کاری دلشان بخواهد می‌کنند. آخرش اسرائیل می‌شود "ارتش اخلاق‌مدار". این علمی که تولید کردند، کتابش را نوشتند، به دنیا صادرش کردند، تویش خدا نیست. وقتی خدا نبود، دلشان خواست می‌کنند، توجیه‌اش هم می‌کنند. پشتش مشکلی ندارند باهاش.

یکی از چیزهایی که من بعضی وقت‌ها با این بچه‌ها شوخی می‌کنم، می‌گویم: "می‌دانید حق و تو در شورای امنیت یعنی چی؟" آقا، نظام بین‌المللی، کشورها آمده‌اند سازمان ملل تشکیل داده‌اند برای حفظ امنیت و صلح. شورای امنیت تشکیل داده‌اند که هر جای دنیا یکی خواست علیه امنیت دنیا، صلح دنیا حرکتی کند، این شورا تشکیل جلسه بدهد، دهنش را سرویس کند. "ولی خب، این شورا چند تا عضو ثابت دارد. بقیه تغییر می‌کنند. از این اعضای ثابت یکیش آمریکاست. این از اعضای بعضی‌شان حق و تو دارند."

"آقا، حق و تو یعنی چی؟ خوب دقت کن. بیایم جامعه." حق و تو یعنی مقدم شدن صلح بر عدالت. یعنی اینکه در شورا مبنا و رای‌گیری است. "اگر آمدیم و گفتیم: آقا، فلان کشور الان کارش درست است یا نه؟ علیهش قطعنامه صادر کنیم؟ بریم حمله کنیم؟ همه باید رأی بدهند." آمدیم! همه رأی دادند به یک چیزی که من آمریکا گفتم: "نه. این خلاف

صلح است. "من آمریکا چون تشخیص می‌دهم این خلاف صلح است، جلویش را می‌گیرم. با اینکه باید همه نظر بدهند. عدالت این است که همه نظر بدهند. اما چون صلح بر عدالت مقدم است، من آمریکا باید حق و تو داشته باشم.

"ببخشید، روی چه حسابی شما باید تشخیص بدهی صلح؟ بقیه کشک؟" "بله، بقیه زرشک! بله، دیگر." "چند تا قطعنامه تا الان علیه رژیم کودک کش صهیونیستی در شورای امنیت نوشته شده، آمریکا به تویش کرده؟ و تو یعنی همین: "من تشخیص می‌دهم چی برای صلح دنیا خوب است." اسرائیل که برای صلح دنیا بد نیست. تازه ما خودمان درستش کردیم. خودمان هم بهشان بمب می‌دهیم. خودمان هم بهشان هواپیمای F۳۵ می‌دهیم. بهشان می‌گوییم بروید ایران را بمباران کنید. بعدش هم می‌بینید بمب‌هایشان نمی‌توانند بزنند. بقیه [هم] بیا خانه دیدار.

گفتم، گفتم یک خلبانی می‌گفت: "آقا، ما بعضی جاها را نمی‌توانیم بزنیم. بمب اضافی داریم!" بگو: "خدا!" وقتی می‌گوییم علوم اومانیستی، علوم انسان‌محور که خدا را حذف کرده، ادامه همان سقیفه است، یعنی این طوری می‌شود. اثرش را می‌بینی چه شکلی؟ کجا معلوم می‌شود؟

معجزه الهی در صحنه نبرد: "وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ"...

خب، بریم یک گام جلوتر. "آقا، ما در این جنگ موشک داشتیم، دست برتر پیدا کردیم." قبول. "اگر ما با علوم اومانیستی رفته بودیم جلو، با این روانشناسی و جامعه‌شناسی رفته بودیم جلو، ما به موشک دست پیدا نمی‌کردیم." قبول. ولی حالا که موشک داشتیم، باز یک گام می‌رویم جلوتر.

"شما موشک داری. شما به قول خودت در مرز فناوری. قبول. چند هزار تا موشک درست کردی؟ به قول سردار عزیز حاجی‌زاده (رضوان الله علیه) که عکسشان را اینجا زدند، عزیزان خیلی ذوق به خرج دادند این عکس این شهدا را اینجا زدند. تا چند وقت بخواهیم اسرائیل را شخم هم بزنیم، موشک داریم." اما عزیز، تو این ور دنیا، یک کشوری آن ور دنیا، همه دنیا ایستاده با تمام چیزی که تو اسمش را می‌گذاری فناوری. پایگاه‌های آمریکا دور تا دورتان اند. همان موشکی تو داری، آنها هم دارند. سامانه پدافندی هم که داری، می‌گویی: "من بهترش را دارم." تازه کشتی‌ها را هم آوردند. کمک فرانسه و انگلیس. جنگنده‌هایشان را آوردند کمک. "تو یک موشک از اینجا بلند کنی، یکی یکی شروع کنند، می‌گویند تو می‌زنی یا من بزنم؟" کشورهای عربی را هم آوردند کمک. جنگنده‌های آنها را هم آوردند. "این موشک تو باید از این هواپیماها رد بشود، از آن ناو هواپیمابر رد بشود، پنج شش تا لایه پدافندی رد بشود، برود بخورد آنجا."

طبق دودوتا چهارتایی که این علوم اومانیستی یاد ما می‌دهند، این موشک باید بخورد یا نباید بخورد؟ نباید بخورد. "تو اگر بخواهی موشک بخورد، باید ۱۰۰ تا بزنی، یکیش بخورد. آن هم ۱۰۰ تا چون تعدادش زیاد است، اینها دیگر نتوانند جلویش را بگیرند." اما در همین چند روز، ۱۲ روز جنگی اولش، رزمنده‌های ما تعداد موشک‌ها و پهپادها زیاد بود. اینها گفتند: "آقا، اینها زیاد می‌زنند. ما ۸۰ درصدش را می‌گیریم. حالا یکی دو تایش هم می‌خورد."

بچه‌های رزمنده چه کار کردند؟ یک موشک شلیک [شد]. یک دانه موشک رفت. از این هواپیماها رد شد. از آن سامانه رد شد. از آن ناو رد شد. از آن پدافندهای پیکان و فلاخن و نمی دانم گنبد آهنین. چه شد؟ چرا این خورد؟ طبق دودوتا چهارتای مادی گرایی که ۳۰۰ سال اومانيسم دارد به دنیا ترجمه می‌کند به عنوان علم [نباید می‌خورد]. اما این ور بچه‌های رزمنده می‌گوییم: "داری چه کار می‌کنی؟" بچه‌های رزمنده تا همین چند روزه خودشان می‌گفتند، می‌گفتند: "ما فهمیدیم." گوش کن! خوب دقت کن.

"وقتی موشک را می‌بردیم سوار می‌کردیم برای پرتاب، اونی که حال خوشی داره، توسل درست را باور داشت، شلیک می‌کرد، خودش می‌خورد." ولی اونی که می‌گفت: "موشک است دیگر. ما هم که فناوری می‌زنیم." می‌گفت: "می‌زن!" می‌رفت یک جای دیگر. خودشان. در سیستم اومانيسم مادی گرایی می‌گوید: "آقا، این حرف‌ها را زن. موشک را بد زدی، رفته آنجا. اشتباه زدی. حتماً نفهمیدی چه کار کردی." نه عزیزم! قانونی دارد این عالم. قانونش این است: خدا دارد این عالم. بالای تمام این قدرت‌ها. تو حساب و کتاب بکن. دودوتا چهارتا بکن. او نخواهد نمی‌شود. تو همه حساب و کتابت را بکن، بخور. جلوی یک چیزی را بگیری، او بخواهد می‌شود. لذا این تک‌موشکی که شلیک می‌کنند، می‌رود، می‌خورد، از باب این است او می‌گوید: "خدایا، ببین! آن حق نیست، باطل است. بچه‌های غزه را ببین. کودکان تهران را ببین. ما آمدیم پای کار خودت. وعده کردی: "إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ." ما آمدیم وسط. ما آمدیم وسط." به برکت این اخلاص‌ها این موشک شلیک می‌شد، از همه این فناوری رد [می‌شد]. یعنی باز آن قانونی که حاکم است، قانون قرآن: "وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى." (و تو [ای پیامبر] آن تیر را نینداختی هنگامی که انداختی، بلکه خدا انداخت.) خدا تو تعیین می‌کنی این [مسیر را]. این که آیه قرآن است.

شهید نادر مهدوی و اوج بندگی در دفاع مقدس

خیلی خب. بازیگران [بیایند] عقب‌تر. آقا، اساساً شما در این جنگ موشک داشتید، زدید، فناوری عالی. "بعد برگرد در جنگ ۸ ساله، در دفاع مقدس. جنگ را کشاندند به خلیج فارس. شروع کردند سکوها‌های نفتی ما را زدند. ناو آمریکایی آمد وارد خلیج شد. امام گفت: "من بودم می‌زدم." اینها آمدند در خلیج، شروع کردند شلوغ کردن.

نه موشک داشتی، نه پهپاد داشتی، نه هواپیمای جنگنده داشتی، نه سامانه پدافندی داشتی. هیچی نداشتی. اما یک آقای داشتی به اسم نادر مهدوی. گفت: "امام گفته باید بزنیم." گفتند: "آره." گفت: "ما می‌رویم می‌زنیم." با چی می‌خواهی بزنی برادر من؟ نداری هیچی. سیم خاردار را داریم. می‌رویم در بازارهای چین با زور پیدا می‌کنیم. فشنگ [هم] به راحتی نداریم. تو می‌خواهی بروی چی بزنی؟ رفتند در انبارها پیدا کردند. چی؟ مین دریایی مال دوران

جنگ جهانی. رفتم مین‌های گنده مثل توپ هم. تا عکس‌های فیلم‌های نادر مهدویان هست، ببینید. رفتند اینها را پیدا کردند.

اینها را برداشتند، آوردند گذاشتند در قایق‌ها. نه اینها استاد جنگ دریایی‌اند. نه این مین‌ها دیگر به‌روز است و به درد بخور. مهمات جنگی یک قانونی دارد. از تاریخش که گذشت، ما منفجرش کنیم برای خودتان. منفجر می‌کند. اینها را برداشتند، آوردند گذاشتند در این قایق‌ها. رفتند در این خلیج مین‌ریزی کردند. چند تا مگر داشتند؟ همان چند تای کوچک. همان چند تایی داشتند، رفتند انداختند. خاطرات اینها جالب است.

می‌گوید: "نادر مهدوی با بچه‌هایش وقتی می‌رفتند اینها را بگذارند، قایق‌ها کوچک بود. اصلاً امکانات این جنگ را که اصلاً از قبل کسی طراحی نکرده بود. تازه بود. این مین‌ها بزرگ بود. این قایق‌ها کوچک بود. این بچه‌های رزمنده در تلاطم موج‌ها موقعی می‌خواستند بروند، مین‌ها اگر به هم می‌خورد، دیگر چیز دیگری می‌شد." می‌گفت: "اینها می‌رفتند اینها را جلوی اینها را می‌گرفتند. گاهی اوقات دستشان بین اینها گیر می‌کرد. له می‌شدند." این اینها رفتند ریختند. حالا چند تا.

از آن ور جنگ تبلیغاتی است. از آن ور جنگ تبلیغاتی است. آمریکا اعلام کرده: "من امنیت را در خلیج فارس تأمین کردم. هرکی می‌خواهد کشتی‌اش را رد کند، بیاید." یک کشتی گنده وسط انداخته. دور تا دورش هم ناو و [ناوچه] چی کرده. اینها در مستند نادر مهدوی هست. ببینید. ناوگان و طرف قشنگ رزمایش، چیدمان جنگی. این کشتی هم وسط. تمام خبرنگاران دنیا را هم جمع کرده روی این کشتی. از این صحنه فیلم‌برداری و عکاسی به دنیا مخابره کنند: "خلیج امن ایران همیشه".

می‌آید این کشتی جلو، می‌آید جلو، می‌آید جلو. چهار تا مین فسقلی دوران جنگ جهانی، یکیش از همه اینها رد می‌شود، می‌آید می‌خورد به بدنه این کشتی وسط. نه آن ناوهای جنگی. یک سوراخ گنده روی [کشتی] می‌کند. همه خبرداران دارند فیلم‌برداری می‌کنند. آبروشان رفت در دنیا. چرا رفت؟ خورد؟ اصلاً کجا بود؟ یک خدایی دارد این عالم: "مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا". هر کس تقوای الهی پیشه کند، خداوند راه نجاتی برایش قرار می‌دهد. "إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ". (اگر خدا را یاری کنید، خدا یاریتان می‌کند.) اگر بایستد وسط، موسی یک چوب دارد، می‌زند باهاش، دریا باز می‌شود. سلام!

پیام عاشورا: شهادت و بندگی در مسیر حق

دقت کن! پیروزی شما در جنگ ۸ ساله با تکیه به این علوم اومانیستی مادی گرایی شدنی نبود. و آن آقایی هم که یک سال فرمانده جنگ بود، فکرش، ذهنش همین بود. چون در همان دانشگاه‌های آن کشورها درس خوانده بود. می‌زد [و می‌گفت]: "این تیکه ایران که رفت، بیاییم فکر بقیه‌اش بکنیم." اما بچه‌های رزمنده‌ای که اومانیستی فکر نمی‌کردند، مادی گرایی فکر نمی‌کردند، خدا این عالم را همیشه بالا سر خودشان داشتند. با او فکر می‌کردند. با توکل بر او فناوری‌ها را پیگیری می‌کردند. توانستند سبک جدید جنگی را بفهمند.

بعد نادر مهدوی با همان مین‌های دوران جنگ جهانی و بعدش هم حالا نمی‌دانم بعدش دیگر چجوری ادامه دادند، چه کاری کرد در این خلیج. دیگر اسیر شدند. اینها چنان از نادر مهدوی کینه به دل گرفتند که در یک عملیاتی فقط آمدند ایشان را ربودند. گرفتند بردندش. اصلاً این آقا را دنبالش بودند. گرفتند بردندش. همین آمریکایی‌ها آوردند. همین‌ها وقتی بدن نازنین این شهید بزرگوار را برگرداندند، رها کردند رفتند. بچه‌های رزمنده رفتند این بدن را بردارند بیاورند. دیدند از حق و کینه خودشان این بدن را می‌خکوب کردند.

هرکی پای مکتب عاشورا ایستاد، یک کربلایی درپیش دارد. هرکی پای عاشورا ایستاد، یک گودال قتلگاهی دارد. امشب شب عاشورا است. و امشب دیگر شب گریه است، شب مقتل، شب روضه. [با] تمام توجه.

تنهایی امام حسین (ع) و وصیت به امام سجاد (ع)

کار به جایی کشید که دیگر هیچ کس با حسین (ع) نبود. "فَنَادَى: يَا مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ! وَيَا هَانِيَّ بْنَ عُرْوَةَ! وَيَا حَبِيبَ بْنَ مُظَاهِرٍ! وَيَا زُهَيْرَ بْنَ الْقَيْنِ! وَيَا يَزِيدَ بْنَ مَبْشَرٍ!" شروع کرد آقا یکی یکی یارانش را صدا کردن. "وَايَا أَبْطَالَ الصَّفَا! مَا لِي أُنَادِيكُمْ؟" (وای قهرمانان پاک! چرا شما را صدا می‌زنم؟) "جوابم [نمی‌دهید]" "أَنَا حُسَيْنُكُمْ أَذْعُوكُمْ فَلَا تَسْمَعُونَ" "من حسینتان هستم. شما را صدا می‌زنم، اما نمی‌شنوید" (!أَنْتُمْ نِيَامُ أَرْجُوكُمْ تَنْتَبِهُونَ؟) "مگر شما خوابید؟ من می‌خواهم شما بیدار شوید. خواهش می‌کنم بیدار شوید).

"أَمَّا حَالَتُ مَوَدَّتْكُمْ عَنْ إِمَامِكُمْ فَلَا تَنْصُرُونَهُ؟" (نکند از امامتان خسته شدید و روی برگردانید؟) "قربانت بروم آقای غریب. شما یاران من بودید، همراهان من بودید. "حواستان هست؟ بعد آقا ظاهراً اشاره کرده باشند به خیمه‌ها": فَانْظُرُوا نِسَاءَ الرَّسُولِ! "حواستان هست اینها خاندان پیغمبرند؟ اینها زن‌ها هستند" (!فَحَاضِرُوا نِسَاءَ الرَّسُولِ) "حواستان هست؟)

یک جمله اینجا دارد، خیلی جمله عجیبی است. خیلی. اگر مال خود امام حسین (علیه السلام) نبود این جوری آدم جرأت نمی‌کرد بگوید: "فَوَاللَّهِ يَرْسُلُ لَكُمْ الْأَمْلَ" (حالا که شماها نیستید، می‌دانید چه اتفاقی دارد می‌افتد؟) (قَدْ حَالَتْهُنَّ الذُّلَّةُ) "اینها ضعف گرفتشان. یعنی به زبان خودمانی اینها دیگر به لرزه افتادند" (فَقُومُوا مِنْ نَوْمِكُمْ أَيُّهَا الْكَرَامُ) "پاشید ای کریمان" (!فَادْفَعُوا عَنْ حَرَمِ الرَّسُولِ!) (پاشید دفاع کنید از حرم رسول!) "التفات کنید، حرامی‌های لعین می‌آیند [به سمت] ماشین".

بعد می‌گوید شروع کرد آقا زیر زبان نجوا کردن: "فَنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ". یعنی من حسینم دیگر باید بروم" (ثُمَّ ذَهَبَ إِلَى خَيْمِ النِّسَاءِ) "پاشد رفت تو خیمه زن‌ها" (فَجَاءَ إِلَى خَيْمَةِ وَلَدِهِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ). (شب [آخر] در خیمه، در بعضی مقاتل می‌گویند: "یکی یکی رفت در خیمه‌ها. خیمه فرزندان چی؟ نگاه کردید؟ کسی نیست؟ رفت در خیمه فرزندان عقیل نگاه کرد. کسی نیست؟") یعنی یک آقایی دارد می‌چرخد. یکی یکی.

رفتند سراغ آقا زین العابدین (علیه السلام). دیدند زینب (سلام الله علیها) دارد از ایشان پرستاری می‌کند. فَلَمَّا نَظَرَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ آرَادَ الْإِمَامُ السَّجَّادُ (علیه السلام) قَامَ "امام سجاد (علیه السلام) دیدم بابا دارد وارد می‌شود. خواستند اما از شدت بیماری نتوانستند" (فَقَالَ لِعَمَّتِهِ: سَانِدِينِي إِلَى صَدْرِكَ). گفت به عمه‌اش: "عمه جان، کمک کن من بنشینم." گفت: "نعمتی، کمک کن من بنشینم" (فَقَدْ جَاءَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ قَدْ أَقْبَلَ). "پسر پیغمبر دارد می‌آید تو. چه ادبی است اینجا. کجاست؟" (فَجَعَلَتْ زَيْنَبُ خَلْفَهُ) "خانم زینب اینجا پشت سجاد را گرفتند، بلند کردند، نشانند" (فَضَمَّتْ صَدْرَهُ) "پس سینه او را به خود فشرد".

"فَجَعَلَ الْحُسَيْنُ يَسْأَلُ وَلَدَهُ عَنْ مَرَضِهِ". (آقا شروع کردند احوالپرسی کردن از بیماری فرزندان). کدام آقا؟ آقایی که صبح تا ظهر داغ یکی یکی فرزندان را دیده‌اند. این صورت خونی است، این لباس خونی است. احوال سجاد را می‌پرسند. "چه خبر؟ حالت چطور است؟" "مَا صَنَعْتَ الْيَوْمَ؟ أَمَا آقا سجاد زین العابدین (علیه السلام) مُنَافِقِينَ مَعَ هَذَا الْقَوْمِ الْمُنَافِقِينَ". با این قوم منافق، آقا جان، چه کردی؟

"فَقَالَ الْحُسَيْنُ (علیه السلام): يَا وَلَدِي قَدْ اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ". حسین (علیه السلام) فرمود: "پسر جانم، شیطان بر اینها مسلط شده است" (فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ). "شیطان آنها را از یاد خدا غافل کرده است" (فَقَالَ عَلِيُّ زَيْنِ الْعَابِدِينَ: يَا أَبَتَاهُ، مَا صَنَعَ عَمِّي الْعَبَّاسُ؟) (اینجا امام سجاد (علیه السلام) می‌گوید: "بابا جان، عمویم عباس چه شد؟") مقتل می‌گوید: "فَلَمَّا سَمِعَتْ أُمُّهُ اخْتَنَقَتْ زَيْنَبُ بِعَبْرَتِهَا". (وقتی [زینب] مادرش [زین العابدین] شنید، گریه گلوی زینب را گرفت). زینب صورتش را اشک گرفته. "نگاه کند به حسین. الان حسین چی می‌خواهد جواب

بدهد؟" "وَجَعَلَتْ تَنْظُرُ إِلَى أَخِيهَا كَيْفَ يُجِيبُهُ" . و شروع کرد به برادرش نگاه کردن که چطور جوابش را می دهد .
"لَعَلَّهُ لَمْ يُخْبِرْهُ بِشَهَادَةِ الْعَبَّاسِ" . (شاید زین العابدین اطلاع ندارد از میدان جنگ، نمی داند با عمویش چه کار کرده اند) . حالا حسین می خواهد توضیح بدهد " يَا بُنَيَّ قَتَلُوهُ " . پسرکم، او را کشتند " . (و قَطَعُوا يَدَهُ عَلَى شَاطِئِ الْفُرَاتِ) " . و دستش را در ساحل فرات قطع کردند) .

بین روضه خوان حسین [بود] . اینجا مستمع روضه اینجا امام سجاد، زین العابدین (علیه السلام) . فَبَكَى عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بُكَاءً شَدِيدًا حَتَّى أُغْمِيَ عَلَيْهِ " . علی بن حسین (علیه السلام) گریه شدیدی کرد تا از هوش رفت " . (فَلَمَّا أَفَاقَ مِنْ غَشِيَّتِهِ) " وقتی به هوش آمدند " . (جَعَلَ يَسْأَلُهُ وَاحِدًا وَاحِدًا) . (شروع کردند یکی یکی سوال کردن) . " آن چی شد؟ آن چی شد؟ قاسم چی شد؟ علی اکبر چی شد؟ آن یکی چی شد؟ " شروع کردند یکی یکی پرسیدن " . وَالْحُسَيْنُ يَقُولُ: شَهِيدٌ " . حسین یک جمله دارد: شهید . " آن چی شد؟ شهید شد . همه را کشتند " .

"أَيْنَ أَخِي عَلِيٍّ؟ وَ حَبِيبُ بْنُ مُظَاهِرٍ؟ وَ مُسْلِمُ بْنُ عَوْسَجَةَ؟ وَ زُهَيْرُ بْنُ الْقَيْنِ؟" " برادرم علی کو؟ و حبیب بن مظاهر؟ و مسلم بن عوسجه؟ و زهیر بن قین؟ " (فَقَالَ لَهُ: يَا بُنَيَّ " . (فرمود: " پسر جانم . ") دیگر آقا دیدند دارد از یکی یکی حضرت سوال می کند: " اَعْلَمَ أَنَّهُ لَيْسَ فِي الْخِيَامِ رَجُلٌ إِلَّا) " . پسر، بدان که دیگر در خیمه ها مردی نیست جز (... " أَمَّا هَؤُلَاءِ الَّذِينَ سَأَلْتَهُمْ فَكُلُّهُمْ صَرَعى عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ) " . اما اینهایی که سوال کردی، همه شان روی زمین افتاده اند و شهید شده اند) .

"بَكَى عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بُكَاءً شَدِيدًا) " . علی بن حسین گریه شدیدی کرد " (ثُمَّ قَالَ لِعَمَّتِهِ زَيْنَبُ: يَا عَمَّتَاهُ، اِيتِينِي بِسَيْفِي وَ عَصَايَ " . (بعد به عمه اش زینب گفت: " عمه جان، شمشیر و عصایم را بیاورید . ") " چه کار می خواهی بکنی؟ من با همین دست و با یک دست [می خواهم] جلوی بابام و ایستم . دفاع کنم . از خدا تنها شده، کسی را ندارد " .

اما امام حسین (علیه السلام) چه کردند؟ " وَ ضَمَّهُ إِلَى صَدْرِهِ) " . آقا امام سجاد (علیه السلام) را بغل گرفتند " (يَا وَلَدِي أَنْتَ أَتْبَعُ دُرِّيَّتِي وَ أَفْضَلُ عِزَّتِي وَ أَنْتَ خَلِيفَتِي عَلَى هَؤُلَاءِ الْعِيَالِ وَ الْأَطْفَالِ " . (پسر جانم، تو دنباله رو ذریه ام هستی و بهترین عترتم . و تو خلیفه من بر این زنان و کودکان هستی) . " تو بعد از من باید با این زن و بچه ها باشی . اینها کسی را که ندارند " .

توصیه‌های امام به زین العابدین (ع)

بعد دیگر آقا شروع می‌کند. بین اینها روضه امام حسین (علیه السلام) است. "فَإِنَّهُمْ غُرَبَاءُ". این زنها و بچه‌ها غریبند". (إِنَّهُمْ غُرَبَاءُ، مَخْذُولُونَ). (غریبند، تنها مانده‌اند). "مخذولون چی معنا کنم؟ بگویم بی کس و تنها؟ بگویم کوچک شده؟ بگویم حقیر شده؟ بگویم تحقیر شده؟" یا یک عبارت اینجا دارد، فقط اهل علم من را ببخشند: "فَقَدْ شَمَلَتْهُمْ الدَّلَّةُ". اینها را ذلت فرا گرفته است).

"اینها را کوچکشان می‌کند. بعد از ما اینها خاندان عصمت و طهارتند. فَقَدْ شَمَلَتْهُمْ الدَّلَّةُ). ذلت فرا گرفته است (. وَ يُثْمُهُمْ يَتَمَعُونَ). و یتیمشان کردند". (و شَمَاتَةُ الْأَعْدَاءِ). (و شماتت دشمنان). "شماتشان هم می‌کند، زخم زبانشان هم می‌زند". وَ سَكَّنَهُمْ إِذَا صَرَحُوا". (و ساکتشان کن اگر فریاد زدند). "حالا ساکتشان کن. حالا آقا توصیه می‌کند: 'علی جان، اینها [در] داغند. اینها اگر ناله کردند، اینها داغدارند. ساکتشان کامل ساکت [کن]'".

"وَ آسَهُمْ إِذَا اسْتَوْحَشُوا". (و مونسشان باش وقتی ترسیدند). آخه می‌دانی شب عصر عاشورا که می‌شود، این حرامی‌ها حمله می‌کنند. اینها وحشت می‌کنند. "اینها را آرامشان کن". وَ آسَهُمْ وَ سَرَى خَاطِرُهُم بِالْكَلامِ). و مونسشان باش و با کلامت آنها را تسلی ده". (وَ لَا بَقِيَّ مِنْ رِجَالِهِمْ مَنْ يُسْتَأْنَسُ بِغَيْرِكَ). "غیر از تو مردی نیست اینها را آرام کند (. وَ لَا أَحَدٌ عِنْدَهُ يَشْكُونُ إِلَيْكَ حَزَنَهُ)". و کسی نیست بروند درد دلشان را با او بگویند". (ثُمَّ يُشْمُوكَ). "آخ آخ! چی بگویم؟ بگذار اینها تو را ببینند. تو بوی حسین می‌دهی. تو بوی علی اکبر می‌دهی. اینها همه‌شان گمشده دارند. همه‌شان (... يَبْكُونَ عَلَيْكَ وَ تَبْكِي عَلَيْهِمْ)". پیش تو گریه کنند و تو هم با آنها گریه کنی". (ثُمَّ رَمَاهُ بِيَدِهِ وَ صَاحَ بِصَوْتِهِ: يَا زَيْنَبُ) "بعد [او را] با دست خود [نوازش] کرد و با صدای بلند فرمود: "یا زینب

شب یازدهم

شب شام غریبان است، شب غربت و مظلومیت خاندان اهل بیت (علیهم السلام). ان شاء الله خداوند متعال توفیق دهد برای سال دیگر هم زنده باشیم، سلامت باشیم و بتوانیم در این روزه‌ها شرکت کنیم و بهره کافی و وافى ببریم. صلوات بفرستیم.

در شب‌های گذشته سر سفره زیارت عاشورا بودیم، در این مدرسه انسان‌سازی این را فهمیدیم که ما باید خونخواه حسین بن علی (علیه السلام) باشیم تا بتوانیم در این عالم پیشرفت کنیم و مدارج کمال را طی کنیم. وقتی که می‌خواهیم جنگجو و رزمنده و مجاهد باشیم، باید صف‌کشی و خط‌کشی این جنگ را بشناسیم.

جنگ حق و باطل: غدیر در مقابل سقیفه و اومانیسیم

این جنگ، جنگ حق و باطل است. در طرف حق، اهل غدیر ایستاده‌اند و فرمانده این جنگ، مهدی صاحب الزمان (صلوات الله علیه) است. در طرف مقابل، اهل سقیفه ایستادند و پیشگامان و سردمداران این جبهه یهودی صهیونیست هستند.

بعد عرض شد که این جنگ وقتی می‌آید در دوران ما می‌خواهد اتفاق بیفتد، طرف صهیونیست برای آن باورها و آن اعتقاداتی که در سقیفه بر اساس حرکت کردند، اسم جدیدی گذاشته، مشی و مرام جدیدی را طراحی کرده و در شکل و قالب جدید همان حرف را دارد می‌زند که آن اسم جدید امروز به آن می‌گویند: اومانیسیم.

اومانیسیم خلاصه‌اش چند تا حرف می‌زند:

۱. غدیر می‌گوید: عالم خدایی دارد. اومانیسیت‌ها (در مانیفست ۱۹۷۳) می‌گویند: برای ما ثابت نشده خدایی هست.

۲. غدیر می‌گوید: این خدا باید اطاعت شود تا انسان در دنیا و آخرت سعادت‌مند شود. اومانیسیت‌ها می‌گویند: این خدا حتی اگر هم باشد، مربوط می‌شود به فرد، یک رابطه فردی داشته باشید، گوشه‌کلیسایی، مسجدی، هیئتی، حسینیه‌ای بروید با این خدا باشید. این خدا در عرصه اجتماعی، سیاسی، اقتصادی حرفی ندارد، کاری ندارد. لذا اومانیسیت‌ها می‌شوند انسان‌محور به جای خدا‌محور.

۳. اومانیسیت‌ها عقل منفصل و جدا از وحی را ملاک می‌گیرند، نه عقل متصل به وحی را. نگاهشان محدود و محصور به علم تجربی است. هر چی در لوله آزمایش بود قبول، هر چی نشود آزمایشش کنیم قبول نیست.

۴. اهل غدیر می‌گویند: علم اول و اصلش قرآن است و روایات اهل بیت (علیهم السلام)، عقلانیتی که متصل به این وحی است و در کنارش هم تجربه کاملی است، نه یک نگاه محدود و ناقص.

دیدگاه اومانیسم به انسان، دنیا و آخرت

خب، نتیجه این نگاه‌ها می‌شود که وقتی به انسان می‌رسد، می‌خواهد انسان را تعریف کند، می‌گوید: "انسان همین جسم بیشتر نیست". می‌گوییم: "خب روح چی؟" می‌گوید: "من بهت گفتم باید قابل تجربه باشد. ما روح را نمی‌توانیم در لوله آزمایش پیدایش کنیم. روح قابل دیدن نیست، پس ما هم در بحث‌های علمی نمی‌آوریم." یعنی بحث از روح و تحولات روحی، حالات روحی، بحث علمی از نظر اومانیستی نمی‌باشد. لذا نگاه می‌کنی از صدر تا ذیل روانشناسی که گوش عالم را پر کرده، حرف از روح نمی‌زند. انسان را خلاصه می‌کند در جسم و روان و می‌گوید همین است. حال شروع می‌کند انسان را اول در حد یک حیوان پایین می‌آورد، بعد می‌گوید: "من می‌خواهم بررسی‌اش کنم بینم این چه جوری است." یک نگاه دم‌دستی، ناقص، محدود و کوچک به عظمتی به اسم انسان.

از این انسان‌شناسی هم می‌آید سراغ دنیا. "دنیا کجاست؟ دنیا همین است که داری می‌بینی." خب، "آخرت، ملائکه، برزخ، بهشت، عوالم بالاتر، اینها در لوله آزمایش قابل اثبات نیست، قابل مشاهده نیست." پس بحث از معاد و برزخ و قیامت و ملائکه و اینها هم بحث علمی نیست.

وقتی شما می‌آیی در هیئت می‌نشینی، می‌گویند: "اینجا چه کار می‌کنید؟" می‌گویید: "اینجا متوسل می‌شویم به وجود نازنین ابی‌الحسین (علیه السلام) و از آقا مدد می‌گیریم، ما را تربیت کند به کمالات انسانی برساند. حاجتی داشته باشیم حاجتمان را روا کنیم." حالا طبق اومانیسم انسان محور بررسی کن ببین چی می‌گوید. طبق اومانیسم انسان محور شما می‌گوید: "آقا، من می‌خواهم بروم به امام حسین (علیه السلام) متوسل بشوم." می‌گوید: "مگر این آقا ۱۴۰۰ سال پیش از دنیا نرفته؟" می‌گویی: "چرا." "خب پس به کی می‌خواهی متوسل شوی؟" می‌گوید: "خب او بدنش بود، او حقیقت روحانی... می‌گوید: "بهت گفتم روح بحث علمی [نیست]."

تفاوت نگاه اومانیستی و اهل غدیر به معنویت

ملت ایران هزار ساله با ابی‌عبدالله‌الحسین (علیه السلام) زندگی کرده‌اند. آقا را دیده‌اند، حاجت گرفته‌اند، بزرگ شده‌اند. "بین این بحث‌ها بحث علمی [نیست]." اگر ایران نبود و شیعیان اینقدر پایه‌رکاب امام حسین (علیه السلام) نبودند، مثل کشورهای دیگر، ببخشید، ببخشید، نعوذ بالله می‌گفتند اینها خرافات است. اینجا جرئت نمی‌کنند بگویند خرافات

است، ولی "بحث علمی نیست". ما که نمی‌توانیم وجود امام حسین (علیه السلام) را ببینیم، آزمایش کنیم، پس بحث علمی [نیست].

"آقا، حاجت گرفتیم." "کجا حاجت گرفتید؟" "در جلسه روضه متوسل شدیم حاجت گرفتیم." "نه، این احتمالاً یک ماجرای پشتش دارد. علم هنوز ثابتش نکرده. بعداً خواهیم فهمید." "ای بابا! آقا، مریض شفا گرفته. مریض سرطانی آمده شفا گرفته." می‌گوید: "این نه، این مسئله علمی نیست." "خب، ببخشید، داری می‌بینی این مریض شفا گرفت، سرطانی الان خوب شد، رفت." "باید بررسی شود. این احتمالاً علت‌هایی دارد هنوز کشف نشده است. این بحث‌ها علمی نیست." یعنی اگر نگاه اومانستی را بیاوریمش در هیئت، همه ما می‌شویم یک مشت آدم‌های نعوذ بالله خرافاتی. یک سری حرف‌های سبک غیرعلمی داریم می‌زنیم، سرگرم هم هستیم باهاش. در حالی که وقتی علم می‌شود "مولای موحدین امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)"، آن علم که می‌آید وسط، همه اینها می‌شوند علم محض. علم اصلاً این است که [دیروز و پریروز]...

ریشه غم و اندوه: نگاه به داشته‌های دیگران و دنیاپرستی

دیروز و پریروز یک کمی عملیاتی و کاربردی‌اش کردیم. بحث آوردیمش در زندگی امروزی. همین کار را می‌کنیم. یکی از بحث‌هایی که آدم‌ها دارند، خیلی دغدغه دارند، آن هم این است که آدم‌ها می‌خواهند زندگی شادی داشته باشند، دل شادی داشته باشند. اندوهگین نباشند، افسرده نباشند، ناراحت و نگران نباشند، مضطرب نباشند. آدم‌ها حال خوبی داشته باشند.

وقتی از رسول اکرم، حضرت ختمی مرتبت، محمد بن عبدالله (صلی الله علیه و آله وسلم) می‌پرسند: "آقا، علت این حزن و اندوه‌ها چیست؟ آدم‌ها چرا اینقدر پریشان می‌شوند، افسرده می‌شوند، ناراحت می‌شوند؟" چند تا چیز آقا می‌فرمایند. یکی دوتایش را من امشب می‌گویم.

آقا می‌فرمایند: "مَنْ نَظَرَ إِلَى مَا فِي آيِدِي النَّاسِ طَالَ حُزْنُهُ". (اگر آدم‌ها به چیزی که دست دیگران است نگاه کنند، چشم و هم چشمی، مقایسه، من دارم و ندارم، این آدم حزن و نگرانی‌اش طولانی می‌شود.) و همیشه خدا دارد تأسف می‌خورد: "این چه زندگی ما داریم آخه؟ این خانه‌ای است ما داریم. این ماشینی است ما داریم. این زنی است ما داریم. این شوهری است ما داریم. بچه است ما داریم." تأسف هیچ وقت هم از این تأسف بیرون [نمی‌آید].

کوچک شدن سطح دید و دغدغه را داریم عیان می‌بینیم دیگر. می‌بینیم وقتی یک عده‌ای بیفتند به مقایسه، دیگر سقف ندارد، ته ندارد این ماجرا. شوهرهای بینوا یک شیفت کار می‌کرد، دو شیفت. یک کار داشت، دو تا کار. خود خانم کار نمی‌کرد، کار می‌کند، دو شیفت در خانه فلان کار هم می‌کند. خب، یک سقفی دارد بالاخره. دوتان دو موتور

هم کار کنید، یک اندازه‌ای دارد. نهایتاً خانه و ماشین شاسی بلند چینی می‌خری، اما دیگر نمی‌توانی کارخانه‌دار باشی با این حقوق، با اینها که نمی‌شود این کار را کرد. لذا وقتی مقایسه‌ها، وقتی چشم و هم چشمی‌ها می‌آید وسط، حضرت می‌فرماید: "نگاه کن، ناراحتی، تأسف، [دائم] چرا این جوری می‌شود؟" چرا آدم‌ها نگاه به دست دیگران می‌کنند؟ چه اتفاقی می‌افتد؟

سه تضمین پیامبر (ص) برای دنیاپرستان

یک روایت دیگر برایتان می‌خوانم. حضرت ختمی مرتبت محمد بن عبدالله (صلی الله علیه و آله و سلم): "من سه تا چیز را تضمین می‌کنم." پیغمبر (صلوات الله علیه): "من سه تا چیز را تضمین می‌کنم." "چی؟ برای کی؟ من سه تا چیز را تضمین می‌کنم لِمَنْ أَكْبَّ عَلَى الدُّنْيَا". (برای کسی که به دنیا روی آورد). "چیست آن سه تا؟ دنیا را می‌خواهم باهاش کار دارم. چیست آن سه تا؟"

۱. بِفَقْرٍ لَا غِنَى لَهُ. (به فقری که بی نیازی در آن نیست.) این آدم فقیر می‌شود و این از این فقر هم در نمی‌آید.

۲. بِشُغْلٍ لَا فَرَاغَ لَهُ. (به گرفتاری‌ای که آسودگی در آن نیست.) مشغول می‌شود، گرفتار می‌شود به گرفتاری‌ای که ازش در نمی‌آید.

۳. وَ بِهِمْ لَا انْقِطَاعَ لَهُ. (و به غم و اندوهی که پایانی ندارد.) گرفتار غم و اندوهی می‌شود که ازش خلاصی ندارد.

یک: فقر. دو: گرفتاری. سه: غم و اندوه. خب، کی این طوری می‌شود که آقا می‌گوید قطعی است این ماجرا، تضمینی است؟ کی این طوری می‌شود؟ "لِمَنْ أَكْبَّ عَلَى الدُّنْيَا". اکب علی دنیا "خودمانی‌اش یعنی چی؟ یعنی آدم‌هایی که دنیایی فکر می‌کنند. اما موقع [بروز مشکلات] می‌شود دنیا. خانه‌شان، ماشینشان، کارشان، گردششان، لباسشان، اندازه دماغشان، رنگ چشمشان، اینها که دغدغه‌شان می‌شود این چیزهای کوچک دنیا، اگر کسی همتش، دغدغه‌اش شد دنیا، قطعی و یقینی پیغمبر می‌فرماید: "فقیری است که قناعت در آن نیست، گرفتاری‌ای است که آزادی در آن نیست، حزن و غمی است که تمامی ندارد".

خب حالا من از شما می‌پرسم: چسبیدن به دنیا و دنیا را اصل گرفتن، دنیا را همه چیز دیدن و فراموش کردن خدا و فراموش کردن آخرت در کدام یکی از اینها بود؟ در سیستم غدیری بود یا سقیفه‌ای؟ به کدامش بود؟ چند شب داریم حرف می‌زنیم دیگر. داریم این دو تا سیستم را می‌گوییم. می‌گوییم دو تا فکر است، دو تا اندیشه است، دو تا با نظام باورهاست. آنهایی که دنیا را اصل می‌گیرند، خدا را فراموش می‌کنند، می‌چسبند به دنیا، یادشان می‌رود، در نظام سقیفه است یا غدیر؟ قطعاً سقیفه است. یعنی نگاه کن چه اتفاقی می‌افتد.

زندگی اهل غدیر: سادگی و رضایت در مقابل دنیاطلبی

نظام سقیفه که اسم امروزی اش شد اومانیسیم، می آید اول می گوید: "بابا، اصل را بچسب. دنیا را. حالا کی رسیده به آخرت؟ کی حالا رفته آن دنیا خبر بیاورد؟ همین چهار روز را. حالا خدا هم بعداً می بخشد. حالا چهار تا چیزی نیست که. حالا خدا هم خودش گیری ندارد. بچسب خانه را ردیف کنیم، ماشین کنیم." اما غدیری ها این طوری نیستند. غدیری ها چه شکلی اند؟ غدیری ها می خواهند تکان بخورند، نمونه و الگوی آنها مولای موحدین امیرالمؤمنین (صلوات الله علیه) است. وگرنه آقا علی (علیه السلام) می خواهد زندگی کند. یگانه عالم است. ۱۱ خلقت بعد از پیغمبر. هستی همه اش به او افتخار می کند. این آقای با این عظمت یک خانه ساده دارد. یک زندگی ساده دارد. یک لباس به شدت وصله خورده و کفش وصله خورده دارد. می گوید: "از دنیا به اندازه نیاز، همان کارت راه می اندازد، بس است. بیشتر نمی خواهم."

"علی جان، خانه بزرگ تر نمی خواهم. لباس و لااقلش وصله دار نبود؟" نه، در جامعه فقیر داریم. فعلاً با پایین ترین فقیر در جامعه حرکت می کند. "کسی مولایش علی باشد، از خانه ای که توش نشسته ناراحت می شود؟ از ماشینی که سوار می شود ناراحت می شود؟ از اینکه غذایش کم و زیاد است، فلانی بیشتر دارد ناراحت می شود؟ اصلاً خودش را هیچ وقت مقایسه نمی کند. می گوید: "او که علی بود، یک یک عالم بود، می گفت همین جوری خوب است. ما که غلام اویم. و علی به ما یاد داده است."

اونی که در نگاهش خدا بزرگ می شود، دنیا کوچک [می شود]. از دنیا حرص نخواهد داشت. به اندازه نیازش، ولی صبح علی الطلوع بلند می شود، می رود سر کار تا بوق شب کار می کند. آدم تبیل و تن پرور هم نیست. علی (علیه السلام) تمام این سال ها [بین] نخلستان آباد می کرد یا جایش چاه می کرد. قربان قدیمی های خودمان، بزرگ ترهای ما در جلسه هستند. پدر بزرگ من ۸۴ سال داشت، خدا رحمتش کند. همه کسانی که در این خیمه ها نوکری کردند و الان محضر عبدالله هستند، ان شاء الله از این جلسه فیض ببرند. صلوات! اللهم صل علی محمد و آل محمد.

۸۴ سال سن داشت. تمام عمرش نماز صبحش را می خواند، می رفت سر کار. نماز مغرب و عشا برمی گشت. هیچ روزی ما ندیدیم در رختخواب افتاده باشد. یک گوشه ای افتاده باشد. تبلی و [کاهلی] این شکلی نبود. کار جوهره زندگیشان بود. اما همین پدر بزرگ عزیز ما یک خانه ساده داشت. یک دوچرخه داشت باهاش می رفت سر کار. حرص دنیا نداشت. حرص دنیا نداشت. خودش را با آن یکی مقایسه نمی کرد که آن یکی این کار را کرد، این را خرید، آن را داشت. چرا؟ چون علی (علیه السلام) به تمام شیعیانش گفته: "خدا اگر در دنیا چیزی را بهتان کم داد، به صلاحتان است."

تفاوت بهشت غدیری و جهنم اومانیستی

ببین خدا! اومانیست این خدا را حذف کرده، گذاشته کنار. می گوید: "این خدا همه کاره این عالم است. اگر بهت داده ولی کم داده، به صلاحت داده. ضمانتی، تضمینی آن دنیا گفته جبران می کند. اگر اینجا خانه ات کوچک است، تو در بهشت خانه بهت بدهم تمام اهل بهشت را دعوت کن، بازم پر نمی شود".

اومانیسم می گوید: "کدام بهشت؟ حالا دنیا را بچسبیم". نگاه کن دو تا تفکر چه شکلی. زندگی ها را زیر و رو می کند این تفکر اومانیستی. بیچاره می کند آدم ها را. از وعده قطعی الهی می کشانندشان به یک زندگی زار و خوار و کوچک دنیایی. صبح تا شب، شب تا صبح دارد می دود، آخرش هم راضی نیست. از [زندگی اش] راضی نیست.

بعد این تفکر، الان این اروپایی ها و آمریکایی ها با این تفکر دارند زندگی می کنند. به خودشان می گویند پیشرفته. به ما می گویند عقب مانده. ببین کی عقب مانده [است]! به خودشان می گویند جامعه علمی، به ما می گویند بی سواد. ببین کی بی سواد است! آخه آدم عاقل! خدا را گذاشتی کنار. آخرت را گذاشتی کنار. با اینکه سه و نیم میلیارد مسیحی هستی، چرا این کلاه سرت رفته؟ کلاه سرشان رفته، کلاه سرشان رفته.

جریان صهیونیستی می خواهد دنیا را صاحب باشد. امروز می گویند ثروتمندانی که صاحب دنیا هستند، ۳۰ نفرند یا ۱۰۰ نفرند یا عده های این طوری می دهند. می خواهم صاحب دنیا باشند. کاری می کنند مردم دنیا دو شیفت برایشان کار کنند. عین بردگان بدهکار. قسطی بخرم، تمام عمرم بدهکار باشم. خوشحال هم هستم که کشورشان پیشرفته است. نمی دانم فرودگاهشان این است، باندهایشان این جوری است، اتوبانهایشان آن شکلی است. ولی نگاه نمی کند آقا، زندگی نمی تواند بکند این. تو که زندگی نکردی. تو چیزی از دنیا نفهمیدی.

این نگاه ها را اگر با نگاه سقیفه ای، اومانیستی آمدی جلو، بیچاره می شوی. امکان ندارد بتوانی شاد زندگی کنی. چون کل دنیا شده از تولد تا مرگ. "آخرت چی؟" "بحث علمی نیست". "روح چی؟" "بحث علمی نیست". خدا چی؟ "بحث علمی نیست". خب، من چه کار کنم؟ "تو از تولد تا مرگ بدو لذت ببری". "آقا، لذت باید کار کنم". "سخت است. حالا هرچی شد دیگر، بالاخره".

اثرات تفکر سقیفه (اومانیستی) در جامعه

بعد این آدم ها می خورند به حرص، می خورند به غم، می خورند به گرفتاری. فشار می آید زندگی. هیچی. هیچ مرجعی هم وجود ندارد. این طرف، بچه اهل غدیر هر چقدر دنیا سخت شد، می گوید: "امتحان الهی است. خدا آخرت جبران می کند". هر چی مشکلات پیش آمد، می گوید: "امتحان الهی است. خدایی دارد این عالم، حواسش جمع است،

بالا سر ما". نهایتاً هم فشارها خیلی زیاد شد، متوسل می‌شود به اهل بیت (علیهم السلام). مریض سرطانی‌اش را برمی‌دارد می‌برد حرم امام رضا (علیه السلام)، شفا می‌گیرد برمی‌گردد. پناهگاه دارد، مرجع دارد.

آن کجا برود؟ خدا را که زدی گفتی علمی نیست. کجا برود؟ بعد نتیجه این تفکر سقیفه در صدر اسلام شد شراب‌خواری. شما یزید را شراب‌خوار می‌شناسید. ولید را که در فیلم امام علی (علیه السلام) شلاق خورد به شراب‌خواری می‌شناسید. چرا باید شراب بخورد؟ تفکر سقیفه. چون باید بتواند ذهنش را خالی کند. در تفکر توحیدی، تو با مشکلات راحت می‌روی جلو. اراده الهی است، امتحان الهی است. اما می‌آیی در تفکر سقیفه، سخت است تحملش. می‌خواهی بی‌خیالش بشوی، می‌روی سراغ چاره‌ای نداری آخه. فشار زیاد است دیگر، چاره‌ای نداری.

بعد صدر اسلام شما نگاه می‌کنید ساز و آواز و رقاصگی زیاد شد. که من چند جلسه پیش در موردش گفتم چطوری افتاد. چرا باید برود سراغ رقاص‌ها؟ چرا باید برود سراغ مجالس آواز و رقص؟ چون چند لحظه فکرش از مشکلات فاصله بگیرد، از سختی‌های دنیا. اگر به دنیا باشد، خیلی چیز سختی است دنیا. دنیا فقط با خدا خوشگل می‌شود. فقط با نگاه توحیدی قشنگ می‌شود. که حضرت فرمودند: "مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلاً". (من جز زیبایی ندیدم). کربلاش هم باشد، می‌گوید: "چون آن ور خداست و تقدیر خداست، قشنگ است".

پذیرش دین به عنوان مخدر و ایستادگی هیئت حسینی

خدا را حذف کن، زندگیش می‌شود جهنم. همان تفکر ادامه پیدا کرده در این دوران. امروز شده. بعد تماماً در این کشورهایی که تفکر اومانیست در آنها حاکم است. شراب‌خواری اصل. "بدون شراب که نمی‌شود زندگی کنیم. که بدون آهنگ‌ها و رقاصگی و کنسرت رفتن‌ها و فوتبال تماشا کردن‌ها و سرگرمی و غفلت. بدون اینها که نمی‌شود زندگی کنی. داغون می‌شوی که. یک جایی باید بروی خودت را تخلیه کنی، فکرت را خالی کنی." خب حالا مشکلات حل می‌شود؟ "نه. ولی آدم دوباره شارژ می‌شود. می‌رود برای چی؟" کار می‌کنی برای بالایی‌ها. برای همان صهیونیست‌هایی که صاحب دنیایند. یعنی نظام برده‌داری خوشگلی درست کرده‌اند. هفت هشت میلیارد آدم هم ریختند توش، شدند صاحبان دنیا.

اینکه من از جلسه اول دارم خدمت عزیزان عرض می‌کنم، می‌گویم: "جنگ ما با اسرائیل، جنگ با صهیونیستی است که می‌خواهد صاحب دنیا باشد". تمام تدابیرش را هم کرده. ۲۰۰، ۳۰۰ سال است علمش را تولید کرده. علوم انسانی‌اش را تولید کرده. روانشناسی، جامعه‌شناسی، سیاست، اقتصاد، علوم تربیتی، همه اینها را تولید کرده. سازمان‌های بین‌المللی و شورای امنیت و اینها همه‌اش را هم تولید کرده. جنگ‌افزارهایش را هم راحت آماده کرده. هر جا خیمه می‌اندازد، غارت می‌کند، می‌آید.

بعد شما در این کشور امام زمان (علیه السلام) . که در این شعر حاج محمود خیلی قشنگ بود: "ایران صحن امام رضا (علیه السلام) است". خیلی تعبیر قشنگی بود. ایستادی، گفتی: "قبول ندارم. من نمی‌خواهم عبد تو باشم. ما زیر یک بیرق می‌رویم، آن هم فقط بیرق ابوالفضل است." به تمام دنیا چه گفتی؟ "قبول ندارم." با همه عظمتی که برای خودشان دارند درست می‌کنند و به دنیا نشان می‌دهند، گفتی: "برایتان هیچی نیستی. هیچی هم قبولت ندارد".

هیت حسینی: مظهر مبارزه با ظلم و حامی غیرت

چه کار می‌کند این تفکر اومانیستی؟ آدم‌ها را گرفتار می‌کند که حضرت فرمودند: "از گرفتاری‌ای که خلاصی ندارد." محزون و افسرده می‌کند که حضرت فرمودند: "افسردگی‌ای که نجاتی ازش نیست." این آدم‌ها را این‌طوری می‌کند.

حالا اینجا یک نکته جالب بگویم. تمام اینها را گفتیم. خیلی هم خوب دل دادیم. حالا نکته دقیقی اینجا است. این مانیفست ۱۹۷۳ یک چیزی را آن وسط می‌آید می‌گوید. چی می‌گوید؟ می‌گوید: "ببین نگاه کن، من از دین خوشم نمی‌آید. کلاً هم با دین موافق نیستم. دینم کلاً باید برود کنار." اما "دین یک جا به درد می‌خورد. با یک جا موافقم دین باشد." می‌گوید: "چی؟" می‌گوید: "در فضاهای اخلاقی دین خوب است. باشد. اینجا خوب است." معنی کنم یعنی چی؟

در دنیای اومانیستی، سالیان سال است دارند کتاب می‌نویسند. می‌گویند: "دین افیون جامعه است." افیون را اینجا بعضی‌ها "سم" معنا می‌کنند. نه، دقیق معنایش کن. "دین مخدر است. مسکن آرامبخش جامعه است." چه اتفاقی افتاد؟ دنیای اومانیستی خدا را گذاشت کنار، آخرت را گذاشت کنار، آدم‌ها را آورد در دنیا طلبی. اینها شبانه‌روز برای دنیا بدونند. بعد نگاه می‌کنند می‌بینند برای یکی بالاتر داشتن می‌دویدند، سودش رفته در جیب یکی دیگر. اینها فقط عملگی‌شان را کردند در این شرایط.

می‌گوید: "اگر برود کلیسا، درست است من قبول ندارم خدا را، من قبول ندارم اینها را، ولی اگر برود کلیسا، آنجا پدر روحانی بیاید بگوید: 'آرام باشید. سختی فلان.' از این صحبت‌ها بکند، این دوباره کوک می‌شود. فردا می‌آید خوب کار می‌کند." من بهش اجازه نمی‌دهم به این دین اجازه نمی‌دهم بیاید جلوی ظلم من بایستد، در مسائل اجتماعی دخالت کند. ببین این دین اجازه نمی‌دهم بیاید در مسائل اقتصادی نظر بدهد، بگوید کو عدالت است؟ تو چه؟ تو برو عقب."

"اجازه نمی‌دهم لیبرال سرمایه‌داری را بزنی کنار." چون سرمایه‌داری را بخواهد بزنی کنار، عدالت جایش بنشیند، اینها دیگر اینقدر پولدار نمی‌شوند. اما دین چیز خوبی است. چرا؟ "آدم‌ها می‌روند آنجا آرام می‌شوند، عشق می‌ریزند،

حال خوشی پیدا می کنند، کوک می شوند. صبح اول صبح می آیند سر کار، دو موتور کار. "آخه چقدر این دین پس چیز خوبی است؟ کارگرهای ما را به راه کند. چیز خیلی خوبی است. ولی فضولی در کار ما [نکند]."

این کتاب "سدید" از نادر ابراهیمی، نمی دانم دیدید، خواندید. خیلی کتاب فوق العاده ای است. در این کتاب این جوری می گوید: "پدرها". امام (رضوان الله علیه)، آقا سید مصطفی (رضوان الله علیه) می آید پیش حشمت الدوله خان آن منطقه. می گوید که: "تو چرا داری ظلم می کنی؟" یک خانمی را از بچه اش جدا کرده بود. می گوید: "چرا داری ظلم می کنی؟"

بعد این حشمت الدوله برمی دارد می گوید: "نگاه کن حاج آقا، ما خیلی دوست داریم، خیلی قبول داریم شما امام جماعت باشید، مردم بیایند مسجد، نماز بخوانند، دین دار باشند. خیلی این را خوب دوست داریم". "چرا؟" چرایش مهم است. می گوید: "چون وقتی مردم می آیند مسجد، با حرف های شما شیخ ها می نشینند گوش می کنند، دیگر دزدی نمی کنند. کارگرها از کار کم نمی گذارند. تا این جایش ما با تو هستیم حاج آقا. مسجد را داشته باش، ملت هم بیایند نصیحتشان کن بگو کم نگذارید، دزدی نکنید. ولی اگر بیایی دخالت کنی، بگویی چرا داری ظلم می کنی، تو شاخت می ایستم. حواست باشد." که [این را] کرد.

از گودال قتلگاه تا خیمه های آتش گرفته

دین را برای چی می خواهد؟ دین را در سیستم خودش می خواهد دین را به عنوان علم نمی خواهد. به خاطر همین هم شما می بینید در دانشگاه آمریکا دین شما را حسابی بررسی می کند، اما دانشکده ادبیات، یک سرگرمی است. دین را می خواهم. کلیسا را می خواهم. برای اینکه این ملت کارگر برده بدبخت را از این فشارهای روحی، من که نمی توانم از این فشارها درش بیاورم. من دنیاطلبی می اندازم به جان اینها. اینها هر روز طمعشان بیشتر می شود. طمع هر چی بیشتر می شود، گرفتاری بیشتر است. ولی آنجا که می آیند آرام می گیرند، پدر روحانی بهشان می گوید: "چند روز دنیاست. بعد می روی پیش عیسی مسیح. می روی آنجا خوب. یعنی حله. آره، دوباره صبح تا شب در این کارخانه، در این کارگاه شروع کن برای اینها عملگی کردن."

حواست جمع باشد. در این جنگی که ما با صهیونیست داریم، اگر فضای دین و اگر فضای مذهب تبدیل بشود به یک مخدر، به یک مسکن، به یک آرام بخش، یعنی بزرگترین ظلم را به بشریت کرد [ایم].

نقطه مقابلش هیئت هایی است که ما داریم. هیئتی که زیر پرچم ابا الفضل العباس (علیه السلام) می نشینند. هیئتی که زیر پرچم حسین (علیه السلام) می نشینند. قبل از اینکه بیاید گریه کند، اشک بریزد، اول می گوید:

"یزید ظالم بود، باید پدرش را در بیاورد." "اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد و آل محمد." "اللهم صل علی محمد و آل محمد." و بعد ادامه می دهد: "و آخر تابع له علی ذلک." (و آخرین کسی که در این راه از او پیروی کرد.) هر کی هم در مسیر این یزید و پدر ملعونش حرکت کند، تا قیامت دشمن ماست.

یعنی این جلسات مذهبی اند. معنویت اند. اما قبل از اینکه مسئله اشک داشته باشند، مسئله مبارزه دارند. قبل از اینکه حال خوشی داشته باشد، اول سر جنگ دارد. "هیئات منا الذلة". (دور باد از ما خواری.) لذا از این جلسات معنویت سکولار در نمی آید. از این جلسات اشک بی خاصیت و آرامبخش و سلطه پذیر در نمی آید.

شام غریبان: شب ناموس و غیرت

یکی از چیزهایی که در این جلسات، ضد این جریان اومانیستی برده داری جدید می ایستد، روزهایی است که توش حرف از ناموس و غیرت مطرح است. چرا؟ چون یکی از کارهایی که اینها در این ۱۰۰ سال، ۲۰۰ سال گذشته کرده اند، این است: اول مردها را به کار می کشیدند. بعد دیدند نیروی کار بیشتری می خواهند، یک بساطی درست کردند، زن ها را هم از تو خانه کشیدند بیرون. از مادر بودن انداختند. از همسر بودن انداختند. کردند برده کارخانه ها و شرکت ها و منشی های ادارات و اینها.

مفهومی به اسم ناموس، مفهومی به اسم غیرت را نابود کردند. اما شما اینجا می آید، هر جلسه که می نشینی، از غیرت الله حرف می زنی که چقدر او ناموسش [برای خداست]. امشب شب شام غریبان است. امشب شب ناموس دارهاست. شب غیرت است.

آمد در خیمه عزیز برادر. خیمه ها را آتش زدند. آخه ملعون عمر سعد، خدا لعنتش کند. خدا لعنتش کند. این ملعون عمر سعد دستور داد خیمه ها را با اهلش بسوزانید. اگر مقتل نبود باور نمی کردیم. مردها شان را کشتی، چی می خواهی دیگر؟ دستور داد خیمه ها را محاصره کنید با اهلش بسوزانید. در این خیمه زن هست، بچه است. لذا حضرت فرمودند: "عَلَيْكُمْ بِالْفِرَارِ". (بر شما باد به فرار کردن.) این زن و بچه ریختند در این بیابان. هر کدام یک گوشه ای دارند، لطمه می زنند. موها پریشان.

اینها عبارت ناحیه مقدسه می گوید: "من بودم و ببخشید اسم این نانجیب ها را می آورم، بر من ببخشید امشب." می گوید: "من بودم و خولی بود و شمر. دیدیم یک خیمه ای دارد می سوزد، اما یک خانمی توش ایستاده." رفتیم سمت خیمه. نگاه کردیم. دیدیم عقيله بنی هاشم، زینب در این خیمه است. خولی رفت جلو. شب شام غریبان. می گوید: "این نانجیب خواست برود داخل چادر جسارت کند. محضر زین العابدین. غارت کند این خیمه را."

خانم زینب جلوش ایستاد. شما می شنوید یک خانمی جلوی امامش ایستاد. از امامش [دفاع کرد]. ذهناتان می رود یک جایی.

مادر، مادر! آنجا خواست بیاید داخل، گفت: 'نمی گذارم.' گفت: "برو کنار، می خواهم علی را ببرم." گفت: "نمی گذارم." اینجا هم خواست بیاید جلو، گفت: "نمی گذارم." آنجا با پا در را شکست، میخ در را به سینه خانم کوبید. اینجا محمد بن مسلم می گوید: "وقتی این نانجیب دید زینب جلوی او ایستاد، چه [جسارتی] به صورت زینب".

ناله بزن: یا حسین!

